



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



رسالت
علیهما الصلوة
والتسلیمة

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

موسسه علمی، تحقیقاتی، نشری و فرهنگی «موسسه امام خمینی» در تهران

موسسه

شماره ۵۸

ماهنامه



موسسه علمی، تحقیقاتی، نشری و فرهنگی «موسسه امام خمینی» در تهران



موسسه علمی، تحقیقاتی، نشری و فرهنگی «موسسه امام خمینی» در تهران **آغاز اعانت** حضرت ابن العسیر العسکری (ع)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۵۸

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|---|
| ۵ | فهرست |
| ۷ | ماهنامه موعود ۵۸ |
| ۷ | مشخصات کتاب |
| ۷ | شماره ۵۸ - آبان ۱۳۸۴ |
| ۷ | شکایت کجا بریم؟ |
| ۹ | مهدویت از دیدگاه علامه طباطبایی |
| ۱۵ | تاریخ پنهان و ناگفته آمریکا |
| ۲۰ | جمع خاتمیت با امامت و مهدویت |
| ۲۵ | امامت و خاتمیت |
| ۲۷ | ملاقات با امام زمان(ع)؛ ادعاها و واقعیت‌ها |
| ۳۱ | بررسی گروه‌های مذهبی غیرمتداول و نوظهور در جهان غرب-۲ |
| ۳۴ | معجزات امام زمان(ع)-۳ |
| ۳۶ | رژیم اسرائیل داد کلیساهای آمریکایی را هم درآورد! |
| ۳۷ | جمکرانی دیگر |
| ۳۸ | دست شیطان |
| ۳۹ | شعروادب |
| ۳۹ | شباهت‌های امام عصر(ع) و پیامبران الهی-۳ |
| ۴۲ | بررسی تأثیر لابی صهیونیستی در انتخابات آمریکا |
| ۴۵ | مهدی موعود(ع) نیازی جاری در سرشت انسانی |
| ۴۷ | آیا همه نشانه‌های ظهور اتفاق می‌افتند؟ |
| ۵۰ | معرفی کتاب |
| ۵۱ | پرسش شما، پاسخ موعود |
| ۵۴ | شاهراه بی‌قرارها |

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۵۶

ماهنامه موعود ۵۸

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۸۴ عنوان و نام پدیدآور: شماره ۵۸ ماهنامه موعود - آبان ۱۳۸۴ / ماهنامه موعود ناشر چاپی : ماهنامه موعود مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و ماهنامه

شماره ۵۸ - آبان ۱۳۸۴

... شکایت کجا بریم؟

... شکایت کجا بریم؟ آب و جاروی مساجد و تکایا در ماه شعبان به سر نیامده و در اولین شب ماه مبارک رمضان که همه خلق مسلمان چشم به آسمان، رؤیت هلال را چشم می‌دارند تا شاید از یوم الشک به یوم الیقین وارد شوند؛ بر سفره گسترده ماه رحمت و مغفرت بنشینند؛ در حوض رمضان طهارت جسم و جان بیابند و مؤدب به ادب آسمانیان شوند، بساط غفلت، لهو، سرگرمی و تفتن با آمیزه‌ای از بازی، تظاهر، دروغ و لودگی پهن می‌شود. این امر، شاید از سر غفلت و ندانم کاری باشد و شاید هم از عدم توجه به معنا و مفهوم آنات و ایام و همه آنچه که حضرت خداوندی از روی حکمت و شفقت برای خلق عالم تقدیر نموده تا شاید به هر لطایف الحیل و دست کم به بهانه ماه رمضان که در آن باب ورود به ساحت آسمان گشوده و دست شیطان بسته است، متذکر شوند و از دارغورور به دار سرور ره یابند و به فلاح برسند. بی‌گمان جمله سحرخیزان ماه مبارک، دست کم برای یکبار هم که شده، از ورای شیشه تلویزیون بخت نشستن پای درس حکیم فرزانه، استاد حسن‌زاده آملی را یافته و کلام ایشان را شنیده باشند. برنامه‌ای بسیار کوتاه که ظرف مدت چهار، پنج دقیقه ارائه و ختم می‌شود. در همین مدت جناب استاد حسب تشخیص این عبارت لطیف را بیان می‌کنند: «مساجد و هیأت کلاس اکابرند» و بی‌ادبان جافی و خطاکار را متذکر می‌شوند که مگر به این کلاس‌های اکابر نرفته‌اید؟ و مگر واعظ و معلم نداشته‌اید؟ مجالس ذکر و وعظ مساجد و هیأت در نزد ایشان، پلکان اول تربیت عموم مردم است. جایی که شاگردان، الفبای سیر و سلوک می‌آموزند تا به راه بیفتند. از اینجا تا رسیدن به مقام عالی استادی، فاصله‌ای است میان نوجوانی که پای وعظ می‌نشیند تا مقام عرفای نامی؛ همچون حسین قلی‌خان همدانی، میرزا جواد ملکی تبریزی، امام خمینی (ره) و ... اما، تا این کلاس نباشد، شاگردان متذکر و مؤدب نمی‌شوند تا در طی طریق و سیر، به مدارج عالی کمال برسند. بگذریم... آن سال‌ها که جماعتی بساط فرهنگسراها را در شهر بی‌در و دروازه تهران می‌گستراندند و با تأسی به «ژرژ پمپیدو» که برای اولین بار قصابخانه‌ای را در شهر پاریس به فرهنگسرا بدل کرد، قصابخانه حاشیه شهر را مبدل به فرهنگسرا می‌کردند و در میانه بافت سنتی و مذهبی شهر یعنی «زایشگاه انقلاب اسلامی» که جمله مردم آن متذکر جایگاه مسجد و منبر و وعظ بودند، دکه‌های فراخ و رنگین و پر زرق و برق را ایجاد می‌کردند تا مردم را مؤدب به ادب جدید کنند و خوی سنت‌گرایی را از سر آنها بیرون سازند، تنی چند در روزنامه‌ها لب به شکوه گشودند که چرا به جای پرداختن به مساجد و حفظ همه موازینی که اتصال به هویت حقیقی را سبب می‌شود، رنگین‌خانه‌ها را رقیب و بدیل مساجد و تکایا می‌سازید؟ چرا هنر و علم و فن و ادب را منفک از دین و مسجد و آن‌را در عرض سایر فنون معرفی می‌کنید و زمینه‌های سکولاریزه کردن اخلاق و دین و سنت‌ها را فراهم می‌آورید؟ در پاسخ و برای خاموش کردن اعتراض تأسیس فرهنگسراهایی مزین به نام مبارک دین و قانون و اهل بیت (ع) را به رخ کشیدند و این نقد دلسوزانه را حاصل کج فهمی و آموزه‌های عهد عتیق و نخ‌نما تلقی کردند. البته این سخن به معنای انکار تلاش بسیاری از مردان و زنان

صمیمی که طی سال‌های اخیر با حضور خود حیثیت معنوی و مذهبی به این اماکن بخشیدند نیست. عرض می‌کردم آب و جاروی مساجد در ماه شعبان تمام نشده و از اولین روز ماه مبارک که ماه رونق مجالس و عظ و تذکر است، به ناگاه سیل بنیان‌کن برنامه‌های تفریحی و سرگرم کننده در عموم شبکه‌های تلویزیونی به راه می‌افتد. با چنان برنامه‌ریزی دقیقی که جمله بینندگان در فاصله پخش یکی دو آگهی از شبکه‌ای به شبکه دیگر رهنمون می‌شوند. تا جمله دروس و تذکار معلمان مدرسه نرفته، واعظان و عظ نشنیده و مرشدان ره نپیموده را در قالب انواع سریال‌های طنز آن‌هم سرشار از درس‌هایی برای بهتر دروغ بافتن، بهتر به مسخره گرفتن خلق روزگار، بهتر آدم ربودن و بهتر خندانیدن دریافت کنند. و متذکر انواع سرگرمی و تفنن و تفریح در بهترین ساعات و آنات پس از افطار (قریب به پنج ساعت در روز) شوند. مضامین یکدست و مشابه، البته و اتفاقی و ناخواسته سریال‌ها و پخش آنها از طریق بزرگترین و مؤثرترین رسانه ملی طی مدت سی شب ماه مبارک رمضان (به جز شب‌های قدر) موجب شد که این حقیر از روی احساس تکلیف و به جهت امر به معروف و نهی از منکر - آن‌هم از طریق مجله‌ای بی‌مشتی و بی‌اثر که با کاغذهای دم دستی گاهی منتشر می‌شود - عباراتی چند قلمی کند تا شاید برای چند نفری از خوانندگان که آنها هم غیر روشنفکر و بی‌خبر از سیاست‌های رسانه‌ای و ضرورت‌های برنامه‌سازی ملی و منطقه‌ای و به شیوه عهد بوق لب به گلایه می‌کشایند حجتی داشته باشد. تا مبدا «موعود» را که موسوم به نام مبارک حضرت ولی عصر (ع) است، غافل و بی‌تفاوت در صحنه مناسبات اجتماعی و دینی تلقی کنند. و گرنه ساحت جمله برنامه‌سازان و کارگردانان و تولیدکنندگان و امضاء کنندگان منزه از سهو و خطا و اشتباه است و بر این گفته خدا هم گواه است. در شرایطی که لقمه‌های مسخرگی و لاقیدی را همزمان با نان و پنیر و خرما می‌افطار در دهان نفس ضعیف و روح خام می‌گذاریم دیگر چه مجالی برای متذکر شدن، و عظ شنیدن، دست نیاز به سوی آسمان داشتن؟ در هنگامه‌ای که جمعی واعظ لامتعظ، نوجوانان، جوانان و عموم مردم را با آخرین شیوه‌های لودگی آشنا می‌سازند و سرگرمشان می‌سازند، نفس کدام واعظ و ذاکر نشسته در کنج مسجد و هیأت و تکیه کارگر می‌افتد؟ شاید برخی ارائه نتایج مثلاً اخلاقی پایان سریال‌ها را که با گرفتار آمدن آدم‌ربایان در چنگ پلیس و پای سفره عقد و ازدواج نشستن بازیگران به نمایش درمی‌آید، ناظر بر انجام «رسالت» رسانه و سلامت و صحت عمل و نظر می‌شناسند. این هم خود سخنی است. امیدواریم که چنین باشد. در سال‌هایی که غلبه خشونت و تبهکاری بر پرده سینما در غرب برخی را به ستوه آورد، استراتژی «حلقه دهم» فیلم‌سازان را از بن بست و انفعال خارج ساخت. آنها همه آنچه را که می‌خواستند در نه حلقه به نمایش می‌گذاشتند و حلقه دهم را برای جبران مافات به نتیجه‌گیری و ورود پلیس به صحنه اختصاص می‌دادند. چه کسی می‌تواند تأثیر انتشار سی شب ادبیات مستهجن، مضامین سخیف و فرهنگ کمپنی مانده از دوران پخش فیلم‌های گنج قارون و امثالهم را در آخرین شب از ذهن و زبان و جان مردم بزاید؟ چه کسی می‌تواند شب‌های ماه مبارک را که شب‌های کلاس اکابر برای عموم مردم و رونق مساجد و مجالس و عظ و ذکر است برگرداند؟ چه کسی می‌تواند شب‌های قدر درک نشده، گناهان بخشوده نشده، مغفرت‌های حاصل نیامده را جبران کند؟ چه کسی ضامن بقای عمر هفتاد میلیون انسان تا سال آتی و درک رمضان دیگر است؟ چگونه است که هیچ مرجعی و مصدري برای بررسی و مطالعه سوره‌ها و فیلمنامه‌ها وجود ندارد؟ چگونه است که میلیاردها تومان سرمایه ملی که جملگی متعلق به امام زمان (ع) است در اختیار برخی برنامه‌سازان مبتدی، بی‌ذوق، عاری از درک و فهم ژرف فرهنگی و مذهبی گذاشته می‌شود؟ چگونه است که برای تدارک مطالب و مضامین مورد نیاز و شبانه‌روزی هفت شبکه‌های تلویزیونی هیچ مرکز علمی، تحقیقاتی و مطالعاتی به وجود نیامده و هیچ تمهیدی برای تربیت برنامه‌سازان و تولیدکنندگان و کارگردانان فرهیخته، مسلمان، متذکر، آگاه و دردمند فراهم نیامده است؟ چرا مدیران و برنامه‌سازان رسانه ملی به جای آنکه از سر تأمل و در فرصت یک ساله به تدارک فیلم‌ها و سریال‌های مورد نیاز ایامی مانند ماه مبارک رمضان پردازند، از سر شتاب و در یکی، دو ماه باقی مانده به این ماه و حتی همراه با فرارسیدن ماه اقدام به ساخت برنامه‌های نمایشی می‌کنند، بی‌آنکه هیچ مجالی برای بازبینی و کنترل آنها باشد. آیا هیچ‌گاه مجال بررسی آنچه رفته و تجدیدنظر

در آنچه می‌رود فراهم نیامده است؟ هرکس دو واحد درس روزنامه‌نگاری و زبان و ادبیات رسانه‌های مدرن را مرور کرده باشد می‌داند که امکان مبدل کردن تلویزیون به رادیو و یا انتقال کارکرد مسجد و منبر به سیما نیست با این حال، هیچ اندیشمندی واگذاری منصب و مقام مردان مرد از قبیله تعلیم و تربیت را به برنامه‌سازان و برنامه‌سازی سست و ضعیف روا نمی‌داند. جای تأمل در این باره بسیار است و طریق اصلاح امور بسیار این همه، تنها بیان صمیمانه همه مردانی است که امر به معروف و نهی از منکر را شایسته و تکلیف رسانه‌ها می‌شناسند. تا شاید عزیزانی متذکر محاسبه میلیاردها دقیقه و ساعت از عمر میلیون‌ها انسان مسلمان ساکن در جغرافیای ایران اسلامی شوند. مردان و زنانی که در این ایام میهمان ماه خدایند. سردبیر

مهدویت از دیدگاه علامه طباطبایی

گفت‌وگو با آیت الله فقهی اشاره: آیت الله فقهی، از جمله شاگردان و بهره‌گیرندگان از محضر درس و منبع فیض علامه طباطبایی (ره) است. ایشان پس از آنکه، تحصیلات خویش را در خارج فقه و اصول با قرار گرفتن در شعاع علمی و عملی حضرت امام خمینی (ره) و پس از آن، استفاده از آیت الله العظمی بهجت، دام ظلّه، پشت سر نهاد، به منظور بهره‌گیری از تفسیر و اخلاق و عرفان، به حلقه درس علامه پیوست، و هم اینک از آن بازمانده سلسله جویندگان لقاء الهی بسیار به نیکی یاد می‌کند. از جمله آثارش می‌توان به ملحقات و تصحیح کتاب سنن النبی (ص)، تألیف علامه طباطبایی و شش جلد از سلسله سخنان کوتاه از پیشوایان دینی سنن ائمه اطهار (ع) و امثال قرآن (در دست تألیف) اشاره نمود. حضور ایشان در آن محضر گرانقدر سبب شد تا برای جویا شدن از دیدگاه علامه پیرامون منجی و موعود آخرالزمان و وجود حضرت مهدی (ع) به گفت‌وگویی صمیمانه بنشینم. این گفت‌وگو را به مناسبت ۲۴ آبان، روز بزرگداشت علامه طباطبایی (ره) تقدیم می‌کنیم، امید آنکه مورد استفاده شما قرار گیرد؟. با عرض تشکر و سپاس از اینکه دعوت ما را پذیرفتید، خواهش می‌کنیم درباره نظر مرحوم علامه طباطبایی (ره) حول موضوع مهدویت و مباحث مرتبط با آن، منجی گرایی و موعود آخرالزمان و به ویژه وجود امام عصر (ع) مطالبی را برای ما و خوانندگان موعود، بیان بفرمایید؟. بسم الله الرحمن الرحیم. در میان روایات بین بحث‌هایی که مربوط به ائمه اطهار (ع) انجام گرفته، دو نفر، و دو بزرگوار از ائمه (ع) بیش از بقیه، مورد توجه قرار گرفته‌اند: امیرالمؤمنین، علی (ع) و حضرت بقیه الله، امام زمان (ع)، و قرآن مجید نیز نسبت به معرفی امیرالمؤمنین (ع) وصی و جانشین اول پیامبر خاتم (ص) و آخرین وصی آن حضرت، امام زمان (ع) توجه خاصی مبذول داشته است. علماء و دانشمندان شیعه و سنی نیز، نسبت به این دو بزرگوار حساس بودند و در اظهارات و تألیفاتشان این دو بزرگوار را مورد توجه قرار داده‌اند و بحث‌های مختلفی در این زمینه انجام داده‌اند. و مفسرین عالیقدر نیز به مناسبت آیات مربوطه، در ارتباط با این دو شخصیت بزرگ، بحث‌هایی کرده‌اند. من جمله علامه طباطبایی (ره) در تألیفات مختلف خویش، به ویژه در تفسیر المیزان راجع به این دو بزرگوار، به مناسبت آیاتی از قرآن که به ایشان اشاره دارد، بحث کرده‌اند. یکی از آیاتی که به احتمال قوی، به نظر علامه، در ارتباط با امام زمان (ع) می‌باشد، آیه شریفه ۲۱۰ سوره مبارکه بقره است، که علامه آنرا به عنوان حادثه‌ای که وقوعش در دنیا متوقع می‌باشد، ذکر کرده، و در بحث راوی به شرح آن مطلب پرداخته‌اند. به نظر می‌رسد، کسی از مفسرین محترم راجع به این مطلب در این باره توجه نکرده‌اند و یا اینکه بنده ندیده‌ام. علامه در بحث روایی در ارتباط با آیه شریفه مورد نظر بحث جدیدی را بیان می‌کند که از نظر فلسفه غیبت امام غائب (ع) و از نظر روایات مربوطه، مورد تأیید می‌باشد. آیه‌ای که در زمینه آن، ایشان مبحث و مسئله امام زمان (ع) را مطرح کرده‌اند، عبارت است از: هل ينظرون إلا أن يأتيهم الله في ظلل من الغمام والملائكة وقضى الأمر و إلى الله ترجع الأمور. آیا انتظار دارند که خداوند و فرشتگان، سوار بر ابرها شده نزد آنها بیایند و تکلیفشان یکسره شود، با اینکه سرنوشت معین شده و بازگشت امور همه با خداست. علامه طباطبایی در تفسیر، سه احتمال راجع به این آیه داده‌اند. یکی از مفسرین گفته‌اند تا حدودی این آیه پیچیده است، ولی به نظر می‌رسد علامه طباطبایی (ره) خوب از عهده

آن بر آمده است؛ احتمال اول، این است که کفار در انتظار چنین مسئله‌ای هستند. ولی علامه این را رد می‌کند چون آیاتی که قبل و بعد از این آیه است، در ارتباط با مؤمنین است. و قرآن کلامی در اوج فصاحت است، بنابراین کلام آن در اینجا نیز به یکدیگر مرتبط است و مسئله اینجا در ارتباط با مؤمنین است، نه کفار، و آن هم در مورد اختلاف مؤمنین که اگر مؤمنین، اختلاف را کنار بگذارند و از حق تبعیت کنند، مسئله‌ای به وجود نخواهد آمد. به نظر می‌رسد که اگر همین الان هم شما از مؤمنین سؤال کنید، منتظرند که آقا بیاید و مسئله را خاتمه دهد. خداوند در پایان می‌فرماید: ... و إلى الله ترجع الأمور. [و باز گشت امور همه با خداست.] ایشان تا این حد در اینجا بیان می‌کنند، و بعد می‌فرمایند: در اینجا سه احتمال وجود دارد: یکی اینکه تحدیدی است برای عالم آخرت (یعنی اینکه در عالم آخرت خدا می‌فرماید: هل ينظرون. [آیا انتظار دارند...]) که به دلیل وجود عبارت: فی ظلل من الغمام... [در زیر سایبانی از ابرها...]) که مربوط به این دنیا است و به عالم آخرت مربوط نمی‌شود، در نتیجه این احتمال درست نیست. دوم، اینکه تهدیدی در انتظار آنان است؛ چه در دنیا و چه در آخرت. و سوم اینکه تحدیدی است در ارتباط با واقعه‌ای که توقعش در دنیا متوقع است. البته علامه، در آنجا وارد بحث شده و موارد مربوط به آخرت و وجود عبارت «فی ظلل من الغمام» در آیه را رد می‌کند. چنان که در آیات دیگری نیز عبارت: یا تیهم الله؛ [خداوند نزد آنها بیاید.] آمده است و می‌توان آن را به آخرت مربوط کرد، اما تنها جایی که عبارت «فی ظلل من الغمام» آمده اینجاست. مرحوم علامه (ره) در بخش روایی تفسیر، درباره این آیه، چه می‌فرمایند؟ در این مورد، علامه موقعی که وارد بحث روایی می‌شوند ابتدا سه حدیث در تفسیر آیه نقل می‌کنند و می‌فرمایند، در تفسیر آیه فوق سه معنا آمده است: معنای اول روز «قیامت» و معنای دوم در مورد «روز رجعت» و سومین معنا «ظهور» مهدی (ع) است. این روایات، در ظاهر به چیزهای مختلفی اشاره می‌کنند و متفاوت هستند، اما به نظر علامه چنین است که: گاهی ائمه (ع) مراتب یک واقعیت را به گونه‌های مختلف آورده‌اند. و این به خاطر وحدت و سنخیتی است که در این سه معنا وجود دارد. به نظر علامه، مردم حاضر نشده‌اند به خود زحمت دهند و در رابطه با قیامت تحقیق بیشتری کنند و در نتیجه نفهمیده‌اند که قرآن راجع به این روز عظیم چه فرموده است و بدین جهت درباره این روایات که شاید از ۵۰۰ روایت، که در ابواب مختلف نقل شده تجاوز کند، دچار اختلاف شده‌اند. اوصاف این سه روز، یعنی قیامت، رجعت و ظهور که در تأویل آیه ذکر شده و معنای آن به نظر علامه طباطبایی چیست؟ بعداً ایشان به معنای این سه روز هم می‌پردازد. آنچه که از کلام خدای تعالی درباره قیامت و اوصاف آن به دست می‌آید، این است که قیامت روزی است که هیچ سببی از اسباب و هیچ کار و شوری از خدای سبحان پوشیده نیست. روزی است که تمام اوهام از بین می‌رود و آیات خدا در کمال ظهور، ظاهر می‌شود. در سراسر آیات قرآن و روایات هیچ دلیلی به چشم نمی‌خورد که دلالت کند بر اینکه در آن روز، عالم جسمانی به کلی از بین می‌رود. بلکه بر عکس، ادله‌ای که به چشم می‌خورد بر خلاف این معنا دلالت دارد. می‌فرماید، قیامت در همان عالم انجام خواهد گرفت. چیزی که هست این معنا استفاده می‌شود که در آن روز بشر، یعنی این نسلی که خدای تبارک و تعالی از یک مرد و زن به نام آدم و همسرش پدید آورد، قبل از قیامت از روی زمین منقرض می‌شود. بین عوام چنین جا افتاده که همه چیز از بین می‌رود، اما در قرآن دلیلی بر این امر نداریم. روایاتی هم داریم که بهشت و جهنم الان هست و در گستره همین عالم هم هست. عالم از نظر ترقی و درک واقعیات عوض می‌شود، و می‌شود عالم آخرت. مثلاً افرادی که از زمان حضرت آدم تا به الان مرده‌اند، الان در عالم برزخ هستند، عالم برزخ کجاست؟ عالم برزخ به گفته آیه در همین دنیا است. عالم آخرت هم در همین دنیا است. منتهی به شکل خاص دیگری، و خلاصه می‌فرماید، بین نشئه دنیا و نشئه قیامت مزاحمت و زیادتی نیست - بر خلاف آن چیزی که عوام فکر می‌کنند، که این عالم یک چیزی است و عالم آخرت یک چیز دیگر - و وقتی قیامت بیاید بعضی جزئیات دنیا از بین می‌رود. ولی کلیت آن از بین نمی‌رود. همچنان که میان برزخ که هم اکنون اموات در آن عالمنند با عالم دنیا مزاحمتی نیست، عالم آخرت هم با دنیا مزاحمتی ندارد. معمولاً فکر می‌کنند کسی که مرده به آن عالم رفته، یعنی به عالم دیگری غیر از این عالم، نخیر، توی همین دنیا است، ولی در عالم برزخ است. چون مستور از چشم هاست این

چنین فکر می‌شود که به عالم دیگر رفته است و گرنه همین الان هم برای کسانی که چشم برزخی آنها باز است، همان زمان که در حیات دنیوی هستند پرده‌ها از جلوی چشمان برداشته شده است؛ چنانکه خود پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) و اولیاء خدا همه اینطور بودند. حارث بن نعمان، یک روز بعد از نماز صبح خدمت رسول الله (ص) آمد. حضرت متوجه شدند که صورت او حالت خاصی دارد. فرمودند: کیف حالک. [حالت چطور است؟] فرمود: علی یقین. [بر حال یقین ام.] فرمودند: و ما علامه یقینک؟ [نشانه یقینت چیست؟] عرض کرد: یا رسول الله، گویا اهل جهنم را می‌بینیم که در آتش هستند. این حقیقت روز قیامت است. روزی است که مردم برای رب العالمین به پا می‌خیزند، و همه اسرارشان آشکار می‌شود و چیزی از ایشان بر خدا پوشیده نمی‌ماند. به همین جهت است که گاهی از روز مرگ به روز قیامت تعبیر می‌شود، چون روز مرگ هم روزی است که پرده‌ها از روی اسباب برای میت کنار می‌رود. آنچه در مورد قیامت آمده، همین بود که گذشت. هر چیز دیگری هم ذکر شده است طبق همین چیزی است که گذشت. علامه، خصوصاً راجع به رجعت چه می‌فرمایند، و آن واقعه چگونه تحقق خواهد یافت؟ اما روز رجعت مسیر نظام دنیوی متوجه به سوی روزی است که در آن روز آیات خدا به تمام معنا ظهور و بروز پیدا می‌کند. روزی که دیگر خدای سبحان نافرمانی نمی‌شود: لا یعصی الله فیه. بلکه با خلوص، عبادت می‌شود. روزی است که بعضی از اموات که به خوبی و یا بدی برجسته بودند، دوباره به دنیا بر می‌گردند تا میان حق و باطل حکم شود و این معنا به ما می‌فهماند که روز رجعت، خود، یکی از مراتب روز قیامت است. هر چند که از نظر ظهور، به روز قیامت نمی‌رسد. چون در روز رجعت تا اندازه‌ای شر و فساد امکان دارد ولی در قیامت هیچ شر و فسادی راه ندارد. اما روز ظهور حضرت مهدی (ع)، این روز، روزی است که حق ظاهر می‌شود هر چند در آن روز نیز شر و فساد تا اندازه‌ای وجود دارد. بنابراین می‌توانیم چنین بگوییم که روز ظهور مهدی (ع) هم متعلق به روز رجعت شده است. البته، اول ظهور حضرت مهدی (ع) است و بعد رجعت. و در هر دو، حق ظاهر می‌شود و تا اندازه‌ای نیز در آن زمان وجود دارد. ولی حق در رجعت بیشتر از روز ظهور متجلی می‌شود و فساد نیز در آن کمتر است. در قیامت هم که شر و فساد اصلاً راه ندارد و حق به تمام معنا ظاهر می‌شود. ظهور حضرت بقیة الله (ع) مرحله آخر دنیا و چسبیده به عالم آخرت است. عالم دنیا یعنی عالم فساد، و عالم آخرت یعنی بر چیده شدن فساد. رجعت بین ظهور و قیامت است و بنابراین ظهور حق در آن بیشتر و فساد در آن کمتر است. علامه (ره) در ادامه تفسیر آیه مذکور می‌فرماید: به نظر حضرات معصومین (ع) ایام خدا (روزی که خواسته‌های خدا بیشتر عمل می‌شود) سه روز است: روز ظهور مهدی (ع) و روز رجعت، روز قیامت. و در روایت دیگری آمده: ایام خدا سه روز است، روز مرگ، روز رجعت، روز قیامت. چنان که ملاحظه می‌شود اتحاد این سه روز بر حسب حقیقت و اختلاف آنها از نظر مراتب ظهور باعث شده که در تفسیر ائمه (ع) که بعضی از آیات گاهی به روز قیامت، و گاهی به روز رجعت و گاهی به روز ظهور مهدی (ع) تفسیر شود. و چنین روزی فی نفسه ممکن است و منکر آن هیچ دلیلی بر نفی آن ندارد. پس از بررسی‌های فوق و با مراجعه به آیات و روایات، احتمال سوم در نظر قوت می‌گیرد چون از این موارد استفاده می‌شود که آخرت آینده، همین دنیا و ظهور امام حقیقی است که در همین دنیا اتفاق خواهد افتاد. آری، روز ظهور امام غائب و مهدی موعود (عج) وعده خدای سبحان است و باید شباهتی به روز رجعت و روز قیامت داشته باشد. و وجود مقدس امام زمان (ع) آخرین تیری است که در جهت هدایت مردم جهان از سوی خداوند به سوی آنان پرتاب شده و لازمه‌اش این است که حقیقت روشن شود و جهالت از بین برود. علامه طباطبایی در کتاب ظهور شیعه در جواب این سؤال که: «آیا می‌شود به حقایقی که در احادیث وجود دارد، دست یافت؟» بعد از یک بحث فلسفی و استشهاد از آیات و روایات می‌فرمایند: «نیل به چنین چیزی راهی جز تبعیت از حق ندارند.» لطفاً در مورد دیدگاه علامه درباره روز ظهور نیز برای ما صحبت بفرمایید. و اینکه به نظر ایشان ظهور در چه زمانی واقع خواهد گردید؟ هنگامی که حضرت ظهور می‌کند، تبعیت از حق است که موجب می‌شود بعضی از آن حقایق روشن شود و آمدن حضرت نیز برای همین است. علامه در همان کتاب می‌فرماید: «قرآن کریم در چندین آیه مؤدۀ چنان روزی را به اهل حق و حقیقت می‌دهد. و می‌گوید، چنانچه به انبیاء سلف خبر دادیم، سرانجام دنیا به کام

اهل تقوی خواهد بود. و روزی خواهد رسید که معبود دیگری جز خدای یگانه در محیط بشریت خودنمایی نکند و جز دین و آیین حق در عالم انسانی حکومت ننماید و نشانه‌ای از رذایل اجتماعی نماند. و سنت قطعی (اخبار نبی اکرم (ص) و اهل بیت (ع) نیز همین معنا را مشروحاً بیان کرده و این دوره انسانی و آغشته به سعادت را روز ظهور و پس از ظهور مهدی (عج) معرفی می‌نماید. مشابه این سخن علامه، حدیثی از امام باقر (ع) نقل می‌کنیم: حمران بن اعین در خدمت امام باقر (ع) عرض کرد: یابن رسول الله، دولت حق شما چه زمانی ظاهر می‌شود؟ حضرت فرمودند: «ای حمران، شما از احوالات افراد روزگار خودت می‌توانی بفهمی که حضرت ظهور می‌کند یا نه. حضرت ادامه می‌دهند: عالمی بود، به فرزندش می‌گفت: من به آخر عمر خود رسیده‌ام، بیا تا این علم خود را به تو یاد دهم. او توجهی به علم پدر نکرد. بالاخره موقعی که خواست از دنیا برود به پسرش گفت: پسر، من هر چه خواستم به تو بیاموزم، تو نخواستی از من بهره‌گیری ولی همسایه آمد پیش من و من یک سری چیزهایی به او یاد دادم هر موقع گرفتار شدی برو و از او پرس. آن عالم از دنیا رفت بعد از مدتی حاکم وقت، خوابی دید. و برای تعبیر آن خواب کسی را خواست. گفتند: کسی نیست. فقط شخصی بوده و از دنیا رفته، پسری دارد که جانشین اوست. حاکم پسر را احضار کرد. آن پسر ترسیده رفت سراغ همسایه و ماجرا را برای او تعریف کرد. همسایه به او گفت، چیزی نیست شاه خوابی دیده و تو وقتی نزد او می‌روی از تو یک کلمه می‌پرسد و تو در جواب می‌گویی سال، سال گرگ است. بعد حاکم به تو پاداش و هدایای زیاد می‌دهد. پسر با شنیدن این سخن خوشحال شد و قول داد که آن پاداش را خواهد آورد و با او شریک خواهد شد. پسر به حضور حاکم رفت و در جواب حاکم گفت: سال، سال گرگ است. هدایا را دریافت کرد. بعد با خود گفت چه لزومی دارد که اینها را با همسایه شریک شوم. خودم همه را استفاده می‌کنم. از همانجا تصمیم گرفت که سراغ همسایه نرود. تا اینکه سلطان خواب دوم را دید. و باز او را خواست. پسر با خود اندیشید که بدقولی کردم ولی از طرف دیگر جان خود را در خطر می‌دید، بنابراین رفت به سراغ همسایه و گفت، نفس بر من غلبه کرد و نشد که نزد شما بیایم و به قولم عمل کنم. ولی شما مرا نجات بدهید. همسایه گفت، این بار به قولت وفا می‌کنی؟ گفت: بله، این دفعه همه‌اش را می‌دهم به شما. همسایه گفت: همه‌اش را نمی‌خواهد بدهی. مقداری هم به من بدهی، کافی است. همسایه ادامه داد: این بار می‌روی نزد شاه، خوابی دیده است. در تعبیر خواب می‌گویی، امسال سال میش است. رفت، جوایز را گرفت، مردد بود که برود نزد همسایه یا نه، یک قدم برمی‌داشت بعد برمی‌گشت و بالاخره با خود گفت: اتفاقی نمی‌افتد. رفت و از جوایز به تنهایی استفاده کرد تا اینکه خواب سوم پیش آمد. این بار دیگر خیلی شرمنده و خجالت زده شد. نمی‌دانست به سراغ همسایه برود یا نرود. بالاخره دید که جانش در خطر است. آمد نزد استاد که یقیناً این بار می‌آورم خدمت شما، گفت: می‌روی خدمت سلطان و می‌گویی امسال سال میزان و ترازو و عدل است. او آمد و جوایز را گرفت و یکسره رفت خدمت استاد. «مرحوم مجلسی در توضیح این مطلب، بیان می‌کند که روز ظهور مهدی (ع) روزی است که همه حقیقت را درک می‌کنند. سال اول سال گرگ بود. یعنی زمانی که مردم همدیگر را می‌خورند، و به حقیقت و حقوق دیگران اهمیتی نمی‌دهند. دوره بعدی دوره میش است. میش معمولاً یک حالت تردید و بیم و امید دارد، زمانی هم افکار و روحیه مردم چنین حالی دارد. یعنی یک عده حقیقت را می‌گیرند و عده‌ای نمی‌گیرند. دوره سوم زمانی است که حقیقت رخ داده، یعنی همان زمان ظهور حضرت (ع). شبیه این حدیث، احادیث دیگری هم هستند که بیان می‌کنند، زمانی که مردم بخواهند از حق تبعیت کنند، آن روز، روز ظهور است. که مشابه روز رجعت و روز قیامت می‌باشد. معمولاً اشکالی که ممکن است در اینجا مطرح شود، این است که آیا مردم منتظر بمانند تا چنین روزی فرارسد. و به صورتی معجزه‌آسا، شرایط مهیا گردد؟ در جواب این نکته که این همه توسلات و دعا برای حضرت و گریه و زاری برای آمدن حضرت لزومی ندارد، و باید صبر کنیم تا شرایط مطابق آنچه توصیف شده، شود، باید دانست که: اولاً، خداوند است که امور را مقدر می‌کند و همانطور که می‌گوییم: جاء الحق و زهق الباطل. [حق آمد و باطل از میان رفت.] به دست خداست. خداوند می‌تواند یک شبه شرایط ظهور را مهیا کند. ثانیاً، همه این ناله و فغان و دعا برای حضرت (ع) از طریق مردم، خود می‌تواند

مقدمه و مهیا کننده شرایط برای فرارسیدن ظهور باشد. در واقع دریافت عمومی مردم، خود یکی از راه‌های تشخیص نزدیک بودن ظهور حضرت است. یعنی باید آنقدر مردم تضرع کنند و ظهور حضرت را بخواهند و به خاطر حضرت از معاصی دست بردارند، تا اوضاع برای آمدن حضرت آماده شود. البته اینکه ظهور حضرت همراه با معجزه است، جای خود دارد ولی باید دانست که افکار باید برای این ظهور آماده باشد و درست است که حضرت همانند رسول الله (ص) و امیرالمؤمنین (ع) با شمشیری می‌آید، ولی مردم هم باید آمادگی لازم را داشته باشند. علامه طباطبایی در همان کتاب شیعه در اسلام پس از صحبت در مورد دوازده امام (معصوم (ع)، پیامی آورده‌اند؛ پیام شیعه، که بد نیست در اینجا آنرا مطرح کنیم: «پیام معنوی شیعه به جهانیان یک جمله بیش نیست و آن این است که خدا را بشناسید.» و در آخر بیان می‌کند که: امام‌شناسی عین خداشناسی است و خداشناسی عین امام‌شناسی است. در روایت است که: من عرف نفسه فقد عرف ربه. هر که خودش را شناخت محققاً پروردگارش را شناخت. «عرف نفسه» می‌شود ولایت. علامه در جواب دکتر [هانری] کربن در مورد معنای امامت می‌فرماید: امامت حقیقتی است که در آن حقایقی از این عالم برای ولی خدا کشف می‌شود. و امام شخصی است که از ابتدا بدون اینکه زحمتی بکشد، این موهبت در اختیارش قرار گرفته است. و در ادامه می‌گوید: «یک ولایت اکتسابی هم داریم که در اثر عبودیت حاصل می‌شود.» عنوان بصیری که ۷۴ سال داشت و از طلب علم از این طرف و آن طرف، خسته شده بود، خدمت امام صادق (ع) رسید. در ابتدا حضرت قبول نکرد، بعد توسل به حضرت رسول (ص) پیدا کرد و دوباره خدمت امام صادق (ع) رسید، و حضرت قبول کرد. به حضرت عرض کرد: آمده‌ام تا از آن علمت به من یاد دهی. حضرت فرمود: لیس العلم بالتعلم بل هو نورٌ یقذفه الله فی قلب من یشاء. [علم، به آموختن نیست، بلکه نوری است که خداوند در قلب هر کس بخواهد، قرار می‌دهد.] بعد گفت، من از کجا این را به دست آورم. حضرت فرمود: اطلب فی نفسک حقیقه العبودیه. در باطن خودت حقیقت عبودیت را دریاب. او دست برداشت، و پرسید: حقیقت عبودیت چیست؟ حضرت فرمود: «حقیقت عبودیت سه چیز است: ۱. خودت را مالک هیچ چیز ندانی. (حتی خودت را مالک خودت هم ندانی) و بدانی که هر چه هست مال اوست. ۲. از خودت اراده نداشته باشی.» اجازه بدهید این مطلب را هم بگویم چون اینها همه از امام زمان (ع) است. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان راجع به معرفت نفس بحثی دارند. احادیثی به عبارات مختلف که فقط سه حدیث از آنها از کلمات حکم علی (ع) است، آن احادیث مشهورند، ولی یک حدیثی را من چند وقت پیش در کشکول شیخ بهایی دیدم که: قال بعض الأنبياء یا ربّ کیف الطریق إلیک. یکی از انبیاء گفت: پروردگارا، چگونه ما بر تو راه پیدا کنیم. خداوند گفت: اترک نفسک، تعالی. نفست را ترک کن، به سوی من بیا. «تو خود حجاب خودی، حافظ از میان برخیز.» در مورد طریق معرفت علامه طباطبایی می‌فرماید: «طریق ما طریقی است که به مرحوم ملا حسینقلی همدانی می‌رسد ایشان هم از مرحوم سید علی شوشتری (ره) بعد آسید احمد کربلایی و آقای قاضی که به دست ما رسیده و آسید علی شوشتری هم از ملاقلی جولایی؛ که ایشان می‌فرماید: ما نشناختیم ایشان هم نشناخت، هیچ کس نشناخت این فرد را. و این طریق طریق معرفت نفس است. معرفت نفس هم این است که می‌گوید: اترک نفسک تعالی. تا نفس هست راه نیست. حضرت تعالی رابطه میان امام‌شناسی و خداشناسی را در بیان علامه (ره) چگونه تبیین می‌کنید؟ تنها خدا است که واقعیت غیر قابل زوال است، و همه چیز در پناه هستی او رنگ هستی می‌یابد و با روشنایی ذات او روشن و پیدا می‌شود. هنگامی که انسان با چنین درکی مجهز شود، آنوقت است که خیمه هستی او در پیش چشمش مانند حباب روی آب فرو می‌خوابد و عیناً مشاهده می‌کند که جهان و جهانیان به یک هستی نامحدود و حیات و قدرت و علم و هر گونه کمال متناهی تکیه زده‌اند، و انسان و هر پدیده دیگر جهانی ابتدا دریچه‌های گوناگونی هستند که هر کدام به اندازه ظرفیت خود ماوراء خود را، که جهان ابدیت است نشان می‌دهند. آئینه حق نما هستند. آن وقت است که انسان اصالت و استقلال را از دست خود و هر چیزی گرفته و به صاحبش رد می‌کند. و دل از هر جاکنده به خدای یگانه می‌پیوندد و در برابر عظمت و کبریایی وی به چیزی جز او سر تعظیم فرو نمی‌آورد. آن وقت است که انسان تحت ولایت و سرپرستی پروردگار خود قرار می‌گیرد. هر چه را

بشناسد، با خدا می‌شناسد. و با هدایت و رهبری خدا با اخلاص پاک و اعمال نیک آیین اسلام و تسلیم حق، که آیین فطرت است، متلبس می‌گردد. این است آخرین درجه کمال انسان و مقام انسان کامل، یعنی امام (ع)، است. که به موهبت خدایی به این مقام رسید. و کسانی که از راه اکتساب به این کمال نائل شوند (اولیاء الله) با اختلاف درجاتی که دارند، پیروان حقیقی امام می‌باشند و از اینجا روشن می‌شود که خداشناسی و امام‌شناسی هرگز از هم جدا نمی‌شوند؛ چنانکه خداشناسی و خودشناسی از هم جدا نمی‌شوند. زیرا کسی که هستی مجازی خود را بشناسد هستی حقیقی خدای بی نیاز را شناخته است و بالاخره تشریف آوردن امام زمان (ع) که خاتم اوصیاء است و باید شریعت را به حقیقت برساند. با توجه به آنچه درباره دوران‌های مختلف، و پر شدن جهان از ظلم و جور بیان شده، اطلاق عنوان «زمان میزان و اعتدال» به هنگام ظهور چه معنایی می‌یابد؟ ظهور زمانی اتفاق می‌افتد که زمین پر از ظلم و جور شده باشد. بعد از اینکه زمین پر از ظلم و جور شد، حضرت (ع) ظهور می‌کند. اما این منافاتی ندارد با اینکه باید درک حقیقت و پیروی از آن، به تعبیر علامه، حاصل شود. اگر این حاصل نشود، کسی ایمان نمی‌آورد و آمدن حضرت نیز فایده‌ای ندارد. معمولاً انتظار فرج را اینطور معنا می‌کنند که شما خودت را آماده کن. بله نه من تنها، نه صد نفر، نه هزار نفر، بلکه طبق روایات و بحث‌های علمی این است که حضرت زمانی تشریف می‌آورند که زمان گرگ سپری شود، عصر میش هم سپری شود، تا برسد به عصر میزان و عدل و [مقصود از] عدل، اجرای عدل نیست. عدل این است که مردم مقام خود را بفهمند. حقیقت این عالم را بفهمند. باید توجه کنیم که زمان روشن شدن آن حقیقت مشخص نیست. ممکن است که به خواست خدا و با یک حادثه‌ای و در یک آن مقدمات ظهور فراهم شود. مقدمه ظهور، عمده‌ترینش آماده بودن مردم است. علامه طباطبایی (ره) چه تعداد از آیات قرآن را در تفسیرشان، مربوط به امام زمان (ع) دانسته‌اند. در چندین جا، ایشان در مورد امام زمان (ع) بحث کرده‌اند، اما تعدادش را به شمارش نیاورده‌اند. آیه‌ای هست در جلد ۵ میزان در مورد اینکه خداوند می‌فرماید، باید این ظلم‌ها رفع بشود و زندگی راحتی را درک کنید. تا این مسائل هست آن ظاهر نمی‌شود، تا آنجا که می‌گویید، زمانی این چنین بود و الان هم اینچنین است. بعد آن احادیث خاصی که در ملاحم (نشانه‌ها) و خبرهای آخرالزمان ذکر می‌شود از سلمان پیامبر اکرم (ص) در مکه ایستاده بودند و آن حدیث را بیان کردند. از همه نزدیک‌تر به پیامبر اسلام (ص) سلمان بود. بعد سلمان می‌گوید: آیا این چنین خواهد بود؟ (که - در آخرالزمان - امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنند) حضرت می‌فرمایند، از این هم بالاتر. نه تنها امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنند، بلکه امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند. وضع زن‌ها و حگام و تجارت و ارتباط بین پدر و اولاد و... در آن حدیث آمده است. بعد حدیث دیگری از امام صادق (ع) نقل می‌کنند که آنجا هم از ظهور حضرت سؤال می‌کنند، و امام مطالبی بیان می‌کنند. البته من تحقیق نکردم بینم در این ۲۰ جلد کجاها راجع به حضرت صحبت به میان آمده است. ولی جای کار دارد. بعضی از بزرگان علت تألیف آثار بزرگ خود نظیر: تفسیر یا... را به رؤیا، مکاشفه یا دستوری خاص مربوط می‌نمایند. این مسئله در مورد علامه طباطبایی (ره) چطور است. و آیا از خود ایشان صحبتی در مورد اینکه تشریف نیز به محضر حضرت (ع) داشته‌اند نقل شده است؟ علامه طباطبایی اگر فردی را می‌دیدند که قابلیت داشته باشد، برای دستورات و راهنمایی‌ها و آن چیزهایی که از استادشان مرحوم آقای قاضی درک کرده بودند، او را می‌پذیرفتند. علامه، علاقه فراوانی به آقای قاضی داشتند. صراحتاً خودشان در چندین جا بیان کرده‌اند، من هرچه دارم از ایشان دارم. برای آقای قاضی در میان عرفا، بالاترین مقام را قائل بودند. حتی از بعضی از آقایان هم شنیدم علی‌الظاهر بعد از فوت آقای قاضی هم به ایشان در ارتباط بودند. آقای طباطبایی گویا فرموده بودند که آقای قاضی یقیناً امام زمان (ع) را می‌دیده‌اند. ولی دیگران هر چه خواسته بودند [درباره خودشان] از ایشان این مطلب را بشنوند نتوانسته بودند. آقای حسن زاده آملی از مرحوم آشیخ محمدتقی آملی که از شاگردان مرحوم آقای قاضی بودند، سؤالی در مورد سیر و سلوک می‌پرسد، ایشان می‌فرماید: «دنیا می‌خواهی برو پیش آقای طباطبایی، آخرت می‌خواهی برو پیش ایشان. علم می‌خواهی برو پیش ایشان، معنویت می‌خواهی برو پیش ایشان. ما آن زمان که خدمت مرحوم آقای قاضی بودیم، آن زمان‌ها، ایشان صاحب

کشف و کرامت بود. یعنی هنوز اینها هیچی نداشتند، آن زمان ایشان صاحب کشف و کرامت بودند». مسئله‌ای که هست، این است که آقایانی که در این مسائل هستند، خودشان را مخفی می‌کنند. شما خدمت بعضی از بزرگان بروید، می‌گویند اول وقت نماز بخوانید، صلوات بفرستید. [کتمان می‌کنند.] حقیقت هم هست و آن حقیقت هم همین است. مرحوم ملا حسینقلی همدانی هم که در ایش سرراغشان رفته بودند، راهشان نداده بودند. گفته بود، سیبل‌هاشون رو بزنند و بیایند. فرمود که اگر کسی بخواید، فقط از راه شرع می‌تواند برسد. اینها [از عمومی کردن مکاشفات] می‌ترسند. یعنی یک جایی هستند که نمی‌توانند از آنجا غفلت کنند. قدرت و عظمت علامه این است که خودش را با بحث علمی مستور کرد. مردم ایشان را یک آدم فیلسوف و مفسّر می‌دانند. معمولاً هر چه از این آقایان هستند و مطالبی که دارند، بعد از فوتشان رو می‌شود. در یک نگاه کلی، شما در کدامیک از آثار، علامه به بیان موضوع مهدویت برخورد کرده‌اید و شیوه بیان ایشان درباره آن چگونه است؟ عمده‌ترینش در المیزان است. همچنین در کتاب شیعه در اسلام. دو نکته جالب در آن کتاب وجود دارد. خوب این دو مسئله را آقایان هم نوشته‌اند ولی شما بیان ایشان را با بیان آنها ملاحظه کنید، می‌بینید که خیلی فرق دارد. ایشان تاریخ تولد امام دوازدهم (ع) را بیان می‌کنند، بعد نواب خاصه را ذکر می‌کنند، بعد بحثی در ظهور مهدی (ع) از نظر عمومی را بیان می‌کنند. در بحث نبوت و امامت به قانون هدایت عمومی: فطرت الله الّتی فطر النّاس علیها... ۱۰ [فطرتی است که خداوند همه را بر آن فطرت بیافریده است.] اشاره می‌کند و بعد تمام مطالبش را بر این فطرت بیان می‌کند. مردم فطرت را فراموش کرده‌اند. این هم که معنویت و روحانیت در انسان به وجود می‌آید، چون راه فطرت را پیدا می‌کنند. راه فطرت این است که ببینند چه نیستند. از آن راه فطرت که بروند، هدایت عمومی که در همه انواع آفرینش جاری است، و نوع انسان به حکم ضرورت با نیرویی، نیروی وحی و نبوت، مجهّز است که او را به سوی کمال انسانیت و سعادت نوع راهنمایی می‌کند. و نتیجه می‌گیرند که انسان هنوز به کمالش نرسیده است. آن زمانی است که حضرت (ع) می‌آیند و مردم را به کمال می‌رسانند. خلقت انسان هم برای این بود که به کمال برسد. هر موجودی هم دنبال کمال است. بعد بحث در ظهور مهدی (ع) از نظر خصوصی را مطرح می‌کنند و روایتی را نقل می‌کنند که پیامبر اسلام (ص) فرمودند، از نسل پیامبر (ص) خواهد بود و اگر از عمر دنیا، جز یک روز نماند، آن روز آن حضرت می‌آید و حقیقت را روشن می‌کند. بعد دو تا اشکال مطرح می‌کند که مخالفین شیعه مطرح کرده‌اند. امام غایب (ع) باید تاکنون نزدیک به ۱۲ قرن عمر کرده باشد در صورتی که هرگز انسان عمر به این درازی نمی‌کند؟ ایشان می‌فرماید که یک محال داریم و یک مشکل. ایشان در یک جلسه دیگری که (الهیات) شفا می‌گفتند. فرمودند، محال به ذهن انسان نمی‌آید. (این خیلی حرف بزرگی است). می‌فرمود که شما هیچ وقت به ذهنتان نمی‌آید که سفید و سیاه یکی باشد. این نمی‌شود. سیاه، سیاه است. ولی انسان یک زمان‌هایی به ذهنش می‌آید، که می‌شود من پرواز کنم و لذا این امکان دارد و امروز می‌بینیم که پرواز می‌کنند ولو با واسطه. آن زمان می‌گفتند مگر می‌شود وزنه چند صد تنی را در هوا نگه داشت، ولی این به ذهن آدم می‌آمد چون امکان دارد و محال نیست، لذا به ذهن می‌آید. می‌فرماید: وجود امام زمان (ع) را که بعید می‌شمارید، محال نیست. و ما این را معجزه می‌دانیم که خدا خواسته است که این طوری باشد. دیگران هم می‌نویسند که فلانی این قدر عمر کرد. و یا حضرت نوح (ع) این قدر عمر کرده است. در قرآن صراحتاً می‌گویند که حضرت نوح (ع) قومه را ۹۵۰ سال دعوت کرده است. و می‌گویند که قبل از دعوتش هم ایشان عمر داشته است. مخالفین شیعه اعتراض می‌کنند که وجود امام برای بیان احکام دین و حقایق دین و راهنمایی مردم است. لذا وقتی که ظاهر نیست، چه فایده‌ای دارد؟ ایشان (علامه) با یک ظرافت خاصی بیان می‌کنند که ما معتقدیم و دلیل هم داریم که امام (ع) [برای انجام تمام شئون امامت] لازم نیست ظاهر باشد. چنانکه حضرت (ع) به شیخ صدوق (ره) فرمودند، که تو فتوای خودت را بده، ما در موقع اختلاف به دردت می‌خوریم. از همه مهم‌تر راهنمایی معنوی و باطنی امام (ع) است. مجدداً از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید متشکریم. پی‌نوشت: ۱. سوره روم (۳۰)، آیه ۳۰.

«بنیانگذاران امریکا و جاسوسی گری» نصیر صاحب خلق اشاره: جهان امروز، با برتری طلبی کانون شیطانی تکاثر قدرت، یعنی امریکا، در روند نامنی، هرج و مرج و بی قانونی قرار گرفته و در حال تبدیل شدن به یک جنگل است. این کانون، هر روز بیش از پیش خواستار توضیح جایگاه خود و به همان نسبت، اطاعت و تمکین جامعه جهانی از خود و قرار گرفتن آنها در مدار چرخه خود محور خویش می‌باشد. دکترین این قوم نظم نوین جهانی است، که نشأت گرفته از کتاب مقدس می‌باشد، و هدف نهایی حاکمیت بر کل جهان را تعقیب می‌کند، بدین جهت که اداره جهان را حق «ملت برگزیده» می‌داند. امریکا در حال حاضر، بزرگ‌ترین قدرت شیطانی است که عبودیت و ربوبیت الله را به چالش کشیده است، و مردم را به «اطاعت از خود» می‌خواند. هیأت حاکمه فعلی امریکا، به دنبال پروژه زمینه‌سازی جهان برای بازگشت و فرود مسیح است. مسیحی که به هیچ وجه چهره‌ای الهی نداشته و صرفاً برای آقایی و سروری قوم یهود خواهد آمد! قومی که کینه و نفرت تاریخی آن نسبت به مسیحیت و اسلام هرگز پایان نیافته است. این سلسله مطالب، در اصل بخشی از اثر مهم یهود شناختی نویسنده ترک، عدنان اکتار، معروف به «هارون یحیی» است. نویسنده آن بر این باور است که انتشار دیگر بخش‌های این مجموعه، تحولی جدی و اصلاحگر را در فهم و تلقی از تاریخ غرب و امواج ایجاد شده توسط آن در دیگر نقاط جهان، در پی خواهد داشت. اکنون قسمت اول آنرا می‌خوانیم. ورود ماسومانی گری توسط یهودیان به امریکا اساس امریکای امروز را همان پیوریتان‌هایی بنا نهادند که اولین کلنی‌ها را در امریکا به وجود آوردند. پیوریتان‌ها از این راه هم، شیفتگی خود را به یهودی گری در مرکز ثقل فرهنگ امریکا به نمایش در آوردند. بدون شک چنین جریان‌هایی برای سردمداران یهودی که از دیرباز در پی یافتن راهی برای حاکمیت بر دنیا بودند فرصت بسیار مغتنمی به شمار می‌آمد و از حیث جامعه شناختی، امریکا به عنوان یک جامعه متحد از یهودیان، با سرعت تمام، در حال توسعه بود. اما در عین حال، یهودیان به شرایط جامعه شناختی بسنده نکرده و به منظور نظارت دایم بر امریکا، برخی از ابزارهای هم راستا با اهداف خود را از «دنیای قدیم» به «دنیای جدید» منتقل کردند. در رأس این ابزارها، تشکل‌های ماسونی گری قرار داشت که در اروپا علیه کلیسای کاتولیک، با یهودیان اتحادی تاریخی را رقم زده بودند. یهودیان، ماسونی گری را به طور کامل به «دنیای جدید» منتقل کردند. در دائرة المعارف یهودی ذیل عنوان «فراماسونری» آمده است: در کلنی امریکا، نام بسیاری از یهودیان در میان بنیانگذاران ماسونی گری نیز دیده می‌شود. در حقیقت، اولین بار، ماسونی گری توسط یهودیان وارد امریکا شد. برای اولین بار در سال ۱۶۵۸ لژ ماسونی «نیوپورت» ۲ در راود آیلند ۳ توسط فردی یهودی به نام «مرداخای کامپانال» ۴ تأسیس شد. چهار نفر از بنیانگذاران لژ ماسونی «ساوانا» ۵ که در سال ۱۷۳۴ بنیان گذاشته شد، یهودی بودند. یهودی دیگری به نام «موسس مایکل هایس» ۶ کسی بود که «اسکاج ریتینی» را برای امریکا به ارمغان آورد. وی در سال ۱۷۶۸ به عنوان ناظر ارشد ماسونی گری در شمال امریکا انتخاب شد. هایس در سال ۱۷۸۰ در «نیوپورت» لژ «کینگ دیوید» ۷ را تأسیس کرد. او این لژ را در سال ۱۷۸۰ به نیوپورت منتقل کرد و طی سال‌های ۱۷۸۸ تا ۱۷۹۲ مقام استاد اعظمی لژ بزرگ «ماساچوست» را بر عهده گرفت. در رأس بنیانگذاران لژ بزرگ «دیوید آیلند» یهودی دیگری به نام «موسس سیکساس» ۸ دیده می‌شود که از سال ۱۸۰۲ تا ۱۸۰۹ سمت استادی این لژ را بر عهده داشت. هم‌زمان با او، یهودی دیگری به نام «سولومون بوش» ۹ به سمت ناظر ارشد لژ «پنسیلوانیا» منصوب شد. یهودیان همچنین در لژ «سوپلایم» ۹ که در سال ۱۸۷۱ در شهر پنسیلوانیا تأسیس شد، و از جایگاه مهمی در تاریخ امریکا برخوردار است، نفوذ بسیار قابل توجهی داشتند. دیگر یهودیانی که نام آنها در سیاهه چهره‌های شاخص تاریخ ماسونی گری امریکا به چشم می‌خورد، عبارتند از: ایزاک داکوستا ۱۰: یکی از بنیانگذاران لژ «کینگ سولومون» ۱۱. آبراهام فورست ۱۲: در سال ۱۷۸۱ به عنوان ناظر ارشد منطقه ویرجینیا انتخاب شد. ژوزف مایرز ۱۳: ناظر ارشد لژهای «مریلند» و سپس «چارلستون». مراسم اختتامیه کنیسه بزرگ کارولینای جنوبی در چارلستون نیز متناسب با شعایر و آیین لژهای ماسونی گری برگزار شده بود. نام‌های یهودی مورد استفاده در لژهای آمریکایی در

سال‌های بعد هم جلب توجه می‌کند. «بنایی بریث» ۱۴ (یکی از لابی‌های قدرتمند یهودیان در آمریکا) و ویژگی‌هایش و نهانداری و بسیاری دیگر از شعائر آن بدون شک از تجربیات ماسونی برگرفته شده است. بنایی بریث در داخل جامعه یهودی، اهدافی به سان اهداف جمعیت ماسونی را تعقیب می‌کرد. ورود ماسونی گری توسط یهودیان به آمریکا، اقدامی کاملاً با معنی و مغرضانه بود؛ پیش‌کسوتان یهودی، همان عقد اتحادی را که با ماسونی گری در اروپا بسته بودند، به دنیای جدید منتقل کردند، ولی با این تفاوت که اتحاد یهودیان و ماسون‌ها در اروپا، در راستای ورود به جنگی درازمدت، علیه دشمنان مشترکی بود که در رأس آنها کلیسای کاتولیک قرار داشت، حال آنکه در آمریکا چنین دشمنی، وجود خارجی نداشت. و تنها دشمن احتمالی، سرخ‌پوستان بودند، که آنها نیز قتل عام شده بودند. به همین دلیل بود که نه تنها اتحاد یهودیان با ماسون‌ها در آمریکا همانند اروپا، منجر به براندازی نظام حاکم نشد، بلکه به ایجاد نظامی نوین، توسط یهودیان و متحدان تاریخی آنها یعنی ماسون‌ها منجر شد. آمریکا، جمهوری ماسونی و کابالایی دنیا پیش‌گامی یهودیان در حمایت از گسترش ماسونی گری در آمریکا، ایالات متحده را به سمتی سوق داد که اولین کشور ماسون دنیا شود. «رابرت هیرونیوس» ۱۵ مورخ آمریکایی در کتاب خود، مقدرات پنهان آمریکا ۱۶، درباره نقش پنهان ماسون‌ها برای ایجاد آمریکا، اطلاعات جالب توجهی را ارائه می‌کند: تاریخ‌نگاران معاصر ما، از قرن‌های ۱۷ و ۱۸ به عنوان عصر خرد [گرایی] و روشنگری نام می‌برند و اذعان می‌کنند که در این دوره، تمام فعالیت‌های تئوریک و ذهنی در راستای اثبات «قانون‌مندی علمی جهان» به کار گرفته شده است. حال آنکه کمی آن طرف‌تر و در همسایگی آنها بنیانگذاران آمریکا بیشتر گرایش‌های باطنی‌گرایانه و اشراقی‌وار داشتند و به کابالا، سیمیاگری ۱۷ و طالع‌بینی ۱۸ اظهار علاقه شدیدی می‌کردند. آیا این علاقه‌مندی بنیانگذاران آمریکا به منبع و خاستگاه پنهان‌گرایی یهودی، جالب توجه نیست؟ بنیانگذاران آمریکا، با کابالا چه ارتباطی داشتند؟ آیا این افراد، خود، کابالائیسیت نبودند؟ خوب است بدانیم برای الهام گرفتن از کابالا لازم نیست شخص الهام‌گیرنده خود یک یهودی باشد. بعضی از تشکلهای او را می‌توان دید که به کابالا و یهودیان مرتبط با کابالا وابسته نیستند و در رأس این تشکلهای می‌توان از ماسون‌ها نام برد. از همین جا می‌توان به نحوه ارتباط بنیانگذاران آمریکا با کابالا پی برد. تمام بنیانگذاران آمریکا همگی ماسون بوده و بیشتر آنها مقام «استادی» داشتند و به طور هم‌زمان عضو «سازمان گل - صلیب» هم بودند که خود نسخه دیگری از ماسونی گری بود؛ در میان آنها کسانی هم دیده می‌شوند که به تشکیلات ماسونی دیگری به نام «ایلو میناتی» ۱۹ (اشراقی گری) وابسته بودند. در نوشته‌های رابرت هیرونیوس، از قریب به پنجاه نفر مورخ باطن‌گرای که با بنیانگذاران آمریکا مرتبط بوده‌اند، نام برده می‌شود که همگی ماسون بوده‌اند. چهار بنیانگذار آمریکا «واشینگتن»، ۲۰ «جفرسون»، ۲۱ «فرانکلین» ۲۲ و «آدامز» ۲۳ عضو سازمان گل - صلیب، بودند. و سه تن از آنها یعنی جفرسون، فرانکلین و آدامز هم‌زمان عضو سازمان ماسونی ایلو میناتی نیز بودند. رابطه جرج واشینگتن و مدافع فرانسوی جنگ استقلال آمریکا، ژنرال «لافایته»، ۲۴ صرفاً یک رابطه دوستی نزدیک نبود، بلکه هر دو هم‌زمان در یک لژ عضویت داشتند. جرج واشینگتن در عین حال که رهبری جنگ استقلال را بر عهده داشت، به طور منظم در همایش‌های منعقد شده در لژهای نظامی شرکت می‌کرد. وی به عنوان استاد اعظم لژ بزرگ «استقلال» ۲۵ برگزیده شده بود و به همین سبب، این لژ در سال ۱۸۰۵. به یادبود او به لژ الکساندر واشینگتن تغییر نام داده شد. در آثار مورخان جریان‌های درون‌گرا تصریح شده ۵۰ نفر از ۵۶ امضاکننده اعلامیه استقلال آمریکا و بسیاری از افسران ارتش آمریکا ماسون بوده‌اند و در لژهای نظامی گرد هم می‌آمدند. ژنرال لافایته، که خود نیز یک ماسون است، در این باره می‌نویسد: جورج واشینگتن، هیچ‌گاه از صمیم دل و با رضایت قلبی به افسران غیر ماسون وظیفه‌ای محول نکرد و اصولاً افسران اطراف و نزدیک به او، برادرانی بودند که یک ارتباط پنهانی با هم داشتند. بنیامین فرانکلین، به عنوان یکی دیگر از بنیانگذاران آمریکا، وضع مشابهی با واشینگتن داشت. مورخان ماسونی گری، او را بزرگ‌ترین ماسون آمریکایی زمان خودش می‌دانند که برای خود یک انجمن ماسونی مخفی به نام «باشگاه پیش‌بند چرمی» ۲۶ تشکیل داده بوده و به این علت چنین نامی را انتخاب کرده بود که در آن دوره، ماسون‌ها از

پیش‌بندهای چرمی استفاده می‌کردند. فرانکلین در سال ۱۷۷۶ به منظور تحقق یک اتحاد سیاسی، بلافاصله پس از سفر به فرانسه به سراغ لژهای فراموسونری آنجا رفت. در سال ۱۷۷۸ هم در مراسم عضو پذیری «لژ ۹ خواهر» ۲۷ و «ولتایر» ۲۸ حضور داشت و در سال بعد نیز به عنوان استاد این لژ انتخاب شد. وی علاوه بر این لژ با هر لژ فرانسوی دیگر مانند «سنت جان» اورشلیم (بیت المقدس) ۲۹ و «دوستان صمیمی» ۳۰ نیز رابطه برقرار کرد. او از روابط برقرار شده با فرانسویان در بنای اتحاد آمریکا - فرانسه استفاده فراوان برد و اصول و قواعد ماسونی را مبنای پیشبرد روابط دیپلماتیک و مذاکرات دوجانبه قرار داده بود. توماس جفرسون یکی دیگر از کسانی بود که سند پایه‌گذاری آمریکا را امضا کرد. در کتاب مقدس ماسونی گری ۳۱ که در سال ۱۹۶۰ منتشر شده، آمده است که جفرسون بدون شک یک ماسون فعال بوده است. «اسپنسر لیوز» ۳۲ کارشناس سازمان گل - صلیب هم دلایل مهمی را درباره عضویت جفرسون در این سازمان ارایه کرده و به بعضی اشارات عجیب که در نامه جفرسون دیده می‌شود، توجه ویژه‌ای نشان می‌دهد. در این اشارات از نوعی رمز و کنایه استفاده شده که در نوشته‌های سازمان گل - صلیب دیده می‌شود. روابط میان بنیانگذاران آمریکا و یهودیان، بسیار چشمگیر و صمیمانه بوده است. در جنگ استقلال آمریکا، یهودیان زیادی جرج واشینگتن را همراهی کردند و با توجه به اینکه آمریکا را «سرزمین موعود» خود می‌خواندند، از استقلال آن حمایت‌های مالی قابل توجهی به عمل آوردند. «حییم سولومون» ۳۳ اولین بانکدار بزرگ که یک ماسون بزرگ بود و رابرت موریس ۳۴ اردوی نظامی واشینگتن را غرق حمایت‌های مالی خود نمودند. این روابط صمیمانه و تفقدهای ویژه یهودیان را پس از جنگ هم می‌توان به وفور مشاهده کرد. در سال ۱۷۸۱ هنگامی که واشینگتن از نیوپورت ۳۵ بازدید می‌کرد، یهودیان در «لژ شاه داود» و مطابق با آیین ماسونی از وی استقبال شایانی به عمل آوردند. و بدین شکل بود که اولین جمهوری ماسونی و کابالایی با همکاری یهودیان و ماسون‌ها بر شالوده‌هایی از فرهنگ پیوریتانی که طبیعی‌ترین دستاورد آن به شمار می‌آمد، بنا نهاده شد. پیوند ماسونی - یهودی مورد بحثمان با استقلال آمریکا، موفقیت بزرگ خود را به تمام دنیا اعلام کرد. رموز کابالایی روی اسکناس‌های آمریکا: نظام نوین سکولار قوم برگزیده بر روی اسکناس‌های یک دلاری آمریکا، تصاویر بسیار تأمل برانگیزی دیده می‌شود. در دو طرف این اسکناس‌ها دو دایره جداگانه به چشم می‌خورد که در هر کدام از آنها تصویری رسم شده است. یکی از این تصاویر، نماد عقابی است که با یک پنجه خود چند تیر و با پنجه دیگرش یک شاخه زیتون را گرفته است و چند ستاره در بالای سر این عقاب کشیده شده است. درون دایره دوم تصویر هرمی مخروطی شکل در زیر چشمی مشاهده می‌شود. هرگز نمی‌توان قبول کرد این تصاویر و نمادها به طور اتفاقی در کنار هم قرار گرفته باشند. مضاف بر اینکه تصاویر یاد شده تنها بر روی اسکناس‌ها ترسیم نشده‌اند و در همه جا این علائم به عنوان نشان بزرگ ایالات متحده و سمبل رسمی آمریکا شناخته می‌شوند. همان‌طور که دیدیم آمریکا، اولین جمهوری کابالایی و ماسونی دنیا است. و این دو ویژگی، به خوبی در نشان بزرگ آمریکا انعکاس یافته است. رابرت هیرونی موس ۳۶ که در رساله دکتری خود که با عنوان: «تحلیل تاریخی نقاط اسرارآمیز نشان بزرگ آمریکا و ارتباط آن با روانشناسی اومانستی» درباره این نشان، ذیل عنوان: «تقدیر مرموز آمریکا» ۳۷ موارد مهمی را متذکر می‌شود. این نشان داستان قابل تأمل و جالب توجهی دارد: در چهارم ژوئیه سال ۱۷۷۶ سنا کمیته‌ای مرکب از بنیامین فرانکلین، توماس جفرسون و جان آدامز را مأمور طراحی نشان آمریکا می‌کند. این کمیته نقاشی به نام پیره ایورنه دو سیمتر ۳۸ را به کار می‌گیرد تا اولین نشان آمریکا را ترسیم کنند. نشانی که فرانکلین در طراحی آن نقش عمده‌ای را ایفا می‌کرد در یک رویش تصویر حضرت موسی (ع) به همراه بنی اسرائیل پس از نجات از دریا و گام نهادن بر خاکی مطمئن، دیده می‌شود. حضرت موسی (ع) در حالی که لشکریان فرعون در آن غرق می‌شوند، با دست خود به آنها اشاره می‌کند. روشنایی آتش مقدسی که از ابرها ساطع شده، به حضرت موسی (ع) می‌تابد. طرح طراحی شده توسط جفرسون نیز بسیار جالب بود. در یک طرف آن، قوم بنی اسرائیل دیده می‌شود که در روز با یک پاره ابر بالای سرشان، و در شبانگاه با ستونی از آتش همراهی می‌شوند. این هر دو، طرح عرضه شده ماسون‌های ایالات متحده درباره «قوم بنی اسرائیل» بود؛ و صد البته

که این امر اتفاقی و تصادفی نبوده است. انتخاب چنین سمبلی بیانگر هویت و رسالتی است که برای آمریکا تعیین گردیده بودند و پیش از آن توسط کریستف کلمب آغاز شده و پیوریتان‌های هواخواه یهود ادامه‌اش دادند، و در نهایت با ماسونی‌گری تثبیت و تحکیم شد. پیام هردو طرح این بود که «فرزندان اسرائیل به سرزمین مطمئنی قدم گذاشته‌اند». سرزمین کشف شده، متعلق به آنهاست و برای آنها پیشرفت و توسعه یافتگی را به ارمغان خواهد آورد. کنگره به دلیل صراحت بیش از حد هر دو طرح این کمیته، نپذیرفتن آنها را در ژانویه سال ۱۷۷۷ به طور رسمی اعلام کرد و سه سال بعد کمیته دیگری مأمور انجام این کار شد که باز هم نتیجه مطلوبی به دست نیامد و لذا مأموریت تعیین نشان را به کمیته سوم در مه ۱۷۸۲ واگذار کردند، که نشان فعلی آمریکا محصول کار همین کمیته است که با وضوح کمتری از نمادهای یهودی بهره برده است. بدین ترتیب که در بالای سر عقاب به جای ستاره شش پر صهیون، ستاره‌های کوچک‌تر پنج پر (در قالب ستاره شش پر) کشیده شده است. در روی دیگر یک دلاری آمریکا نیز، نشان یهودی - ماسونی «چشم تعبیه شده در مثلث» را منقش کرده‌اند. آثار ماسونی - کابالایی موجود در نشان آمریکا بعدها توسط کارشناسان متعددی تأیید شد. پروفیسور «نورتون» ۳۹ می گوید: در پشت نشان، یک اشاره فراماسونی بسیار واضحی وجود دارد. این نظر از سوی چهره‌های مطرح دانشگاهی و محققانی نظیر: «پاول فاستر» ۴۰ تأیید شد. بسیاری از نویسندگان وابسته به باطنی‌گری اذعان می‌کنند که طرف دیگر نشان از علایم سازمان ماسونی گل - صلیب و ایلومیناتی (اشراقی‌گری) نشأت گرفته است. یکی از سرشناس‌ترین چهره‌های این مجموعه، «ویکوف» ۴۱ می‌گوید: نشان آمریکا بازتابی از ماسونی‌گری است. نشانی مرکب از ماسونی‌گری و نهان‌گرایی ۴۲. در سال ۱۹۳۴ «هنری آ.والیس» ۴۳ معاون سابق رییس جمهور، طی پیشنهادی درخواست ضرب هر دو نشان را بر روی سکه‌های آمریکایی می‌کند و رئیس جمهور وقت «روزولت» پیشنهاد وی را می‌پذیرد و از آن پس، این نمادها بر روی سکه‌های آمریکا ضرب می‌شود. جالب اینجاست که هم والیس و هم روزولت هر دو ماسون بوده‌اند. عبارت‌های لاتین نوشته شده بر روی نشان آمریکا هم بسیار با اهمیت هستند. در طرف رویین نشان، عبارت «بی نظیر در میان همه» ۴۴ را در دهان عقاب گنجانده‌اند که یادآور لقبی است که عهد عتیق (تورات) با استفاده از تعبیر «قوم برگزیده» به یهودیان داده است. عبارت‌هایی که در پایین و بالای چشم درون مثلث بیشتر جلب توجه می‌کند، عبارتند از: «پایان آنچه آغاز شده است» ۴۵ و «نظام جدید قرن» ۴۶. اگر معنی دوم کلمه لاتین «سکلورم» (Seclorum) را که همان سکولار (غیر دینی) می‌باشد، به جای مفهوم «قرن» بگذاریم مفهوم عبارت جالب‌تر هم می‌شود: «پایان آنچه آغاز شده... نظام جدید سکولار». گویا همان کسانی که نظام جدید سکولار را بنا نهاده‌اند، و این عبارات نوید آن را می‌دهد، وظیفه تهیه این نشان را به کمیته سوم واگذار نمودند، تا با صراحت بیان کمتری در مقایسه با دو کمیته پیشین، حقایق را در قالب نمادها به تصویر بکشند. پی‌نوشت‌ها: ۱. New port. ۲. Free,aspmay. ۳. Rhode Island. ۴. Mordecai campanall. ۵. Savannah. ۶. Moses Michael Hays. ۷. King David Loge. ۸. Moses Sexias. ۹. Sublime. ۱۰. Isaac da costa. ۱۱. King Solomon. ۱۲. Abraham forst. ۱۳. Joseph Mayers. ۱۴. Binai Brith. ۱۵. Robert Hieronimus. ۱۶. America's secret Destiny. ۱۷. Misticizm. ۱۸. Astrology. ۱۹. Illuminati. ۲۰. Washington. ۲۱. Jeferson. ۲۲. Franklin. ۲۳. Adams. ۲۴. General Lafayette. ۲۵. Independent Grand Loge. ۲۶. Leathe Apron club. ۲۷. Nine sisters. ۲۸. Voltaire. ۲۹. Saint Jean de Jersalem. ۳۰. Loge des Amis. ۳۱. Masonic Bible. ۳۲. Dr. Spencer Lewis. ۳۳. Hayim Solomon. ۳۴. Robert Morris. ۳۵. New port. ۳۶. Robert Hieoonimus. ۳۷. America's Secret Destiny. ۳۸. Pierre Eugene Du Simitiere. ۳۹. Prof.Norton. ۴۰. Paul foster. ۴۱. Wyckoff. ۴۲. Occultism. ۴۳. Henry A.Wallace. ۴۴. E.Pluribus Unum. ۴۵. Annuit Coeptis. ۴۶.

.Novus ordo Seclorum

جمع خاتمیت با امامت و مهدویت

حسین سوزنچی اشاره: دکتر عبدالکریم سروش در سخنرانی اخیر خود در پاریس تحت عنوان «تشیع و چالش مردم سالاری» اشکالی در خصوص انطباق اندیشه امامت و مهدویت با ختم نبوت مطرح کرده است که واکنش‌هایی برانگیخته است. این اشکال که مبتنی بر آرای اقبال در تفسیر مسئله خاتمیت است، به طور خلاصه این است که: ختم نبوت به معنای پایان دوره عصمت و وحی و در واقع پایان دوره ولایت و مرجعیت شخص در تشریح است. علت خاتمیت، بلوغ عقل بشر است و از این دوره به بعد، زمان مرجعیت اشخاص و حق تشریح برای افراد به سر می‌آید و تنها استدلال است که می‌تواند مرجع عمل واقع شود. اما شیعه با پذیرش نظریه امامت و تداوم آن در مهدویت، عملاً ختم نبوت را بی‌معنی کرده است، زیرا معتقد است که امام، هم عصمت دارد که تداوم بخش ولایت و مرجعیت شخص است، و هم علم غیب دارد و محدث و مفهم است که این هم ماهیتاً تفاوتی با وحی ندارد؛ پس پذیرفتن امامت در واقع مستلزم نفی ختم نبوت است و گویی فقط اسم مطلب عوض شده ولی ماهیتاً نبوت ختم نشده است. ایشان به تبع اقبال لاهوری معتقدند که «با خاتمیت، قرار است آدمیان به رهایی برسند ولی اگر گفته شود که یک مهدی می‌آید که همان توراتیه پیامبر را دارد، ما از فواید خاتمیت بی‌بهره می‌مانیم، زیرا آن رهایی تحقق نخواهد یافت. فلذا این سؤال از شیعیان باقی است که مهدویت را چگونه با اندیشه رهایی و دموکراسی می‌توان جمع کرد؟» الف) خاتمیت و امامت چنانکه در جمع‌بندی نهایی این سخن واضح است، گوینده بیشتر دغدغه دموکراسی و رهایی از وحی را داشته تا دغدغه جمع خاتمیت با امامت و مهدویت؛ که خود این اولویت قابل تأمل و بررسی است. اما در اینجا قصد داریم نشان دهیم آیا این اشکال در خصوص ناسازگاری امامت با خاتمیت وارد است یا خیر. به نظر می‌رسد حل این تعارض در گرو دقت بیشتر در فلسفه خود نبوت و نسبت میان عقل و وحی است. دو نوع نگرش در خصوص نسبت عقل و وحی وجود دارد. یک نگرش، که مبنای طرح اشکال فوق است، نسبت عقل و وحی را نسبت دو امر جانشین همدیگر می‌بیند، دو امری که فی حد نفسه با هم متعارضند؛ لذا یک دوره، دوره حکومت وحی است نه عقل؛ اما کم عقل رشد می‌کند و به حدی می‌رسد که به دوره حکومت وحی پایان می‌دهد. بر این مبنای خاتمیت اعلام پایان وحی است و امامت چون نوعی تداوم حکومت وحی است، نمی‌تواند مورد پذیرش واقع شود. اما نگرش دوم، نسبت عقل و وحی را نسبت دو امر لازم و ملزوم می‌بیند، که نه تنها معارض همدیگر نیستند، بلکه مؤید و مکمل همدیگرند. در این نگاه که عمده نصوص دینی با آن سازگارند، عقل حجت درونی است و وحی حجت بیرونی؛ و اساساً دینداری کار انسان عاقل و متفکر است؛ مخاطب اصلی وحی، عقل است ۱ و فقط کسانی که اهل تقلید و تبعیت کورکورانه از آباء و اجداد ۲ یا بزرگان ۳ یا سنت‌های جاهلانه ۴ هستند، زیر بار پذیرش حقایقی که وحی بر گوش عقل آنان ۵ عرضه می‌کند، نمی‌روند. در نگاه اول، در دوره حکومت پیش از عقل، چون انسان‌ها نمی‌فهمند نیازمند یک قیم و آقابالاسر به نام پیامبر هستند؛ اما چون عقلشان کامل شد و توانستند خودشان مطالب را بفهمند دیگر نیازی به قیم ندارند و ختم نبوت، دوره پایان ولایت اشخاص است ۶. اما در نگاه دوم، در تمامی اعصار حتی در زمان پیامبران گذشته، عاقلان بودند که سخن پیامبران را می‌شنیدند و پیامبران هم خودشان برهان و استدلال ارائه می‌کردند ۷ و هم در مقابل مخالفینشان طلب برهان و استدلال می‌کردند ۸ و البته بر اساس این نگاه باید تبیینی از ختم نبوت ارائه داد. در واقع، اشکالی که دکتر سروش در خصوص ناهماهنگی ختم نبوت با امامت و مهدویت مطرح کرده بر مبنای نگرش اول، که نگرش خود وی می‌باشد، وارد است و به نظر می‌رسد آن نگرش مبنای عمده نظراتش در حوزه دین‌شناسی باشد؛ نظراتی همانند دین حداقلی، سکولاریسم، پلورالیسم، بسط تجربه نبوی و مانند آن؛ تنها مسئله مهمی که به نظر من در خصوص اندیشه‌های وی باقی مانده، که تبیین نشده رها شده است، مسئله چرایی دینداری در عصر خاتمیت است. آنچه من از مجموع نظرات ایشان تا کنون استنباط کرده‌ام، این است که ایشان دینداری را امری غیرعقلانی می‌دانند، و البته نه لزوماً ضد عقلانی، بهتر است بگوییم دینداری

را امری سلیقه‌ای (سلیقه کاملاً شخصی و درونی و غیر آژکتیو) می‌دانند و لذا دینداری «ضرورت» ندارد هر چند احتمالاً ضروری هم ندارد و باز برای همین است که در همین سخنرانی نیز در نهایت بحث، نشان می‌دهند که مشکل اصلی دکتر سروش جمع امامت با ختم نبوت نیست بلکه جمع امامت (به عنوان یکی از مؤلفه‌های این دینداری سلیقه‌ای) با دموکراسی است. اما صرف اینکه آن نگرش، متفاوت از این نگرش می‌باشد، نمی‌تواند تعارض مطرح شده را حل کند. زمانی تعارض مذکور پاسخی منطقی می‌یابد که نشان دهیم نگرش دوم نگرشی قابل دفاع است که بر اساس آن، تعارض مذکور پاسخ منطقی مناسبی می‌یابد و این مطلبی است که قصد داریم در اینجا بدان پردازیم. در منطقی که از متون دینی به سادگی قابل استخراج است، نبوت و دینداری ضرورت دارد و این ضرورت ناشی از نوع خداشناسی ماست و تنها کسانی که درک خداشناسی سطحی و نادرستی دارند، منکر نبوت هستند. ۹. طبق این منطق، اگر ما خداوند را به حکمت و رحمت بشناسیم، در می‌یابیم که خداوند کار عبث انجام نمی‌دهد و اینکه انسان را بیافریند و بعد از چند صباحی بمیراند و کار تمام شود، عبث است و خداوند قطعاً چنین کاری نمی‌کند؛ بلکه انسان زندگی جاودانه‌ای خواهد داشت و مقصد انسان خدا (رسیدن به همه کمالات، کمال مطلق) ۱۰ است. خدا بی نهایت است پس طبیعی است که مقصد بی نهایت است و باز واضح است که عقل انسان می‌داند که بر اساس محاسبات عادی با عمر محدود نمی‌تواند راه نامحدود را طی کند. تنها حالت ممکن برای طی این مسیر، استفاده از راهکاری غیر متعارف است تا بتوان مسیر نامحدود را در زمان محدود طی کرد و برای همین خداوند وحی را می‌فرستد و این راهکار غیر متعارف از راهی غیر متعارف (یعنی راهی غیر از تجربه و استدلال عادی) در اختیار بشر قرار می‌دهد. بدین معناست که نبوت ضرورت می‌یابد. ۱۱ در تعبیر فوق انسان باید راهکار را بیاموزد تا بتواند طی مسیر کند؛ پس پیامبر، معلم است نه تحکم کننده؛ و اگر اثبات عصمت نبی می‌شود و اگر پیامبر حق تشریح دارد اصلاً بدین معنا نیست که دوره نبوت، دوره تحکم کردن است، بلکه باز عقل است که اصل عصمت را در خصوص نبی اثبات می‌کند؛ چرا که این راهکار باید به صورت دقیق و بی کم و کاست در اختیار انسان قرار گیرد. از آنجا که نه فقط فرد، بلکه جامعه انسانی نیز مراتب درک را به تدریج طی می‌کند، درس‌ها و به ناچار معلم‌ها نیز به تدریج عوض می‌شوند (به تعبیر استاد مطهری مانند دانش آموزی که از کلاس اول دبستان شروع می‌کند و سال به سال بالا می‌رود). کم کم بلوغ عقل به مرحله ای می‌رسد که می‌تواند کل برنامه هدایتی خود را یک جا تحویل بگیرد؛ و این دوره، دوره ختم نبوت است؛ اما همین سخن ساده که اجمالاً مورد قبول دکتر سروش و اقبال است، نیاز به تعبیر دقیق دارد. یک بار تعبیر ما از بلوغ عقل بشر این است که به مرحله ای می‌رسد که برای طی مسیر کمال دیگر نیازمند هدایت نیست و همه چیز را خودش تشخیص می‌دهد. این همان معنایی است که دکتر سروش در باب ختم نبوت در آثار مختلف خود ارائه داده و همان نظریه اقبال است که به تعبیر شهید مطهری، نه ختم نبوت، بلکه ختم دیانت است. ۱۲ طبق استدلالات فوق، این سخن مردود است؛ زیرا هنوز مسئله و معضل اول (راهی برای رسیدن به مقصد نامحدود در زمان محدود) بر جای خود باقی است و عقل عادی، هیچ گاه خود نمی‌تواند این مسئله را حل کند. بر اساس این دلیل، وحی و برنامه خاص الهی تا ابد، مورد نیاز است. ۱۳ و بلوغ عقل بشر این است که بشر می‌تواند برنامه هدایت را یک جا تحویل بگیرد و دیگر نیازمند وحی جدید نیست نه اینکه اصلاً نیازمند محتوایی که از طریق وحی به او می‌رسد، نیست. عدم نیاز به تجدید وحی غیر از عدم نیاز به اصل وحی است. تا اینجا بحث تعارض ختم نبوت با تجدید نبوت حل شده، بدون اینکه مستلزم ختم دیانت باشد. اما هنوز بحث تعارض ظاهری آن با امامت (که محل اصلی بحث است) حل نشده است؛ اما دقت در همین معنای بلوغ عقل بشر می‌تواند نشان دهد که این تعارض هم برقرار نیست. برای اینکه این قسمت از بحث بهتر فهمیده شود بگذارید اشکال دیگری مطرح کنم و آن اینکه آیا واقعاً اعراب جاهلیت زمان پیامبر (ص)، عقلشان کامل تر و بالغ تر بود یا مثلاً مردم در زمان فلاسفه یونان باستان در چند قرن قبل و اصلاً چه معیاری برای بلوغ عقل بشر هست. آیا این یک سخن تحکمی نیست؟ واقعاً همان سخن اقبال که «دوره خاتمیت، دوره عقل استقرایی بشر است» این دوره در آن زمان رخ داد یا مربوط به قرن ۱۷ میلادی است؟ ۱۴ اگر خوب دقت کنیم معیاری برای بلوغ

عقل بشر هست که اگر آن معیار درست فهمیده شود معلوم می‌شود که امامت نه تنها مخالف بلوغ عقل بشر نیست، بلکه اساساً لازمه آن است. برای اینکه این معیار معلوم شود بار دیگر به عصر تجدید نبوت برگردیم. در تاریخ دو گونه پیامبر داشته‌ایم: پیامبران تشریحی و پیامبران تبلیغی. گروه اول شریعت جدید می‌آوردند و عمده کارشان ناشی از تحول در مقتضیات زمان از طرفی، و عدم بلوغ بشر برای گرفتن برنامه کامل از طرف دیگر بود؛ و گروه دوم آن برنامه را تا زمانی که تاریخ مصرفش نگذشته بود با کمک وحی بر مسایل روز تطبیق می‌دادند و همچنین غلط بودن تحریفات که در اصل برنامه (متون مقدس) رخ می‌داد نشان داده و نسخه اصل را ارایه می‌کردند. اگر خوب دقت کنیم می‌بینیم عدم بلوغ عقلی بشر در دو مورد بوده است و زمانی که هر دو مورد منتفی شود منطقاً امکان ارایه برنامه کامل و قطع شدن وحی جدید معنی دار می‌شود. مورد اول، تحریف در کتب آسمانی است که علت اصلی آن انحصار سواد متون مقدس (و بلکه انحصار سواد) در دست عده خاصی از جامعه (احبار و رهبان) است که آنها بنا به مصالح خودشان در متون دست می‌بردند و عموم مردم هم بی‌خبر می‌ماندند. در دوره خاتمیت سوادآموزی و آموختن و حفظ کردن متن مقدس چنان گسترش می‌یابد که دیگر امکان هرگونه تحریف عملاً منتفی می‌گردد. مورد دوم، توان انطباق کاملاً صحیح برنامه کلی بر حوادث زمانی است که چون بشر به بلوغ عقلی نرسیده بود، نمی‌توانسته به طور دقیق خودش انطباق دهد و اختلاف می‌کردند. لذا نیازمند این بوده که خدا از طریق وحی به عده‌ای خاص انطباق درست را بفهماند که اینها همان انبیای تبلیغی‌اند. در واقع انبیای تبلیغی با کمک وحی جدید می‌توانستند مضامین کتاب مقدس شریعت زمان خود را بر مسایل روز منطبق کنند. در دوره ختم نبوت، انسان یا انسان‌هایی پیدا شدند که بتوانند کل محتوای وحی را از پیامبر (نه هر بار از طریق فرشتگان) با عقل خود دریافت کنند و برای انطباق هر حادثه جدید بر برنامه کلی نیازمند وحی جدید نباشند و اینها همان امامان (ع) هستند. نکته فوق‌العاده مهم در خصوص امامان (ع) این است که علم ایشان به قرآن، مقدم است بر علم غیب آنها، و نه بالعکس؛ در حالی که انبیای تبلیغی از طریق وحی (علم غیب جدید) به علم درست کتاب مقدس خود می‌رسیدند، امامان کسانی‌اند که عقل و درکشان به قدری تکامل پیدا کرده است ۱۵ که بتوانند تمام معارف وحی را از پیامبر زمان خود بگیرند و با علمی که به این کتاب پیدا کرده‌اند به علم غیب برسند. پیامبر تبلیغی سخن خود را به فرشته وحی مستند می‌کند اما امام سخن خود را به پیامبر (ص) و قرآن مستند می‌کند و البته در این استنادش معصوم است. در اینجا شاید اشکال شود سخن از بلوغ عقل بشر بود، نه بلوغ عقل یکی دو نفر. در جواب، یک پاسخ جدلی می‌توان داد و یک پاسخ دقیق عقلی. پاسخ جدلی این است که هر جا یکی دو نفر از بشر هم کاری کنند مطلب را به کل بشر نسبت می‌دهیم. مثلاً وقتی می‌گوییم «امروز بشریت به جایی رسیده است که پا روی کره ماه گذاشته است»، مگر چند نفر از انسان‌ها پا روی کره ماه گذاشته‌اند؟ اما پاسخ دقیق‌تر عقلی اینست که چون دوره، دوره بلوغ عقل بشر برای فهم معارف است، فهم معارف به ائمه (ع) منحصر نمی‌شود. در واقع یکی از کارهای اصلی ائمه (ع) از آن جهت که امامند کمک به مردم برای رسیدن به این بلوغ فکری و عقلی است، یعنی پرورش مجتهدین. چنانکه گفتیم طبیعی است که عده‌ای شروع به فهم معارف دین کنند (همان‌طور که در امت‌های گذشته هم غیر از انبیای تبلیغی، احبار و رهبانان نیز بوده‌اند) و کار اصلی ائمه (ع) در دوره پس از نبوت این نیست که تک‌تک احکام دین را از دل متون مقدس استخراج کنند، بلکه کار اصلی‌شان اینست که روش‌های فهم متون مقدس را آموزش دهند یا تصحیح کنند. ۱۶ یعنی باید دوره‌ای پیش آید که مجتهدین فراوانی پیدا شوند و شروع به فهم کنند و بقیه مردم همچون زمان انبیای گذشته با تعدد اقوال مواجه می‌شوند و البته باید سراغ معصومی بروند و معصوم روش‌های درست را از غلط تفکیک کند که مثلاً حسن و قبح شرعی غلط است، قیاس غلط است، استحسان غلط است ولی مثلاً تفسیر قرآن با قرآن درست است و بر این اساس مرز فهم درست از نادرست را نشان دهد. برای همین احادیث متعددی به این مضمون روایت شده که وجود امام، مانند کعبه است که انسان‌ها باید به سوی او بروند و او به سوی آنان نمی‌آید. یعنی امام از آن جهت که امام است غیر از عالم دین است. علمای دین وظیفه تبلیغ و حتی رفتن به سراغ مردم را دارند، اما امام از حیث امام بودنش

این وظیفه را ندارد. بلکه علما وظیفه دارند برای فهم درست دین مرتب به سراغ امام بروند و روش‌های خود را تصحیح کنند. ۱۷. خود ائمه (ع) هم بر همین موضع اصرار داشتند برای همین آنها شاگردانی پرورش می‌دادند و به آنان دستور می‌دادند که در مسجد بنشینند و فتوا بدهند. این سخن فقط در فقه نیست بلکه در عقاید و کلام نیز شاگردانی تربیت کردند و همین طور در بعد اخلاق و عرفان (یعنی در هر سه محور از ابعاد اسلام: عقاید، اخلاق و احکام). خلاصه کلام اینکه بلوغ عقلی بشر که عامل ختم نبوت بود، در گروی سه امر است: ۱. وجود انسان یا انسان‌هایی که بتوانند کل معارف برنامه وحی را یکجا از پیامبر (نه از طریق وحی به خودشان) دریافت کنند و این فهم را به دیگران آموزش دهند. ۲. وجود انسان یا انسان‌هایی که با آموزش تحت نظر این معلمان کم‌کم توان تفسیر و انطباق وحی بر مسایل جزئی را پیدا کنند. ۳. بقای اصل کتاب آسمانی بدون تحریف. با این بیان معلوم می‌شود که وجود امام، نه تنها منافعی ختم نبوت نیست، بلکه لازمه آن است و از باب حسن ختام این قسمت اشاره می‌کنم که شاید علت اصرار پیامبر اکرم (ص) در حدیث معروف ثقلین که «قرآن و امامت دو ثقل جدایی ناپذیرند» این باشد که فهم این برنامه نیازمند معلمانی است که این برنامه را به نحو کاملاً صحیح (= با عصمت) فهم کرده و به ما آموزش دهند و البته بعد از آموزش آنها، ما هم توان فهم برنامه را پیدا می‌کنیم. ۱۸. ب) امامت و غیبت با استفاده از مجموعه مطالب فوق می‌توان به اشکال دیگری که دکتر سروش در مباحث بعدی خود در خصوص ناسازگاری امامت با غیبت از زمان (عج) مطرح کرده است ۱۹ نیز پاسخ گفت. خلاصه اشکال آن است که: با پذیرش غیبت عملاً امامت بی‌خاصیت می‌شود زیرا اگر امامت برای جلوگیری از خطای انسان‌ها در فهم دین پس از پیامبر است، همه مشکلاتی را که اهل سنت پس از رحلت پیامبر مواجه می‌شوند، شیعه پس از غیبت آخرین امام مواجه می‌شود. پس اگر امامت برای فهم معصومانه دین پس از پیامبر ضرورت دارد، نمی‌تواند غیبتی پیش آید و اگر غیبت پیش آمده، معلوم است که اصلاً امامت لازم نبوده است. با توجه به مباحثی که گذشت چنین پاسخ می‌گوییم که وظیفه اصلی امام از حیث فهم دین، معلمی کردن و آموزش روش‌های فهم دین است، نه ضرورتاً آموزش تمامی محتوای دین تا ابد ۲۰، و اگر چنین باشد، آنگاه دوره حضور ملموس و دست‌یافتنی امام در جامعه برای حل مشکلات فهم دین، می‌تواند یک دوره محدود باشد، ۲۱ یعنی در حدی که روش‌های صحیح فهم دین آموزش داده شود و اجمالاً روش‌های نادرست مورد نقد ائمه (ع) واقع گردد. و دیگر غیبت به معنای رها کردن آدمیان نیست، چرا که اولاً، غیبت از زمانی می‌تواند رخ دهد که کلیات روش‌های صحیح فهم، در جریان اصیل اسلام‌شناسی (که امامان را پذیرفته و بر اساس آموزش‌های آنها به فهم دین پرداخته) تثبیت شده باشد، ثانیاً، یکی دیگر از شئون امام که در این مجال فرصت پرداختن تفصیلی بدان نیست شأن ولایت معنوی است که مهم‌ترین فلسفه وجودی امام در تمامی اعصار (حتی در عصر غیبت) است و موجب می‌شود مردم در عصر غیبت همچون خورشید پشت ابر از فواید وجود امام بهره‌مند شوند و البته این ولایت معنوی تنها ناظر به بهره‌رسانی فردی نمی‌شود، بلکه از ابعاد اجتماعی نیز امام مراقبت کلی از جریان اصیل دین و دینداری در جامعه را برای تحقق آیه شریفه: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» ۲۲ [ما قرآن خود را نازل کرده‌ایم و خود نگهبانش هستیم]. برعهده دارد ۲۳ و از این حیث نیز معلوم می‌شود که شیعیان به خود وانهاده شده نیستند و این همان مطلبی است که امام عصر (ع) در توقیعی صریحاً بر آن تأکید کرده‌اند که: «إِنَّا غَيْرُ مَهْمَلِينَ لِمَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لَذِكْرِكُمْ» ۲۴ چنین نیست که ما به امور شما بی‌اعتنا باشیم و شما را از یاد برده باشیم. در پایان دوباره یادآوری می‌کنم که بحث ما فقط ناظر به ضرورت حضور ملموس امام برای تبیین دین پس از پیامبر خاتم (ص) بود، نه تبیین تمامی اموری که ضرورت امامت را اثبات می‌کند، چرا که وجود امام لااقل از دو جنبه دیگر نیز ضرورت دارد: یکی از جنبه ولایت معنوی، که اشاره بسیار مختصری به برخی از فواید آن کردیم؛ و، دوم از جنبه حکومت و هدایت ظاهری جمعی انسان‌ها، که البته مشروط به آماده شدن زمینه‌های مقبولیت مردمی است و ظاهراً مهم‌ترین فلسفه ظهور پس از غیبت آن امام شریف است و تفصیل این دو شأن مجال دیگری می‌طلبد. پی‌نوشت‌ها: ۱. سوره بقره (۲)، آیه ۲۴۲: كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ؛ سوره یوسف (۱۲) آیه ۲: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. همچنین ر.ک: سوره آل عمران (۳)، آیه

۱۱۸؛ سوره نور (۲۴)، آیه ۶۳؛ سوره حدید (۵۷)، آیه ۱۷؛ سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۳۵؛ سوره روم (۳۰)، آیه ۲۸؛ سوره زخرف (۴۳)، آیه ۲. ۳. سوره بقره (۲)، آیه ۴۲؛ و إذا قيل لهم اتبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتبع ما ألفينا عليه آباءنا أولو كان آباؤهم لا يعقلون شيئاً ولا يهتدون؛ سوره يونس (۱۰)، آیه ۷۸؛ قالوا أجنبتنا لتلفتنا عمّا وجدنا عليه آباءنا. ۳. سوره احزاب (۳۳)، آیه ۶۷؛ إنا أطعنا سادتنا و كبرائنا فاضلونا السبيل. ۴. سوره زخرف (۴۳)، آیه ۲۳؛ إنا وجدنا آباءنا على أمةٍ و إنا على آثارهم مقتدون؛ سوره مائده (۵)، آیه ۱۰۴؛ و إذا قيل لهم تعالوا إلى ما أنزل الله و إلى الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا عليه آباءنا أولو كان آباؤهم لا يعلمون شيئاً ولا يهتدون. ۵. سوره ملك (۶۷)، آیه ۱۰؛ لو كنّا نسمع أو نعقل ما كنّا في أصحاب السعير؛ سوره يونس (۱۰)، آیه ۴۲؛ أفأنت تسمع الصمّ ولو كانوا لا يعقلون. ۶. جالب اینجاست که این نوع نگاه به نبوت نگاهی بوده که در میان امت‌های پیشین هم مخالفان انبیا - به اصطلاح روشنفکران و سرشناسان آنها (الملا من قومه) - به طرفداران انبیا نسبت می‌داده‌اند و قرآن کریم سخن آنان را چنین نقل می‌کند: و لئن أطعتم بشراً مثلكم إنكم إذا لخاسرون. سوره مومنون (۲۳)، آیه ۳۴. ۷. سوره قصص (۲۸)، آیه ۳۲؛ فذانك برهانان من ربك إلى فرعون و ملائته. ۸. سوره بقره (۲)، آیه ۱۱۱؛ قل هاتوا برهانكم إن كنتم صادقين؛ همچنين ر.ك: سوره نمل (۲۷)، آیه ۶۴؛ سوره انبیا (۲۱)، آیه ۲۴؛ سوره قصص (۲۸)، آیه ۷۵. ۹. سوره انعام (۶)، آیه ۹۱؛ ما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما أنزل الله على بشر من شيء. ۱۰. سوره مومنون (۲۳)، آیه ۱۱۵-۱۱۶؛ أفحسبتم أنما خلقناكم عبثاً و أنكم الينا لا ترجعون فتعالی الله الملك الحق. ۱۱. البته بحث ولایت معنوی و هدایت باطنی غیر از بحث هدایت ظاهری است. تبیین فوق برای ضرورت هدایت ظاهری است. ۱۲. برای بحث عمیق و دقیقی در خصوص مقایسه آراء اقبال لاهوری، استاد مطهری، و دکتر سروش به کتاب وحی و افعال گفتاری، نوشته علیرضا قائمی‌نیا مراجعه نمایید. ۱۳. توجه شود که ما همواره باید تعبیری از بلوغ عقل ارایه دهیم که نافی وحی نباشد و اصل بحث در همین جاست. خود وحی انسان را به تعقل فرا می‌خواند، و تعقل می‌کنیم تا دیندار شویم نه اینکه بی‌دین شویم؛ و این مسئله مهمی است که مورد غفلت جدی دکتر سروش قرار گرفته است. ۱۴. در منطق سروش این سخن، تحکمی است و لذا وی در برخی آثار خود تصریح کرده‌است که بحث ما یک بحث پسین است یعنی معما چو حل گشت، آسان شود. چون ختم نبوت رخ داده می‌گوییم که عقل به بلوغ رسیده است و گر نه هیچ معیاری در کار نیست. هر چند این سخن تا حدودی درست است که ما بعد از وقوع ختم نبوت به تبیین آن پرداخته‌ایم. اما آیا این سخن منطقاً مستلزم تحکمی و بی‌معیار بودن این مطلب نیست. آیا تحلیل پس از عمل همیشه به معنای تحکمی بودن و بی‌معیار بودن است. آیا تحلیل‌هایی که از تاریخ به عمل می‌آید، همگی تحکمی است. آیا امروزه نمی‌توان مثلاً گفت که ناپلئون در فلان اقدامش فلان اشتباه را کرد که شکست خورد و اگر آن اشتباه را نمی‌کرد شکست نمی‌خورد. البته قبول دارم که معما چو حل گشت آسان شود اما نه به این معنا که تبیین معمای حل شده، لزوماً یک سخن تحکمی می‌باشد. ۱۵. توجه شود عقل در اینجا به معنای استدلال نیست بلکه مطلق فهم است. حضرت علی (ع)، از باب نمونه، به حدی از توان فهم رسیده بود که پیامبر اکرم (ص) بتواند در گوش او ظرف چند دقیقه هزار باب علم باز کند که از هر یک هزار باب دیگر باز شود. مخصوصاً به تعبیر باز شدن باب علم در این حدیث معروف باید توجه کرد. نگفت پیامبر یک سلسله اطلاعات (داده) به من داد، بلکه گفت باب علم باز کرد و برای همین است که حدیث «أنا مدینه العلم و علیّ بابها» حدیث بسیار عمیقی در باب چگونگی جمع بین خاتمیت و امامت است. ۱۶. البته توجه شود که مقام بحث ما در خصوص فهم دین است، و گر نه ائمه دو شان دیگر (شان ولایت معنوی و باطنی، و شان حکومت کردن) هم دارند که اینکه چرا آنها این دو شان را دارند و رابطه این دو شان با شان فوق در چیست، مجال دیگری را می‌طلبد. ۱۷. با این بیان مذهب شیعه را مذهب جعفری نامیده‌اند سخن گزافی نبوده است زیرا عمده روش‌های فهم در زمان امام صادق (ع) تثبیت شد. ۱۸. این استدلال را از بیان علامه طباطبایی در تفسیر المیزان استفاده کرده‌ام. ایشان در آنجا پس از مطرح کردن روش تفسیر قرآن با قرآن، این اشکال را مطرح کرده‌اند که آیا این کار به معنی نفی مراجعه به پیامبر نیست؟ آیا مگر برای فهم قرآن نباید به پیامبر مراجعه کرد؟ و پاسخی که ایشان داده که مبنای راه حل ما قرار گرفته این است که «ما خود روش تفسیر

قرآن با قرآن را از ائمه (ع) یاد گرفته‌ایم.» ۱۹. عین عبارات ایشان در این زمینه چنین است: «و اینک بر آن می‌افزایم که شیعیان با طرح نظریه غیبت، خاتمیت را دو قرن و نیم به تأخیر انداختند و گرنه همان آثاری که بر غیبت مترتب است بر خاتمیت هم متفرع است، با این تفاوت که برای خاتمیت ذاتی رسول، تبیین خردپسندتری می‌توان عرضه کرد تا برای غیبت عرضی و ناگهانی و نامنتظر امام منتظر. «رهاسازی عقل انسانی» و «به خود وانهادگی» آدمیان را که از برکات خاتمیت برشمرده بودم ... معنایش این است که پس از درگذشت خاتم رسولان، آدمیان در همه چیز حتی (و بالخصوص) در فهم دین به خود وانهاده‌اند و دیگر هیچ دست آسمانی آنان را پایه‌پا نمی‌برد تا شیوه راه رفتن بیاموزند. و هیچ ندای آسمانی تفسیر «درست» و نهایی دین را در گوش آنان نمی‌خواند تا از بدفهمی مصون بمانند. راه دینداری از آن پس، چون راه زندگی، از میان زد و خوردها می‌گذرد و تکامل خود را نه از دخالت‌های گاه و بیگاه ماورائی، بل از تنازع و تعاون خرده‌های وارسته زمینی می‌گیرد که در نقد و فهم و تحلیل، بی‌پروا و از تقلید رسته‌اند. این رهایی از دخالت مستقیم آسمان را شیعیان از دوران غیبت مهدی آغاز می‌کنند و دیگر مسلمانان، به گفته اقبال، از هنگام رحلت محمد (ص).» (پاسخ دوم به آقای بهمن پور، ۴/۷/۱۳۸۴) ۲۰. مهم‌ترین شاهد ما بر این مدعا رفتار خود ائمه (ع) در شاگرد پروراندن و ارجاع مردم به این شاگردان است، که توضیحش گذشت. ۲۱. البته توجه شود که بحث بر سر ضرورت و عدم ضرورت است نه بر سر فایده‌رسانی‌های متعددی که بر حضور ملموس امام در جامعه مترتب است. تردیدی نیست که با غیبت امام دستمان از بسیاری از معارف اسلامی کوتاه شده و راهی را که با حضور امام می‌توانستیم در مدت کوتاهی طی کنیم اکنون باید افتان و خیزان و در طی مدتی بس طولانی‌تر طی کنیم، اما سخن ما بر سر ضرورت حضور بود که وظیفه‌ای را بر دوش امام می‌گذارد، و اگر آن وظیفه در حداقل خود انجام شود ضرورت منتفی می‌شود و از آن پس حضور امام از باب لطفی است که به جامعه می‌شود و دیگر، غیبتش به معنای بر زمین ماندن وظیفه‌ای که ضرورتاً بر عهده امام بوده، نیست. ۲۲. سوره حجر (۱۵)، آیه ۹. ۲۳. در این آیه تعبیر جمع به کار برده شده است و اگر در نظایر این گونه تعبیرات دقت شود مواقعی فعل خدا با تعبیر جمع به کار برده می‌شود که فعل او از طریق واسطه‌هایی نظیر فرشتگان یا اولیاء الله انجام شود؛ پس این محافظت از ذکر (= قرآن) قطعاً فعل مستقیم خدا نیست بلکه با توجه به جایگاه هدایتی ائمه (ع) کاری است که خداوند تعالی از طریق ائمه انجام می‌دهد. ۲۴. خادمی شیرازی، محمد، تحفه امام مهدی (ع)، ص ۱۲۰، به نقل از بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵.

امامت و خاتمیت

آیت الله جوادی آملی جریان مهدویت و امامت به لطف الهی، در این سال‌های اخیر، کم‌کم دارد به شکوفایی خود می‌رسد. این چهار فصل را باید به عنوان چهار باب مستقل در حکمت و کلام، در حوزه‌ها مطرح کرد: «نبوت عام»، «نبوت خاص»، «امامت عام»، «امامت خاص». [اینها] باید معلوم شود تا مبدا کسی خیال کند خاتمیت با مسئله ولایت و امامت و مهدویت ناهماهنگ است. خاتمیت یعنی نبی [نمی‌آید] و کسی وحی تشریحی نمی‌آورد، حکم جدیدی نمی‌آورد، حرام جدیدی، حلال جدیدی، واجب جدیدی، مستحب جدیدی نمی‌آورد. در بیان نورانی حضرت امیر (ع) آنچنانکه در نهج البلاغه ملاحظه می‌فرمایید، آمده است که: لقد انقطع بموتك مالم ينقطع بموت غيرك من النبوة و الأنباء و أخبار السماء. [همانا به مرگ تو بریده شد چیزی که با مرگ دیگران (پیغمبران) بریده نگردد از نبوت و احکام الهی و اخبار آسمانی]. یعنی با رحلت رسول اکرم (ص) دیگر فرشته‌ای که وحی بیاورد نیست، چون فرمود: اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الإسلام ديناً. ۲. با ولایت، دین کامل شده است؛ اما وحی، انحاء فراوانی دارد: وحی تصدیقی، وحی تأییدی، وحی انبائی، عالم به ملاحم شدن و... مصحف فاطمه (س) از این قبیل است، جفر و جامعه از این قبیل است. مرحوم کلینی (ره) نقل کرده است، که وجود مبارک حضرت امیر (ع) فرمود، وقتی من وارد شدم، دیدم حضرت فاطمه (س) مطالب تازه‌ای دارد، گفتم چیست؟ فرمود: جبرئیل بر من نازل شده است و این مطالب را

گفته است. جریان از این قبیل است، فلان حادثه اتفاق می‌افتد، فلان حادثه رخ می‌دهد. این [وحی]ها کاری به شریعت ندارد، اینها ملا-حم آینده و تکوین است، و مربوط به اسرار عالم و باطن قرآن است. وجود مبارک حضرت زهرا(س) املا-می فرمود، وجود مبارک حضرت(ع) می نوشت، و شده بود: مصحف فاطمه. وقتی از بعضی از ائمه(ع) سؤال می کردند که شما این مطلب علمی را که می فرمودید، در کجای قرآن است؟ می فرمودند، در مصحف مادرمان زهرا(س) است. از این قبیل علوم برای ائمه(ع) فراوان است. [در] حدیث قرب نوافل - که هم سنی‌ها و هم شیعه‌ها [آن را] نقل کرده‌اند و مرحوم علامه مجلسی(ره) در مرآت العقول، هم طریق صحیحش، هم طریق موثقش و هم طریق حسنش را نقل کرده است - [آمده است] که بندگان صالح وقتی مقرب الهی شدند، ذات اقدس اله می فرماید: کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الّتی یبطش بها. [من گوش او می‌گردم که با آن می‌شنود، و چشمش که با آن می‌نگرد، و زبانش که با آن (سخن) می‌گوید، و دستش که با آن می‌گیرد.] مصداق کامل این قرب نوافل همین مقربین هستند، که وجود مقدس حضرت امیر و ائمه(ع) هستند. وحی، اقسام و انحائی دارد. آنچه که [خطاب] به مادر موسی آمد، آنچه که [خطاب] به مادر عیسی آمد، آنچه که به اولیای الهی رسید، برای ولایت است، نه برای نبوت و رسالت. ولایت تا روز قیامت مقطع شدنی نیست. وقتی وجود مقدس حضرت بقیه‌الله(عج) ظهور کند و بساط جهان را پر از عدل و داد کند، این ولایت هست، این امامت هست، این ارتباط با ملائکه هست، این دریافت خبر هست، این لیلۀ قدر هست؛ هر سال در شب قدر، ملائکه نازل می‌شوند، و اسرار عالم را به پیشگاه ولی آن عصر می‌رسانند. سیدنا الاستاد، مرحوم علامه طباطبایی(ره) می فرمود، که فقط در اصول کافی دویست روایت در این زمینه هست. آن روزها که سخن از علم امام و علم امام به غیب و امثال آن مطرح بود، ایشان می فرمود: این، چیزی نیست که فردی شیعه باشد و معاذ الله، بتواند نسبت به آن خدشه‌ای داشته باشد. علاوه بر آنچه در کتاب قیم کافی هست، در جوامع روایی دیگر نظیر: من لایحضره الفقیه، تهذیب، الإستبصار هست و جوامع دیگر آمده است که انواع وحی برای ائمه اطهار(ع) می‌آید که هیچ کدام از آنها مربوط به شریعت نیست، که معاذ الله یک حکم جدید بیاورد تا حکم پیغمبر نسخ شود. اینطور نیست، یا تبیین آنهاست، یا تشریح آنهاست، یا تحلیل آنهاست، یا تدلیل و استدلال بر آنهاست یا باطن آنهاست. این چهار باب، چهار کتاب می‌طلبند: «النبوة العامية»، «التبیین الخاص» (نبوت خاصه برای شخص است)، «النبی من هو؟» (پیامبر کیست؟)، «النبوة ما هی؟» (نبوت چیست؟)؛ این دو فصل، دو تا کتاب می‌طلبند. «الإمامة ما هی؟»، «الإمام من هو؟»، امامت عام و امام خاص. این هم دو تا کتاب می‌خواهد. حال، به لطف الهی [در] این گفتمان مهدویت و همایش مهدویت و ... باید [این مسائل] روشن بشود و اینها واجب عینی شده است. اگر کسی خدای نکرده گرفتار یک شبهه شود، چون این یک رشته‌ای نیست که همه ذوق آنرا داشته باشند، خدای سبحان همه را برای همه کار نیافریده است: قد خلقکم أطواراً. ۳ [خدانند] شما را به گونه‌های مختلف بیافرید. بعضی را برای علوم عقلی، بعضی را برای علوم نقلی، بعضی برای علوم حدیثی، بعضی برای تتبع، بعضی برای تحقیق. مبدا خدای ناکرده کسی توهم کند، مهدویت با خاتمیت سازگار نیست. [حل] این شبهه، برای شما فضلا واجب عینی است. چون من به الکفایه که نیست (در حد کفایت، پاسخ دهنده وجود ندارد). بنابراین این موضوع را هرچه بیشتر تحقیق کنید لذت بیشتری می‌برید، علم بیشتری نصیب شما می‌شود، و تقرب شما به این خاندان بیشتر می‌شود. این خاندان، به لطف الهی، هم دنیای شما را تأمین می‌کنند، و هم آخرت شما را تأمین می‌کنند. مگر ملائکه مدبران امر نیستند، مگر جبرئیل(ع) مسئول علم نیست، مگر میکائیل(ع)، مسئول کیل و زرق نیست، مگر اسرافیل(ع)، مسئول حیات نیست، مگر عزرائیل(ع)، مسئول ممات نیست. همه این ملائکه از آن انسان کامل مدد می‌گیرند. یا آدم اُنْبَهُمْ بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ. ۴ [ای آدم، آنها (فرشتگان) را از نام‌هایشان آگاه کن]. مقام آدمیت متعلق به انسان کامل است، شخص آدم معیار نیست. امروز وجود مبارک ولی عصر - ارواحنا فداه - معلّم اسماء است. این مدبران امر از ولی الهی مدد می‌گیرند. اینها این مقام را دارند. مبدا کسی خیال کند که ائمه(ع) [چون مردم عادی هستند که تنها] يأکل الطّعام و یشی فی الأسواق. ۵ [کافران گفتند: چیست این پیامبر را که] غذا می‌خورد و در بازارها راه

می‌رود. [یا کل و یشی فی الاسواق آن درست است. «أنبئهم بأسماء هؤلاء» هم درست است. اینها معلم ملائکه هستند، اینها مدبرات امر را به إذن ذات اقدس اله تدبیر می‌کنند. اینها صادر اول هستند، بلکه ظاهر اول هستند. اگر این مقام مال اینهاست، خوب چرا آدم درباره اینها بحث نکند، و از علوم اینها مدد نگیرد؛ چرا شبهات را رفع نکند. ما که کنار سفره آنها نشسته‌ایم، لااقل از امامت آنها، از شئون آنها و از مقام آنها دفاع کنیم. مبدا خدای ناکرده، کسی نبیند در این سایت‌های اینترنتی چه خبر است، اگر نبیند که می‌شود: «تهجم علیه اللّوابس». یا بلاواسطه یا با واسطه باید از این سایت‌ها خبردار باشیم. شبهاتی که الان هست، بخواید یا نخواهید، در فضای داخل و خارج هست؛ خوب شما باید جواب دهید. البته این جشن‌ها و تبریک‌ها و تهنیت‌هایی که توده‌های مردم داشتند، اجرشان با ذات اقدس اله - که خداوند سبحان به همه اینها اجر دنیا و آخرت دهد - اما آن چهار باب، یعنی چهار کتاب، باید خوب تبیین شود. روی معیارهای حکمت و کلام شیعه باید حل شود. این یک کار کلامی است که با کمک حدیث باید روشن تر شود. پی‌نوشت؟: بخشی از خطبه دوم نماز جمعه شهر قم، ۱۳۸۴/۱/۷. ۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، خطبه ۲۳۵. ۲. سوره مائده (۵)، آیه ۳. ۳. سوره نوح (۷۱)، آیه ۱۴. ۴. سوره بقره (۲)، آیه ۳۳. ۵. سوره فرقان (۲۵)، آیه ۷.

ملاقات با امام زمان (ع)؛ ادعاها و واقعیت‌ها

ابراهیم شفیعی سروستانی اشاره: در سال‌های اخیر توجه روزافزون اقشار مختلف جامعه، به ویژه جوانان، به موضوع مهدویت و انتظار موجب رونق بازار کتاب‌ها و نشریات مرتبط با این موضوع شده و هر از چند گاه کتاب یا نشریه جدیدی به این جرگه وارد می‌شود. پدیده یادشده گرچه در جای خود بسیار مبارک و امیدوارکننده است، اما بیم‌ها و نگرانی‌هایی را هم در پی دارد که جا دارد علمای حوزه، صاحب‌نظران مسائل اعتقادی و مسئولان فرهنگی کشور با حساسیت و دقت نظر بیشتری این پدیده را مورد توجه قرار دهند. یکی از موضوعاتی که در این میان بسیار حائز اهمیت بوده و نیازمند دقت و توجه بیشتری است، پرداختن افراطی به موضوع تشرفات و ملاقات با امام زمان (ع) است. متأسفانه موضوع یادشده این روزها دستمایه بسیاری از کتاب‌ها و نشریات نوظهور قرار گرفته و نویسندگان و ناشران این قبیل کتاب‌ها و نشریات تلاش می‌کنند که با داغ‌تر کردن فضای بحث و گفت‌وگو از این موضوع مخاطب بیشتری جلب کرده و بر تیراژ کتاب‌ها و نشریات خود بیفزایند. با توجه به اهمیت موضوع یادشده و به دلیل پرسش‌های فراوانی که در این زمینه از سوی دانشجویان، فرهنگیان و... مطرح می‌شود، در این مقاله به بررسی ابعاد مختلف آن پرداخته و تلاش می‌کنیم پاسخ مناسبی برای این پرسش‌ها ارائه دهیم. ۱. امکان یا عدم امکان تشریف امام مهدی (ع) در آخرین توقیعی که خطاب به چهارمین نایب خاص خود، علی بن محمد سمري، صادر می‌کنند، می‌فرمایند: یا علی بن محمد السمری أعظم الله أجر إخوانک فیک فإنتک میت ما بینک و بین سته أيام فاجمع أمرک و لاتوص إلى أحد یقوم مقامک بعد وفاتک، فقد وقعت الغیبه الثانیة [التامة] فلا ظهور إلا بعد إذن الله عزّ و جلّ و ذلک بعد طول الأمد و قسوة القوب و امتلاء الأرض جوراً و سیأتی شیعتی من یدعی المشاهدة، إلا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو کاذب مفتر. ۱. ای علی بن محمد سمري، خداوند پاداش برادرانت را در مرگ تو بزرگ گرداند. تو تا شش روز دیگر می‌میری، پس کارت را سامان ده و به کسی به عنوان جانشین پس از خود، وصیت مکن که دیگر غیبت تامه واقع شده است. دیگر ظهوری نیست مگر به اذن خداوند و آن پس از مدتی دراز و بعد از آن که دل‌ها سخت شد و زمین از ستم پرشد، به وقوع خواهد پیوست. به زودی از شیعیانم، کسانی خواهند آمد که ادعای دیدار (مشاهده) مرا می‌کنند. آگاه باشید هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای دیدار مرا کرد، دروغگو و مفتری است. این توقیع شریف زمینه‌ساز بحث و گفت‌وگوهای فراوانی در زمینه امکان یا عدم امکان ملاقات حضرت مهدی (ع) در زمان غیبت شده و علمای شیعه را به اظهار نظر در این زمینه واداشته است. ۲. آنچه که از مجموع این بحث و گفت‌وگو برمی‌آید این است که در اصل امکان ملاقات با آن حضرت تردیدی نیست و اینکه افراد زیادی در طول دوران غیبت کبرا به این شرافت نائل شده‌اند، گواه روشنی

بر این مدعاست، اما سخن در شرایط و ویژگی‌های آن است. یکی از نکاتی که همه علمای شیعه در این زمینه بر آن اتفاق نظر دارند این است که در عصر غیبت کبرا باب نیابت و سفارت، به گونه‌ای که در مورد نایبان خاص آن حضرت و در دوران غیبت صغرا وجود داشت، بسته شده و هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که با آن حضرت در ارتباط بوده و هر زمان اراده کند می‌تواند با ایشان ملاقات کند؛ یا به طور خاص از سوی ایشان نیابت یافته که اموری را به انجام رساند یا دستورهایی را به مردم ابلاغ کند. نکته دیگری که بسیاری از علمای شیعه در کتاب‌ها و آثار خود به آن اشاره کرده‌اند این است که ملاقات با امام زمان (ع) مستلزم لیاقت‌ها و شایستگی‌های خاصی است که حتی بسیاری از بزرگان به آن دست نیافتند و گروهی هم که به این توفیق دست یافتند با مجاهدت‌ها و تلاش‌های فراوانی بوده است. حضرت آیت‌الله جوادی آملی در این زمینه می‌فرماید: امام (ع) وحید دهر است، مثل شمس آسمان است، همان‌طور که شما با دستتان نمی‌توانید به آفتاب برسید، نمی‌توانید به راحتی به امام برسید. ۳. با توجه به آنچه گفته شد باید بسیار مراقب بود که در طرح موضوع ملاقات با امام زمان (ع) به گونه‌ای رفتار نکنیم که مردم گمان کنند هر کس می‌تواند ادعای رؤیت کند و هر ادعایی را هم، به راحتی می‌توان پذیرفت. ۲. انواع و اقسام تشرفات یکی دیگر از موضوعاتی که در این زمینه باید بدان توجه داشت این است که آیا همه کسانی که ادعا می‌کنند با امام زمان (ع) ملاقات کرده‌اند، به راستی شخص آن حضرت و وجود واقعی ایشان را دیده‌اند یا احتمالات دیگری در این میان وجود دارد؟ در پاسخ این پرسش باید گفت: احتمالات و فروض مختلفی در این زمینه مطرح است و هرگز نمی‌توان ادعا کرد که همه مدعیان رؤیت امام مهدی (ع) به واقع آن حضرت را دیده‌اند. حضرت آیت‌الله جوادی آملی در زمینه دسته‌بندی کسانی که موفق به دیدار امام زمان (ع) شده‌اند، می‌فرماید: خیلی از موارد است که انسان بیمار دارد، شفا پیدا می‌کند، یا گمشده‌ای دارد، پیدا می‌کند. اما آیا اینها به وسیله شخص حضرت است یا اولیای فراوانی که زیر نظر حضرت هستند، و یا شاگردان فراوانی که حضرت دارد؟ یا این که یکی از اولیای خود را اعزام می‌کند؟ هیچ برهانی بر مسئله نیست که مثلاً آن کسی که شخص گمشده را به منزل می‌رساند، یا مشکل کسی را حل می‌کند، شخص حضرت باشد. اولیای فراوانی در خدمت و تحت تدبیر حضرت هستند. حضرت ممکن است به یکی از اینها دستور داده باشند و آن مشکل حل شود. در بعضی از موارد آن تمثالات نفسانی را انسان مشاهده می‌کند و خیال می‌کند واقعیت است. این بخش اول که مشهود است تمثالات نفسانی بوده، باید از واقعیت بینی جدا شود. در بخش دوم که حقیقتاً کسی را می‌بیند و مشکل او حل می‌شود یا شفای مرضی بوده یا گمشده‌ای را به مقصد می‌رساند؛ در این جا نیز هیچ برهانی ندارد که حضرت باشد یا شاگردی از شاگردان او. حضرت، شاگردان فراوانی دارد. این سیصد و سیزده نفری که هستند، الان ممکن است افراد فراوانی باشند که تحت تدبیر آن حضرت مأموریت‌هایی را انجام می‌دهند. بخش سوم، آن است که نظیر مرحوم بحر العلوم خدمت خود حضرت می‌رسد. این را هم بعضی منکر هستند، [ولی] این هیچ استبعادی ندارد، بلکه امکان هم دارد. اما در این بخش دو مسئله وجود دارد: ۱. فرد حق ندارد بگوید من خدمت حضرت رسیده‌ام؛ ۲. ما حق نداریم قبول کنیم. به ما گفته‌اند که شما تکذیب کنید، یعنی نگوید او دروغ می‌گوید، بلکه اثر عملی بار نکنید، تکذیب، به معنای این که شما دروغ می‌گویید و حضرت غیر قابل دیدن است، نیست. ۴. با توجه به مطالب یاد شده می‌توان گفت که: اولاً نباید هر عنایتی را که از سوی امام زمان (ع) به شخصی می‌شود و هر گره‌گشایی را که از سوی آن حضرت صورت می‌گیرد، به حساب ملاقات یا تشریف گذاشت و ثانیاً نباید هر ادعای تشریفی را به سادگی پذیرفت و بر گفته‌های مدعی مهر تأیید زد. ۳. خطرات دامن‌زدن به موضوع تشرفات امروزه شاهد هستیم که گروهی از نویسندگان، سخنرانان و گردانندگان محافل و مجالس مذهبی برای جلب توجه عوام و جذب هر چه بیشتر آنها به موضوعات و مباحث مهدوی، با به فراموشی سپردن فلسفه واقعی انتظار و کارکردهای اجتماعی آن، مردم را صرفاً به نقل خواب و رؤیا و حکایت‌های ضعیف و بی‌اساس مشغول داشته و با بستن باب هر گونه تعقل و تدبیر در معارف مهدوی، برداشت‌های سطحی خود از روایات را ملاک تحلیل و بررسی پدیده ظهور قرار داده‌اند. سخنرانی‌ها و آثار مکتوبی که از سوی این گروه ارائه می‌شوند، مخاطبان جوان خود را از

رسالت سنگینی که در برابر حجت خدا، حضرت صاحب‌الامر(ع) و مسئولیت بزرگی که در برابر اجتماع خود دارند، غافل ساخته و آنان را به این اندیشه وامی‌دارد که تنها باید در خلوت خود در جست‌وجوی امام غائب بود و تلاش کرد که با به دست آوردن ادعیه، توسلات و ختوماتی راهی برای تشریف خدمت آن حضرت پیدا کرد. ۵. قطعاً اگر این قبیل افراد به آرزوی خود دست نیابند و راهی برای ملاقات با امامشان پیدا نکنند دچار دل‌زدگی و ناامیدی شده و شاید به‌طور کلی از فرهنگ مهدوی روی گردان می‌شوند. خطر دیگری که این قبیل سخنرانی‌ها و آثار دارد این است که اعتقاد به امام مهدی(ع) را در نزد کسانی که هنوز به حقایق شیعه و عمق اندیشه مهدوی پی نبرده‌اند، اعتقادی موهوم و آمیخته با خرافه جلوه می‌دهد. با توجه به این آسیب‌ها و خطرات است که مراجع عظیم‌الشان تقلید و علمای حوزه، افراد را از دامن زدن به این مباحث برحذر داشته و همه را دعوت به پرداختن بیشتر به مباحث اعتقادی و معارف اصیل و حقیقی دین می‌کنند. حضرت آیت‌الله العظمی فاضل لنکرانی در این زمینه می‌فرماید: باید همه باور نماییم که آن حجت خدا نظاره‌گر اعمال ماست. باید بدانیم مهم‌ترین مسئله مورد نظر ایشان مسائل اعتقادی و عملی است و از این جهت لازم است هرچه بیشتر در رابطه با مسائل واقعی اسلام ساعی و کوشا باشیم و از خرافات و دروغ‌گویی و خواب‌های بی‌اساس و ادعاهای واهی پرهیز کنیم و بدانیم که این امور غیرواقعی، چهره اسلام و شیعه را مشوه و زبان طعن دشمنان را می‌گشاید. باید واقعیت‌ها و معارف اصیل و حقیقی را که دین ما مشحون از آنهاست بیاموزیم. ۶. بیان حضرت آیت‌الله جوادی آملی نیز در این زمینه راهگشاست. ایشان می‌فرماید: می‌بایست پژوهشگران و محققان بسیار ژرف‌اندیشی داشته باشید تا آنچه را درباره وجود مبارک حضرت(ع) است از هم تفکیک کنند. باید مدعیان رؤیت، بساطشان را جمع کنند، چون افراد به شدت به حضرت علاقه‌مند و ارادتمندند، اگر کسی ادعای رؤیت کند و ظاهر‌الصلاح هم باشد ممکن است مقبول قرار بگیرد و این مشکلات فراوانی دارد. ۷. با توجه به آنچه بیان شد بر همه گویندگان و نویسندگان لازم است که به جای دامن زدن به موضوع تشرفات و طرح حکایت‌هایی که بعضاً اساس محکمی هم ندارد، تلاش خود را متوجه اصل لزوم انتظار فرج، منتظر نگهداشتن مردم و یادآوری وظایف منتظران نمایند. ۴. محوریت یا عدم محوریت تشریف دیگری که در این زمینه حائز اهمیت است این است که آیا موضوع درخواست ملاقات با امام عصر(ع) و تشریف خدمت ایشان از موضوعات محوری مباحث مهدویت است یا خیر؟ با بررسی روایات مهدوی به دست می‌آید که آنچه بیش از هر موضوع دیگری در عصر غیبت اهمیت دارد، معرفت امام عصر(ع)، منتظر بودن و عمل به شرایط انتظار و تکالیف منتظران است. تا آنجا که به تعبیر روایات حتی اصل درک زمان ظهور هم چندان موضوعیتی نداشته و مهم این است که شیعه منتظر در زمان غیبت امام خود را به درستی بشناسد و به وظایف خود در برابر او به خوبی عمل کند. که در این صورت، درست مانند کسی خواهد بود که زمان ظهور را درک کرده و با امام خود همراه و همداستان است. برای روشن‌تر شدن این موضوع چند روایت را با هم مرور می‌کنیم: ابو بصیر می‌گوید به امام صادق(ع) عرض کردم: جعلت فداک متی الفرج؟ فدایت شوم، این گشایش کی فرا می‌رسد؟ آن حضرت فرمود: یا ابابصیر و أنت مَمَّن یرید الدنیا؟ من عرف هذا الأمر فقد فرج عنه لانتظاره. ۸. ای ابابصیر! آیا تو از آن گروهی که به دنبال دنیا هستند؟ هر کس این امر را بشناسد، به سبب انتظارش برای او گشایش حاصل می‌شود. امام رضا(ع) نیز در پاسخ «حسن بن جهم» که از ایشان در مورد فرا رسیدن گشایش می‌پرسد، می‌فرماید: أولست تعلم أن إنتظار الفرج من الفرج؟ آیا تو نمی‌دانی که چشم به راه گشایش بودن، خود [جزیی] از گشایش است؟ او در پاسخ می‌گوید: لا أدری إلا أن تعلمنی. نمی‌دانم، مگر اینکه شما به من بیاموزید. آن حضرت بار دیگر می‌فرماید: نعم، إنتظار الفرج من الفرج. ۹. آری، انتظار گشایش، [جزیی] از گشایش است. براساس همین نگرش است که در روایت‌های متعددی تأکید شده که برای منتظران واقعی تفاوتی ندارد که ظهور را درک کنند یا نکنند؛ چون آنها در عصر غیبت نیز در خدمت امام زمان خویش هستند؛ چنانکه در روایتی از امام صادق(ع) می‌خوانیم: من مات منکم و هو منتظر لهذا الأمر کمن هو مع القائم فی فسطاطه... ۱۰. هر کس بمیرد در حالی که منتظر این امر باشد همانند کسی است که با حضرت قائم(ع) و در خیمه‌اش بوده باشد... آری، اگر کسی در

عصر غیبت مؤمنانه زندگی کند؛ از بدی‌ها و زشتی‌ها دوری گزیند؛ خصال شایسته را پیشه خود سازد؛ وظایف و تکالیفی را که در صحنه حیات فردی و اجتماعی متوجه اوست، به درستی به‌جا آورد و در انتظار ظهور امامش نیز باشد، خداوند متعال، فرج و گشایش واقعی را که همان یافتن راه هدایت و رستگاری و رسیدن به سعادت و نیک‌بختی در دنیا و آخرت است، نصیب او می‌سازد و در این صورت است که پیش افتادن و پس افتادن ظهور برای او هیچ تفاوتی نخواهد داشت و او در هر حال امام منتظر خویش را درمی‌یابد. از این رو می‌توان گفت که برای منتظران واقعی آنچه بیش از هر موضوع دیگری اهمیت دارد عمل به تکلیف و وظیفه در برابر امام عصر(ع) است و موضوع ملاقات با آن حضرت برای آنان در مرتبه بعدی قرار دارد. ۵. دیدن یا دیده شدن، کدامیک؟ یکی دیگر از نکاتی که در زمینه موضوع ملاقات با امام زمان(ع) باید به آن توجه داشت این است که دیدن امام زمان(ع) به خودی خود نمی‌تواند فضیلت باشد، بلکه آنچه فضیلت است رسیدن به قیام معرفت امام(ع) و بصیرت داشتن نسبت به جایگاه ایشان در عالم است. برای روشن‌تر این مطلب، توجه شما را به سخنی از بیانات حضرت آیت‌الله جوادی آملی جلب می‌کنیم. ایشان در این زمینه می‌فرماید: در زمان پیامبر(ص) - که مقامش بالاتر از همه ائمه است - کم نبودند کسانی که وجود مبارک حضرت را می‌دیدند، اما خدای سبحان درباره آنها در قرآن فرمود: و تراهم ينظرون إلیک و هم لا یبصرون. ۱۱ آنها را می‌بینی که به تو نگاه می‌کنند ولی تو را نمی‌بینند. اهل نظرند ولی اهل بصیرت نیستند. اگر ما سعی کنیم وجود مبارک امام زمان(ع) ما را ببیند، هنر است. در قرآن کریم آمده است: خدا که به کل شیء بصیر است روز قیامت به یک عده نگاه نمی‌کند: «ولایکلمهم الله و لا ینظر إلیهم یوم القیامه و لایزکیهم». ۱۲ آن نگاه تشریفی را نسبت به عده‌ای اعمال نمی‌کند. اگر ما واقعاً در مسیر صحیح حرکت کنیم، حضرت ما را می‌بیند، و دیدن و نظر تشریفی ایشان برای ما شرف است و گرنه دیدن فیزیکی خیلی کارساز نیست. همچنان که خیلی‌ها پیامبر اکرم(ص)، امیرالمؤمنین(ع) و حضرت زهرا(س) را می‌دیدند، ولی بصیرت نداشتند. دیدن‌های تشریفی مهم است، نه نگاه صوری، البته گاهی همان نگاه صوری هم پدید می‌آید و انسان وجود حضرت را از نزدیک زیارت می‌کند و فیضی می‌برد و مشکل او هم به برکت حضرت از طرف ذات اقدس اله حل می‌شود. اما مهم همان دیدن از روی بصیرت است. ۱۳ برای تکمیل این مطلب خوب است که اشاره‌ای داشته باشیم به پاسخ روحانی وارسته و پارسا مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ محمدتقی بهلول(ره). ۱۴ ایشان در پاسخ به این پرسش که: «چه وقت می‌شود به حضور آقام امام زمان، ارواحنا فدا، مشرف شد؟» می‌فرماید: با تقوا باشید؛ وقتی که بین شما و حضرت(ع) سنخیت باشد. سپس می‌فرماید: دیدن امام زمان، روحی فدا، مهم نیست، مهم این است که او ما را ببیند، خیلی‌ها هم علی(ع) را دیدند اما دشمن او شدند. اگر کاری کردیم که نظر آنها را جلب کنیم، آن ارزش دارد. ۱۵ با امید به آنکه از این پس، همه ما با دقت و وسواس بیشتری از موضوع ملاقات و تشرفات صحبت کنیم و مردم ما نیز با حساسیت بیشتری با کتاب‌ها و نشریاتی که به طرح افراطی این موضوع می‌پردازند، برخورد کنند. بی‌نوشت‌ها: ۱. شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۲۴۳-۲۴۲. ۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک: هادی دانشور، «تشرفات بین نفی و اثبات»، موعود، سال اول، شماره ۱، ۳ و ۵، فروردین تا دی ۱۳۷۶. ۳. ر.ک: آیت‌الله جوادی آملی، «این ماییم که غایبیم» (متن سخنرانی)، موعود، سال نهم، شماره ۴۸، آبان ۱۳۸۳. ۴. همان. ۵. این سخن هرگز به معنای نفی فضیلت تشریف خدمت حضرت صاحب‌الامر(ص) و ملاقات ایشان نیست؛ چرا که اگر دیدار آن حضرت فضیلت نداشت هرگز به ما سفارش نمی‌کردند که در هر بامداد و به هنگام تجدد عهد با امام عصر(ع) با خدای خود نجوا کنید که: «اللهم أرنی الطلعه الرشیده»؛ بار خدایا آن چهره زیبای رشید را به من بنمای. بلکه این سخن ناظر به دیدگاه‌هایی است که ملاقات با امام زمان(ع) و تلاش برای رسیدن به آن را به عنوان اصلی‌ترین وظیفه منتظران مطرح می‌کند. ۶. افق حوزه (هفته نامه خبری حوزه‌های علمیه)، سال چهارم، شماره ۴۴، ۲۸ شهریور ۱۳۸۴. ۷. آیت‌الله جوادی آملی، همان. ۸. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱، ح ۳. ۹. شیخ طوسی، همان، ص ۲۷۶. ۱۰. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲۶، ح ۱۸. ۱۱. سوره اعراف(۷)، آیه ۱۹۸. ۱۲. سوره آل عمران(۳)، آیه ۷۷. ۱۳. توصیه‌ها، پرسش‌ها و پاسخ‌ها در محضر

حضرت آیت‌الله جوادی آملی، تدوین نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، ج ۱، ص ۷۳-۷۴. ۱۴. مقام معظم رهبری درباره شخصیت این مرد بزرگوار می‌فرماید: «نود سال از یک قرن عمر خود را به خدمت به مردم و عبادت خداوند گذرانید. زهد و وارستگی او، تحرک و تلاش بی‌وقفه پیکر نحیف او، ذهن روشن و فعال او، حافظه بی‌نظیر او، دهان همیشه صائم او، غذا و لباس و منش فقیرانه او، شجاعت و فصاحت و ویژگی‌های اخلاقی برجسته او، از این مؤمن صادق، انسانی استثنایی ساخته بود». افق حوزه (هفته‌نامه خبری حوزه‌های علمیه)، شماره ۴۱، دوشنبه ۱۷ مرداد ۱۳۸۲. ۱۵. عباس موسوی مطلق، ملکوتی خاک‌نشین، ص

بررسی گروه‌های مذهبی غیرمتداول و نوظهور در جهان غرب-۲

یکی از خصوصیات گروه‌های غیرمتداولی، که به نام دین فعالیت می‌کنند، ترویج معنویت منهای عبادت خدا می‌باشد؛ چرا که آنها عبادت خدا را به عنوان خالق کائنات منکر می‌باشند. اکثر این گروه‌ها مراسم عبادی مرموزی را انجام می‌دهند و از مواد مخدر استفاده می‌نمایند و این باعث انواع فساد و تجربه تلخ برای اعضای این گروه‌ها شده است. این گروه‌ها فقط در شهرهای بزرگ فعالیت می‌نمایند و این یک پدیده کاملاً شهری است. رهبران این گروه‌ها انتقاد از خود، توسط پیروانشان را بر نمی‌تابند و بدین سبب اعضای آنها مورد سوء استفاده‌های مختلف قرار می‌گیرند. اشاره: جهان غرب از قرن ۱۷ میلادی و حتی پیش از آن، از دوره «رنسانس» به این سو، در جهت غیردینی کردن نگاه و نگرش مردم و سست کردن علایق دینی در زندگی روزمره آنان تلاش کرده است. غرب در این دوران به نام «اومانیسم» و «فردگرایی» (Individualism) به طور کامل درصدد مخالفت با استیلای دین برآمد. پس از جنگ جهانی دوم و خصوصاً از دهه ۱۹۶۰ به این سو، گروه‌های مذهبی غیرمتداول بسیاری، خارج از چهارچوب ادیان رایج، در غرب، ایجاد شده است که هدف آنها سکولاریزه کردن دین می‌باشد؛ هرچند پایه‌گذاران این جنبش‌ها خود را به عنوان معلمان روحانی و دینی معرفی کرده‌اند. در قسمت اول این مقاله، نویسنده به بررسی علل پیدایش، عقاید و ویژگی‌های برجسته این گروه‌ها پرداخت، اکنون قسمت دوم آنرا تقدیم می‌کنیم. رابطه تمدن سکولار غرب و گروه‌های یاد شده مصرف‌گرایی به عنوان یک اصل، در زندگانی جوامع غربی حاکم است و بر این اساس، کالاهای مصرفی برای فروش توسط رسانه‌ها تبلیغ می‌شوند. گروه‌های غیرمتداول دینی نیز، افکار خود را در جوامع غربی، به عنوان کالاهای مصرفی و مطابق فردگرایی حاکم بر این جوامع ترویج می‌کنند. جوانان این جوامع هم، برای یک تغییر و تجربه جدید در این گروه‌ها جذب می‌شوند؛ زیرا این گروه‌ها از جهاتی با ادیان سنتی تشابه دارند. ۱. دانشمندان غربی این گروه‌های نوظهور غیرمتداول مذهبی را «شبه دین» (Quasi-religion) می‌نامند، که مانند کالاها در جوامع غربی خرید و فروش، عرضه و مصرف می‌شوند و رهبران آنها می‌کوشند افرادی را که به این گروه‌ها جذب شده‌اند، با هر وسیله ممکن در گروه خود حفظ نمایند. ۲. این گروه‌های نوظهور، فاقد هرگونه تعلیمات دینی می‌باشند و فعالیت‌های آنها بر محور رهبرانشان انجام می‌شود، که تسلطی کامل بر اعضای خود دارند. اعضای این گروه‌ها بعد از عضو شدن در تشکیلات، از خانواده و جامعه خود کاملاً منقطع می‌شوند و در اختیار این گروه‌ها قرار می‌گیرند. در ایالات متحده آمریکا، گروه‌های یاد شده، خود را به عنوان گروه دینی معرفی می‌نمایند تا از تسهیلات و معافیت در پرداخت مالیات به دولت استفاده نمایند. ۳. این گروه‌ها حتی برنامه‌های اساسی برای تعامل بین خود ندارند. اکثر آنها اعضای خود را در بخش‌های اختصاصی سکونت می‌دهند، تا از این راه کاملاً تحت کنترل تشکیلات سازمان خود باشند. بیشتر این گروه‌ها لباس متحدالشکل برای پیروان خود دارند و مراسم ویژه گروهی خود را در محل‌های اختصاصی برگزار می‌نمایند و کوشش آنها این است که اعضای گروه خود را از جامعه دور نگه دارند. ۴. در پروژه سکولار نمودن جوامع جهانی، این گروه‌های غیرمتداول مذهبی را که جدیداً ظهور نموده‌اند، به عنوان ادیان جایگزین (Alternative Religions) معرفی می‌نمایند و دکتر «پیتر کلارک» استاد فلسفه دین در دانشگاه لندن این گروه‌ها را به «اسب‌های ترومن» (Troan Horses) (حمله از درون) تشبیه می‌کند که هدف آنها سکولار نمودن تمامی ادیان در

جهان، از درون می‌باشد. ۵. بیشتر اعضای این گروه‌ها مورد سوء استفاده و استثمار رهبران و افراد مخصوص رهبران خود قرار می‌گیرند، ولی به دلیل شرم و ترس از آنها آنرا آشکار نمی‌کنند. با این حال، فسادهای جنسی و مالی از سوی بنیانگذاران این گروه‌ها سبب جدایی شمار زیادی از اعضای این گروه‌ها شده است. اکثریت مطلق این گروه‌ها از نظام سرمایه‌داری خصوصی‌سازی، فرضیه نسبی‌گرایی (Relativism)، مکتب وحدت وجود (Monism) و فلسفه کلیت (Holism) ترویج می‌کنند و باورهای دینی آنها تلفیقی از عقاید ادیان مختلف با یکدیگر است و بر این اساس پیروان خود را در فضای فانتری (خیال‌بافی) غوطه‌ور می‌نمایند. ۶. بیشتر پیروان این گروه‌ها از مواد مخدر و «مدیتیشن» (meditation) برای به وجود آوردن حالت خلسه و نشاط بهره می‌گیرند که این باعث ایجاد تضاد میان تعقل و احساسات و انشعاب در شخصیت فرد می‌گردد. بعضی از این گروه‌ها ریاضت‌های سخت، و برخی از لذت‌جویی‌های افراطی را برای پیروان خود تجویز می‌کنند، و بدین سان پیروان خود را از دستیابی به حقیقت ابدی باز می‌دارند. این گروه‌ها ادعا دارند که ادیان جدید «عصر نو» می‌باشند، ولی اکثریت مطلق آنها، از مکاتب دینی قبل از مسیح در دوران وحشی‌گری قاره اروپا پیروی می‌کنند و این اعتقادات را با بعضی از افکار مذهبی ادیان آسیای دور تلفیق می‌نمایند. افکار شبه عرفانی که در این گروه‌ها ترویج می‌گردد، به خودپسندی در میان این افراد انجامیده است. مخالفت شدید علیه این گروه‌ها چنان که گذشت، استراتژی این گروه‌ها جذب جوانان بوده، و موفق شدند تعداد زیادی از جوانان را در این کشورها با تبلیغات گسترده خود جذب نمایند. جوانانی که عضو فعال این گروه‌ها شدند، شغل و کار خود را رها کرده، تمام وقت در اختیار گروه خود قرار گرفتند. با اوج گرفتن فعالیت‌های این گروه‌ها در اواخر دهه ۱۹۷۰ شماری از مؤسسات، برای مبارزه با این گروه‌ها در ایالات متحده آمریکا به وجود آمدند که فعال‌ترین آنها «بنیاد آزادی شهروندان» ۷ «بنیاد خانواده آمریکایی» ۸ «شبکه بیداری از این گروه‌ها» ۹ «مؤسسه تحقیقات مسیحیت» ۱۰ «بنیاد لیوچی ریان» ۱۱ و «پروژه معنویت جعلی» ۱۲ می‌باشند. این مؤسسات از سوی والدینی که فرزندان خود را با جذب در این گروه‌ها از دست داده بودند، به وجود آمد. این مؤسسات، مراکزی را برای برگرداندن فرزندان و اعضای این گروه به حالت اولیه و سروسامان دادن به آنها به وجود آوردند. در این مراکز، جوانان با مشاوره و گفت و گو از گروه‌های مزبور جدا می‌شوند و به درون جامعه بازمی‌گردند. این مؤسسات با تحقیقات علمی خود اثبات کرده‌اند مراسم عبادی و زندگی در داخل گروه‌های یاد شده؛ براساس شست و شوی مغزی انجام می‌شود و از این رو، با کمک این مؤسسات، اعضای سابق این گروه‌ها چندین شکایت را به دادگاه‌های ایالات متحده آمریکا ارائه کرده‌اند. ۱۳ «انجمن روان‌شناسی آمریکا» ۱۴ که بزرگ‌ترین مؤسسه روان‌شناسی ایالات متحده آمریکا می‌باشد، در سال ۲۰۰۲ این گروه‌ها را تخریب‌کار و ایجاد کننده تنفر در میان اعضای خود علیه جامعه معرفی کرد. ۱۵ در ایالات متحده آمریکا در حال حاضر، بیش از یک هزار نفر از محققان درباره تأثیر مخرب این گروه‌ها تحقیقات انجام می‌دهند. ۱۶ در کشور کانادا نیز چندین مؤسسه‌ای برای مقابله با این گروه‌ها به وجود آمده است. ۱۷ گفتنی است، گروه‌های غیرمتداول مذهبی، در کشورهای غربی، که مسیحی پروتستان می‌باشند، بیشتر نفوذ کردند؛ زیرا در پروتستان‌تیسیم، به نام تفسیر انجیل و انجام اصلاحات در اعتقادات، تاکنون ۱۳۲۰۰ فرقه به وجود آمده است. این گروه‌ها تا حدی هم توانستند در دیگر کشورهای مسیحی کاتولیک نفوذ کنند و دلیل آن، دوری کلیسا از سیاست بوده که باعث کاهش قدرت اجتماعی آنها شده و نسبی‌گرایی و ناامیدی از آینده، باعث بحران‌های اجتماعی در جهان غرب شده است. ۱۸ حضور مسیحیان در کلیسای کشورهای پروتستان، در شمال اروپا رو به کاهش است؛ لیکن در ایالات متحده آمریکا به خاطر تبلیغات گسترده ایوانجیلیست‌ها در دو دهه گذشته، رو به افزایش است. ۱۹ در کشورهای مسیحی ارتدوکس، بعد از فروپاشی نظام کمونیستی، رابطه خیلی نزدیکی بین دولت‌ها و کلیسای این کشورها به وجود آمده و سبب شده است جلو نفوذ و تبلیغات این گروه‌ها غیرمتداول مذهبی گرفته شود. ۲۰ در سه دهه بعد از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده آمریکا و کانادا شاهد به وجود آمدن گروه‌های جدید مذهبی بودند، که در طول تاریخ این کشورها بی‌سابقه بود. ۲۱ هرچند تنها پنج درصد از کل جمعیت این دو کشور در فعالیت‌های

مذهبی این گروه‌ها، شامل عضویت برای مدتی کوتاه یا انجام مراسم مذهبی، شرکت داشتند؛ با گسترش فعالیت‌های متناقض و غیرمتداول آنها به نام دین، احساسات شدید مردمی علیه این گروه‌ها، تحریک، و باعث شد که توسط مردم، مؤسسات و تشکیلات قدرتمندی برای افشای فعالیت‌های غیرمتداول آنها در این دو کشور پدید آید. ۲۲ در این مدت، تعداد سه هزار مرکز از مراکز اقامتی متعلق به این گروه‌ها در آمریکا به وجود آمد که در آنها کارهای غیرمتداول و لذت‌جویی جنسی به نام افعال عرفانی توسط گروه‌ها انجام می‌گیرد! نویسندگان آمریکایی همانند «چارلز فراشیا»، ۲۳ و «بنیامین زابلوکی» ۲۴ کارهایی را که این گروه‌ها در مراکز خود انجام می‌دهند، در کتب خود شرح داده‌اند. «گاردن ملتن» در دایرة المعارف ادیان آمریکایی ۴۸۴ گروه از گروه‌های غیر متداول را وصف کرده است که از بین آنها ۶۸ گروه در دهه ۱۹۵۰ و ۱۸۴ گروه در دهه ۱۹۶۰ در ایالات متحده به وجود آمدند. ۲۵ دایرة المعارف انجمن‌ها ۲۶ چاپ سال ۱۹۸۳ بیش از پانزده هزار انجمن غیرانتفاعی ملی در آمریکا را معرفی کرده که در میان آنها ۷۰۰ گروه غیرمتداول دینی وجود دارد و ۱۴۷ گروه از آنها در دهه ۱۹۶۰ در این کشور به وجود آمده‌اند. در دهه ۱۹۷۰ سازمان‌های متعددی برای مقابله با این گروه‌های غیرمتداول دینی در این کشور تأسیس گردید؛ به ویژه، بعد از خودکشی گروهی ۹۱۷ نفر از اعضای گروه «معبد مردم» به رهبری «جیم جونس» در ۲۱ نوامبر ۱۹۷۸ در جونس تاون کشور گویان در منطقه کرایب، تنفر شدیدی در میان مردم آمریکا، علیه این گروه‌ها به وجود آمد؛ چرا که تعدادی از اعضای این گروه تبعه این کشور بودند. ۲۷ اولین سازمانی که علیه این گروه‌ها در آمریکا در سال ۱۹۷۲ به وجود آمد، «فری کاگ» نام داشت و هدف آن، رهایی جوانان از گروه «فرزندان خدا» ۲۹ بود که توسط «مورس دیوید برگ» در اوایل دهه ۱۹۷۰ در کالیفرنیا تأسیس شده بود. اعضای این گروه طرفدار آزادی و بی‌بندوباری جنسی بودند و جوانان، اکثریت اعضای این گروه را تشکیل می‌دادند. والدین اعضای این گروه، که فرزندانشان را با جذب در آن گروه از دست داده بودند، برای نجات آنها مؤسسه «فری کاگ» را تشکیل دادند و موفق شدند تعداد زیادی از فرزندان خود را نجات دهند. ۳۰ در ایالات متحده آمریکا بیش از صد مؤسسه برای مبارزه با گروه‌های غیرمتداول مذهبی فعالیت دارند که بعد از آغاز دهه ۱۹۷۰ در این کشور به وجود آمدند. در برخی از دانشگاه‌ها و حوزه‌های دینی مسیحیت، در این کشور، مراکز مطالعاتی درباره این گروه‌ها به وجود آمده است که کتاب‌های بسیاری در نقد و بررسی این گروه‌ها منتشر کرده‌اند. استاد برجسته جامعه‌شناسی آمریکا پروفیسور «رونالد اینرات» ۳۱ در دهه ۱۹۷۰ دو عنوان کتاب در نقد این گروه‌ها تألیف نمود که در افشای چهره واقعی آنها نقش به‌سزایی داشته است. عناوین این دو کتاب: جوانان، شست‌وشوی مغزی و گروه‌های افراطی، ۳۲ (۱۹۷۷) و فریب گروه‌های غیرمتداول ۳۳ ۱۹۷۹ می‌باشد. مجله «قدرت‌های اجتماعی» در شماره دسامبر ۱۹۹۷، ۷۵ مقاله علمی را معرفی کرده است که در آنها دانشمندان غربی، تأثیرات مخرب و زیانبار وارد شده به اعضای این گروه‌ها را بر اثر انجام مراسم عبادی غیرعادی بررسی علمی نموده‌اند. در مراسم عبادی بیگانه و غیرعادی، که اعضای این گروه‌ها انجام می‌دهند، شاید در مرحله اول، آرامش نسبی احساس کنند، ولی در درازمدت، آنها به اضطراب، ترس، رغبت به خودکشی، از دست دادن انگیزه زندگی و ضربه روحی دچار می‌شوند. ۳۴ افرادی که جذب این گروه‌ها می‌شوند، اکثراً، افراد آشفته و مغشوشی می‌باشند و رهبران آنها با افعال و روش‌های خاص، برای تسلط کامل بر اعضای خود می‌کوشند. رهبران این گروه‌ها با پول‌هایی که از اعضای خود به دست می‌آورند، زندگی بسیار متجمل و مرفهی دارند. در دو دهه گذشته، موارد فراوانی از رسوایی و فساد مالی و جنسی رهبران آنها گزارش شده و حتی گاه، مسائل مالی و جنسی بین رهبران و اعضای آنها به درگیری‌های خشونت‌آمیز هم انجامیده است. ۳۵ یکی از روانشناسان معروف آمریکایی به نام پروفیسور «مارگارت سینگر» از اعضای برجسته انجمن روانشناسی آمریکا پس از تحقیقات خود درباره ۳۰۰ نفر از اعضای سابق این گروه‌ها، نتیجه‌گیری نمود که آنها به دلیل عضویت در این گروه و انجام افعال غیرمتداول، دچار اضطراب، ترس، امراض قلبی، سکته و زخم معده شدند و بیش از ۹۰ درصد آنها به همین دلیل، از گروه‌های خود جدا می‌شوند. پروفیسور سینگر روش‌های این گروه‌ها را «متقاعدسازی اجباری» ۳۶ قلمداد می‌کند. ۳۷ یکی از خصوصیات گروه‌های

غیرمتداولی، که به نام دین فعالیت می‌کنند، ترویج معنویت منهای عبادت خدا می‌باشد؛ چرا که آنها عبادت خدا را به عنوان خالق کائنات منکر می‌باشند. اکثر این گروه‌ها مراسم عبادی مرموزی را انجام می‌دهند و از مواد مخدر استفاده می‌نمایند و این باعث انواع فساد و تجربه تلخ برای اعضای این گروه‌ها شده است. این گروه‌ها فقط در شهرهای بزرگ فعالیت می‌نمایند و این یک پدیده کاملاً شهری است. رهبران این گروه‌ها انتقاد از خود، توسط پیروانشان را بر نمی‌تابند و بدین سبب اعضای آنها مورد سوء استفاده‌های مختلف قرار می‌گیرند. ۳۸. حیدررضا ضابط پی‌نوشت‌ها؟: جمهوری اسلامی، ش ۷۵۰۵، ۲۴/۳/۸۴. ۱. Alternative Religions, p.۱۶. ۲. Stark, R., Bainbridge. W. The Future Religion, p.۴۳۷. ۳. Robbins, Cults, Culture and the Law, p.۹۸. ۴. Bromley. D, Hadden. J.K.(ed), Religion and the Social Order, vol ۳A, pp ۱۱۶, ۲۵۱. ۵. The World's Religions, p.۹۱۰. ۶. Alternative Religions, pp ۲۳۷-۲۳۸. ۷. Citizen's Freedom Foundation. ۸. American Family Foundation. ۹. Cult Awareness Network. ۱۰. Christian Research Institute. ۱۱. Leo J.Ryan Foundation. ۱۲. Spiritual Counterfeits Project. ۱۳. New Religious Movements in the ۲۱st Century, p.۲۳۸. ۱۴. American psychological Association. ۱۵. New Religious Movements in the ۲۱st Century, p.۲۳۷. ۱۶. Ibid, p.۲۳۸. ۱۷. Ibid, p.۷. ۱۸. Alternative Religions, pp.۲۴۳-۲۴۶. ر.ک: مقاله «تبلیغات دینی و سیاسی ایوانجلیست‌های جنگ طلب در ایالات متحده آمریکا» مشکوه، ش ۷۹، ص ۶۷-۸۹ و موعود، ش ۵۵، مرداد ۱۳۷۴. ۲۰. New Religions Movements in the ۲۱st Century, pp.۱۰۴-۱۰۶. ۲۱. Beckford. James, A New Religious Movements and Rapid Social Change. pp۱-۲. ۲۲. Ibid, pp۱۹-۲۰. ۲۳. Fracchia, Charles A, Living Together Alone: The New American Monasticism. ۲۴. Benjamin Alienation and Charisma: A Study of Contemporary American Communes. ۲۵. Melton. J. Gordon, Encyclopedia of American Religion (۲ Vols), Wilmington, NC: McGrath, ۱۹۷۸. ۲۶. The Encyclopedia of Association, ۱۹۸۳. ۲۷. Hall. John R. Apocalypse Observed, pp ۱۵-۴۳. ۲۸. Freecog. ۲۹. The children of God (CoG). ۳۰. Alternative Religions. p۲۵. ۳۱. Professor Ronald Enroth ۳۲. Youth, Brainwashing and the Extremist Cults (۱۹۷۷). ۳۳. The Lure of the Cults (۱۹۷۹). ۳۴. Social Forces, volume ۷۶, pp۵۱۱-۵۲۵. ۳۵. Alternative Religions, pp.۲۶-۲۹ Apocalypse Observed pp.۲-۴. Melton, J.Gordon. Encyclopedia of American Religions (۲ vols), Wilmington. ۳۶. Coersive Persuasion. ۳۷. Singer. Margaret Thaler, Coming Out of the cults. psychology today, pp ۷۲-۸۲. ۳۸. Beckford, james A.cult controversies, pp.۱۲-۲۰.

معجزات امام زمان (ع) - ۲

سیدهاشم حسینی بحرانی ترجمه: ابوذر یاسری برآمدن آرزوی زیارت حضرت محمد بن احمد می‌گوید: بیست و چند بار، حج به جای آوردم. و هر بار، خود را به پرده کعبه می‌آویختم و به حطیم و حجرالأسود و مقام ابراهیم می‌رفتم و دائماً مشغول دعا می‌گشتم، و بیشترین دعایم، زیارت مولایم حضرت صاحب‌الزمان (ع) بود. در یکی از سال‌ها که برای خرید مایحتاج، در مکه مانده بودم، جوانی همراه من بود که همراه خود پنبه رنگ شده داشت. بهای آنها را به وی پرداختم و پنبه‌ها را از دستش گرفتم، ولی آن جوان شروع به چانه‌زنی کرد، در حالی که من به انتظار ایستاده بودم. ناگاه کسی ردایم را کشید و صورتم را به سویس

برگرداندم؛ مردی با هیبت را دیدم که از تماشایش ترسیدم. به من گفت: آیا آن را نمی‌فروشی؟ و من نتوانستم که جواب منفی بدهم و از چشمم نهان شد و دیگر چشمم وی را ندید. و گمان بردم که مولایم بوده باشند. روزی از روزها، در باب «صفا» نماز می‌گزاردم، و به سجده رفته، چانه‌ام را بر سینه‌ام گذارده بودم که فردی مرا با پای خویش تکان داد و به من گفت: سرت را از سینه‌ات بردار. پس همین که چشم گشودم، همان مردی را دیدم که از فروش پنبه‌ها سؤال کرده بود و هیبتش سبب شد که چشمم تار شود و از دیدگانم نهان گردد. با همان امید و یقین برخاستم و مدتی در حج، در آن موقف، دائماً دعا می‌کردم. و در آخرین سال، به همراه یمان بن فتح و محمد بن قاسم علوی و علان کلینی، در پشت کعبه نشسته بودیم و گفت و گو می‌کردیم که مردی را در حال طواف دیدم و با نگاه به او اشاره کردم و خواستم به دنبالش بروم. طواف کرد تا به کنار حجر اسماعیل رسید، در آنجا گدایی را دید که بر حجر ایستاده و مردم را به خداوند سوگند می‌دهد که به او کمک کنند و صدقه دهند. همین که نگاه آن مرد به گدا افتاد، خم شد و چیزی را از روی زمین برداشت و به او داد و گذشت. من، نزدیک گدا رفتم و از او درباره چیزی که به او داده بود پرسیدم، ولی از آنگاه ساختنم، ابا کرد، به او دیناری دادم و گفتم: آنچه را در دست داری، نشانم بده. دستش را گشود و شمردم که بیست دینار در آن بود. در قلبم یقین پیدا کردم که آن شخص، مولایم (ع) بوده‌اند. به جایی که نشسته بودم، باز گشتم و چشمم به طواف بود. همین که آن حضرت (ع) از طواف فارغ شدند، به نزد ما آمدند. خوفی شدید از مهابت ایشان ما را فراگرفت و دیدگان همه مان تار شد، و از جای خویش برخاستیم و ایشان نشستند. از ایشان پرسیدیم که از چه خاندانی می‌باشند؟ فرمودند: از عرب. عرض کردم: از کدام خاندان عرب؟ فرمودند: از بنی هاشم. عرض کردیم: از کدام طایفه بنی هاشم؟ فرمودند: بر شما مخفی نخواهد ماند، ان شاء الله. آنگاه به محمد بن قاسم نظر نموده، فرمودند: ای محمد، تو برخیز هستی، ان شاء الله. سپس بیان داشتند: آیا می‌دانید که زین العابدین (ع) هنگام فراغت از نماز، در سجده شکر، چه می‌فرمود؟ عرض کردیم: خیر. فرمودند: می‌فرمود: ای کریم، بنده مسکین تو در آستان تو است، ای کریم، بنده فقیرت، زیارت کننده توست، بنده ناچیزت در درگاه توست ای کریم. آنگاه از نزد ما رفتند. و موج تفکر ما را فراگرفت، و فردا آن حضرت (ع) را در حال طواف مشاهده کردیم و چشمانمان به سویشان خیره شد، و همین که از طواف فراغت یافتند، به سوی ما آمدند و نشستند و به گفت و گو پرداختند، سپس فرمودند: آیا می‌دانید که زین العابدین (ع) در دعای تعقیب خویش پس از نماز چه می‌فرمود؟ عرض کردیم: به ما بیاموزید. فرمودند: می‌فرمود (ع): خداوندا، از تو درخواست می‌کنم به حق آن اسمت که آسمان و زمین بدان برپاست، و به حق اسمت که بدان پراکنده شده را گرد می‌آوری و گرد آمده را پراکنده می‌سازی، و به حق اسمی که بدان حق و باطل را از یکدیگر جدا می‌سازی و به حق آن اسمی که بدان دریاها را پیمانه می‌کنی و ریگ‌ها را می‌شماری و کوه‌ها را وزن می‌کنی؛ که انجام دهی برایم چنین و چنان. و آن حضرت (ع) روی به من نمودند. و من تا زمانی که به عرفات رسیدیم و بر آن دعا مداومت داشتم. وقتی که از عرفات به مزدلفه رفتیم و شب را آنجا ماندیم، [در عالم خواب] رسول الله (ص) را زیارت کردم، به من فرمودند: آیا به حاجت رسیدی؟ عرض کردم: کدام حاجت، ای رسول خدا؟ فرمودند: آن مرد، صاحب الامر (ع) بود؛ و آن وقت یقین پیدا کردم. ۱. بازگشت اموال غصب شده امامت به حضرت جمعی از شیعیان امام هادی (ع) می‌گویند، مولایمان، حضرت ابالحسن (ع) می‌فرمودند: از فرزندم جعفر، کناره‌گیری کنید که مثل او نسبت به من، مانند نمرود نسبت به نوح است که خداوند عزوجل، راجع به او فرمود: نوح پروردگارش را نداد، داد که ای پروردگار من، پسرم، از خاندان من بود. خداوند فرمود: «ای نوح، او از خاندان تو نیست. او عملی ناصالح است». ۲. همچنین امام عسکری (ع)، پس از درگذشت پدر بزرگوارشان به ما می‌فرمودند: خدا را خدا را، مراقب باشید که برادرم، جعفر، بر سرتی از اسرار آگاهی نیابد، مثل من و او، مانند هابیل و قابیل است، که قابیل بر آنچه خداوند از فضل خویش به هابیل بخشیده بود، حسد ورزید و او را به قتل رسانید. اگر زمینه قتل من برای جعفر، مهیا گردد، آن را به انجام خواهد رسانید، ولی خداوند خواست خود را به انجام می‌رساند. و تمامی مردان و زنان و خدمتکارانی که در آن منطقه نظامی (عسکر) سکونت داشتند،

وقتی که وارد خانه می‌شدیم، از کارهای جعفر بر ما شکایت می‌کردند و می‌گفتند: او لباس زنان را می‌پوشد، و شراب می‌نوشد و به کسانی که در خانه‌اش زندگی می‌کنند، درهم و لباس می‌بخشد که کارهایش را کتمان کنند، آنها نیز از او می‌گیرند ولی کارهایش را پنهان نمی‌کنند، و شیعیان پس از امام هادی(ع) او را در انزوا قرار داده و سلام دادن به او را ترک کرده‌اند و می‌گویند: بین ما و او تقیه نیست، اگر ما با او رفت و آمد داشته باشیم، و سلام و علیک کنیم و اسم او را ببریم، مردم درباره او به گمراهی می‌افتند و مانند ما با او رفتار خواهند کرد و ما به سبب این رفتار، اهل دوزخ خواهیم بود. جعفر (کذاب)، در شام روزی که امام حسن عسکری(ع) رحلت فرمودند، بر صندوق‌ها و تمام اموال و دارایی‌های آن حضرت، مهر زد و آنها را به خانه خود برد و وقتی که صبح شد، وارد خانه شد تا آنها را بگشاید، اما همین که آنها را گشود و در آن نگریست، به جز مقدار اندکی، چیزی از آنها باقی نمانده بود، و تعدادی از غلامان و کنیزان را به باد شلاق گرفت و آنها می‌گفتند: ما را زن، به خدا می‌دیدیم که شتران کالاها و صندوق‌ها را به خیابان می‌برند ولی قدرت تکلم و حرکت از ما سلب شده بود تا آنکه آنها رفتند و درها آنچنان که از پیش بود، بسته شد. و جعفر به سبب ناراحتی، با خود سخن می‌گفت و بر سرش می‌کوفت و او از همان اموالی که داشت، می‌خرید و می‌خورد تا آنکه جز قوت روزش، چیزی برایش باقی نماند، و او بیست و چهار نفر عائله از دختر و پسر و زن و خدم و حشم و غلام داشت. چنان فقر به او روی آورد که جدّه (جدّه امام عسکری(ع)) دستور داد که از اموالش برای او، آرد و گوشت و جو و علوفه برای چهارپایانش و لباس برای فرزندان و مادرانشان و غلامان و خدمتکاران او پرداخت گردد و برای او مسائل و مشکلاتی بیش از آنچه توصیف کردیم، پیش آمد. ۳ کلام حکمت‌آمیز حضرت در گهواره ابو نصر طریف می‌گوید: بر حضرت صاحب‌الزمان(ع) [در حالی که کودکی داخل گهواره بودند.] وارد شدم، فرمود: برایم صندل سرخ بیاور. برایشان آوردم، سپس فرمودند: آیا مرا می‌شناسی؟ عرض کردم: آری؛ فرمودند: من کیستم؟ عرض کردم: شما سرورم و فرزند سرورم هستید. فرمودند: در این باره نپرسیدم. طریف می‌گوید، عرض نمودم: فدایتان گردم، برایم بیان نمایید و فرمودند: انا خاتم الأوصیاء و بی یدفع الله عزوجلّ البلاء عن أهلی و شیعتی. من خاتم الأوصیاء هستم و خدای تعالی، به واسطه من، بلا را از خاندان و شیعیانم برطرف می‌کند. ۴ ارجاع مال شخصی از سوی حضرت گروهی از علمای شیعه روایت کرده‌اند که غلامی [متعلق به امام زمان(ع)] را نزد ابو عبدالله بن جنید، در واسط، فرستادند و به او گفتند، که آنرا بفروشد. وی، او را فروخت و بهای آنرا گرفت و چون آنرا به ترازو گذاشت، هیجده قیراط و یک حبه، کم بود؛ از مال خود هیجده قیراط و یک حبه وزن کرد و بدان افزود و فرستاد. امام(ع) یک دینار از آن مال را که وزن آن هیجده قیراط و یک حبه بود، برگردانیدند. ۵ پی‌نوشت‌ها: ۱. الطبری (الآملی)، محمد بن جریر، دلائل الإمامة، ص ۲۹۴. ۲. سوره هود(۱۱)، آیه ۴۶. ۳. الطبری، همان، ص ۲۹۴. ۴. الراوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۶۶، ح ۳. ۵. شیخ صدوق، کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، باب ۴۵، ح ۷. با استفاده از ترجمه منصور پهلوان.

رژیم اسرائیل داد کلیساهای آمریکایی را هم درآورد!

اشاره: برخی از کلیساهای آمریکا ۴ شرکت آمریکایی با نام‌های کاترپیلار، موتورولا، صنایع آی‌تی‌تی و یونایتد تکنالوجیز را تهدید کرده‌اند که در صورت عدم توقف تأمین تکنولوژی و تجهیزات نظامی برای اسرائیل سرمایه خود را از این شرکت‌ها خارج خواهند کرد تا در اشغال اراضی فلسطین و تخریب خانه‌های آنها شریک نباشند. این ابداع توسط کلیسای «پرس بترین» (Persbyterian) «یو، اس، ای چرچ» (Church U.S.A) آغاز شد و کلیسای «متدیست» کلیسای اسقفی آمریکا، شورای جهانی کلیساها و شورای مشورتی کلیسای انجیلی آنها را همراهی کردند و تهدید مشابهی را علیه این ۴ شرکت ارائه دادند که این اقدام با واکنش منفی گروه‌های یهودی و لابی‌های طرفدار اسرائیل مواجه شد. رادیو انگلیسی برون مرزی در این خصوص با «باب ادگار» دبیر کل شورای ملی کلیساها در نیویورک گفت‌وگو کرده است که مشروح آنرا می‌خوانید. چرا کلیساهای آمریکایی تصمیم گرفتند

سرمایه خود را از ۴ شرکتی که تکنولوژی و تجهیزات نظامی در اختیار اسرائیل قرار می‌دهند، خارج کنند؟ آنها با کدام سیاست‌های اسرائیل مخالف هستند؟ چندین کلیسای آمریکایی، من جمله کلیسای پرس بترین از مدت‌ها پیش نگرانی خود را از حمایت برخی از شرکت‌های آمریکایی از اسرائیل ابراز کرده بودند. این کلیساها معتقدند ۴ شرکت آمریکایی، تکنولوژی و تجهیزات نظامی را در اختیار اسرائیل قرار می‌دهند که برای تخریب خانه‌ها و کشتن شهروندان بی‌گناه فلسطینی مورد استفاده قرار می‌گیرند. این مسئله از یک سال گذشته در کلیساها توسط مقامات ارشد در حال بررسی بود و راه کارهای مختلف را بررسی می‌کردند تا اینکه تصمیم گرفتند سرمایه خود را از این شرکت‌ها خارج کنند تا زمانی که خشونت در فلسطین اشغالی خاتمه پیدا کند و به جای اینکه سرمایه خود را از تمامی شرکت‌هایی که با اسرائیل رابطه دارند، خارج کنند تصمیم گرفتند تنها ۴ شرکت را در حال حاضر در لیست خود قرار بدهند؟ آیا کلیساها از ابزارهای فشار دیگری هم استفاده خواهند کرد تا از تأمین تکنولوژی و تجهیزات نظامی به اسرائیل توسط این ۴ شرکت جلوگیری کنند؟ البته راهکارهای زیادی مورد بررسی قرار گرفت که خروج سرمایه به عنوان راهکار نهایی مورد تأیید قرار گرفت و فعلاً کلیساها قصد دارند با اعمال این راهکار پیش بروند. علاوه بر این مذاکراتی نیز با برخی از این شرکت‌ها برگزار شده است و ما خواستیم آنها را متوجه کنیم که جوامع مختلف مذهبی، از یهودیان و مسیحی‌ها گرفته تا مسلمانان، همگی نگران ادامه خشونت در مناطق اشغالی فلسطین هستند. و امیدواریم که با رهبری جدید فلسطین و با پی‌گیری مقامات آمریکایی عقب‌نشینی از مناطق اشغالی هرچه سریع‌تر آغاز شود و به جای افزایش خشونت‌ها شاهد آرام شدن منطقه باشیم و کشور مستقل فلسطین ایجاد شود. البته این اقدام در واقع هشدار می‌دهد که دولت بوش برای اینکه نگرانی خود را از ادامه خشونت‌ها در فلسطین ابراز کنیم؟ عکس‌العمل گروه‌های یهودی و لابی‌های طرفدار اسرائیل نسبت به اقدام کلیساهای آمریکا چگونه بوده است؟ ما شاهد دو نوع واکنش بوده‌ایم، آن دسته از یهودیانی که خواستار توقف خشونت و درگیری در مناطق اشغالی هستند، از این اقدام به عنوان راهکاری برای صلح و امنیت در منطقه خاورمیانه استقبال کردند و با مذاکراتی که بین یهودیان میانه‌رو و مسیحیان برگزار شد، قرار شد که هیأتی مرکب از دو گروه در ماه سپتامبر به منطقه خاورمیانه سفر کنند و با سیاستمداران یهودی و مؤسسات مذهبی در اسرائیل و همچنین مقامات مذهبی و سیاسی فلسطین دیدار و مذاکره کنند و این جای خوشحالی است که برخی از رهبران یهودی حاضر هستند به منطقه سفر کنند و از وقایع منطقه مطلع شوند و برای ایجاد صلح و امنیت به طور مستقیم با رهبران دو طرف درگیری مذاکره کنند. ولی برخی از یهودیان نیز واکنش تنیدی نسبت به اقدام کلیساهای آمریکایی داشتند و حتی تعدادی از آنها این اقدام را یک اقدام یهودی ستیزی قلمداد کردند. ما امیدواریم که این یهودیان متوجه شوند که اقدام کلیساهای آمریکایی برای توقف خشونت در منطقه خاورمیانه یهودی ستیزی نیست؟ جامعه یهودیان و کلیسای پروتستان در آمریکا از مدت‌ها قبل به طور سنتی روابط نزدیکی با یکدیگر داشته‌اند. آیا این اقدام کلیساهای آمریکا می‌تواند خلأی را در روابط بین این دو گروه بوجود آورد؟ جامعه یهودیان و کلیساهای پروتستان در دهه ۱۹۶۰، جنگ سرد، دو متحد نزدیک بودند و برای ریشه کن کردن فقر، همکاری‌های بسیار نزدیکی در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ با یکدیگر داشتند. در اواخر دهه ۱۹۹۰ و به خصوص در دهه جدید یعنی پس از سال ۲۰۰۰ همکاری‌های بین این دو گروه کمتر شد و روابط آنها به سردی گرایید. البته سردی رابطه فقط بین این دو گروه خاص مذهبی نبود، بلکه به طور کلی بین مسیحی‌ها و یهودیان تنش‌هایی به وجود آمد و روابط بین آنها کمتر شد و یکی از دلایل آن افزایش خشونت در منطقه خاورمیانه است. چرا که بسیاری از یهودیان از اسرائیل حمایت می‌کردند. ولی جای خوشحالی است که از شش ماه گذشته به این طرف دو گروه سعی کرده‌اند که پل‌های ارتباطی بین خودشان را تقویت کنند و مذاکرات مثمرتر در خصوص مسائلی داشته باشند که با یکدیگر اختلاف نظر دارند.

گاه برخی از بخش‌های زمین آنقدر عزیز می‌شوند و اعتبار می‌یابند که آسمان حتی به حال آنها غبطه می‌خورد و در سر خود آرزوی خاکی شدن را می‌پرورد، جمکران نیز از همین دست است. جمکران مسجدالاقصای دل است، وقتی از طرف عرش به معراج خوانده می‌شود و ناقاب قوسین خدا پیش می‌رود. جمکران نقطه تلاقی پیشانی است با خاک. یعنی درست همانجایی که غرور و تکبر قربانی می‌شوند و تا خونشان ریخته نشود هیچ نمازی قبول نمی‌شود. جمکران نمایش تصویری «ایاک نعبد و ایاک نستعین» است که صف طویلی از فرشتگان به تماشای آن نشسته‌اند. جمکران قطعه‌ای از آخرین عاشقانه‌ای است که خداوند سروده و آهنگ بی‌نظیر آنرا تقدیم حجتش نموده است. جمکران آوردگاهی است که ذکر برفراز آن می‌ایستد، دست‌هایش را تا نزدیکی گوش بلند می‌کند و تکبیره الاحرام می‌گوید تا فرادای ظلم و جور را به جماعت «یا عدلُ یا عدلُ یا عدلُ» فربخواند. شاعران معاصر هریک از دریچه جان خود به این قطعه سبز زمین نگریسته و حس و حال خود را بیان داشته‌اند. از جمله محمدعلی مجاهدی که جمکران را چنین می‌بیند. جمکران درمانگاهی است که دوا و شفا و طیبش بی‌مزد و منت در خدمت آنانند که بیمه ولایت شده‌اند: اگر درمان درد خویش می‌خواهی، بیا اینجا دوا اینجا، شفا اینجا، طیب دردها اینجا جمکران بلند جایی است که دامنه‌اش پوشیده از پر و بال ریخته از «خود» گذشتگانی است که می‌روند تا قلعه رفیعش را فتح کنند و پر و بالی دیگر بیابند: شکسته بالی ما، می‌دهد بال و پری ما را اگر از صدق دل آریم روی التجا، اینجا جمکران اجابتگاه همه حرف‌های نگفتنی است و چه مغبوند آنان که خاموش بمانند و هیچ نخواهند: طلب کن با زبان بی‌زبانی، هرچه می‌خواهی که سر داده‌ست گلبانگ اجابت را خدا اینجا جمکران عظمت لیک خداست بی‌گفت و شنود عبد و بنده. به گوش جان توان بشنید لیک خداوندی نکرده با لب خود آشنا حرف دعا، اینجا جمکران ایستگاه اهالی کوی دل است: هزاران کاروان دل، در اینجا می‌کند منزل اگر اهل دلی ای دل! بیا اینجا، بیا اینجا جمکران پژواک رسای نگاه بیدلان مؤمنی است که سراغ گمشده‌شان را از یکدیگر می‌گیرند: دل دیوانه من همچو او گم کرده‌ای دارد ز هر درد آشنا گیرد سراغ آشنا، اینجا جمکران تابلوی بی‌شمار طرح و رنگی است که هر بیننده‌ای، سزاوار عقل و عشق خود از لذت نگاهش سرمست می‌شود: ز هر سو جلوه‌ای، دل را به خود مشغول می‌دارد هزاران پرده می‌بیند ارباب صفا اینجا جمکران، تکرار چشم به راهی آمدن آرامشی است که اگر نباشد، خورشید هرگز از پس ابر سر برون نمی‌کند: صدای پای او در خاطر من نقش می‌بندد مگر می‌آید آن آرام جان‌ها از وفا اینجا؟! جمکران گذرگاه عزیزی است که هوای پیراهن یوسف، تا بدین جا او را کشانده و تا سیراب نگردد، خیال رفتن ندارد: به بوی یوسف گمگشته می‌آید، مشو غافل توانی چنگ زدن بر دامن خیر النساء اینجا جمکران جمع دو بیکران است: مسجد و میخانه - که وسعت هریک از ازل است تا ابد - و چون به هم می‌پیوندند شوریدگی پامی‌گیرد و مخلص‌ترین عشاق عالم دست به دامان آن می‌شوند. خوشا به حال راهیان جمکران... سهیلا صلاحی اصفهانی

دست شیطان

ف. شفیع دست شیطان (یا کرنوتی در ایتالیایی) به معنی حکومت شیطان است. این علامت جهانی از سوی سیاستمداران، افراد مشهور و گروه‌های «هوی متال»، برای اظهار وفاداری به نیروهای شیطانی به کار می‌رود و علامت بصری به معنای «سلام شیطان» است. دست شیطان برای بوش و کلینتون بسیار آشنا است. گواه این موضوع عکس‌های زیر است. لورا بوش و جرج بوش هر دو در هنگام آغاز دوره دوم ریاست جمهوری در ۲۰ ژوئیه سال ۲۰۰۵ این علامت را به کار بردند. صاحبان رسانه‌ها، بیهوده، تلاش می‌کنند این علامت عجیب و سزای را نشان هواداران تیم فوتبال «لانگهورن تگزاس» جلوه دهند. خیر، اینگونه نیست. دست شیطان در سراسر جهان مشاهده و عکس برداری شده است. این علامت را «جرج بوش»، «بیل کلینتون»، «سیلیو برلوسکونی»، «الیزابت تیلور»، «پرنس ویلیام»، «پل مکارتنی»، «متالیکا»، «ازی»، «آوریل لواین»، «استفان دروف»، «دیو ناوارو» و بسیاری دیگران به کار برده‌اند. آنها به هیچ وجه هواداران تیم فوتبال تگزاس نیستند. عکس فرماندار سابق نیویورک، ماریو کومو، در حالی که این ژست

را گرفته بود بر روی جلد عنوان «انجمن‌های سری و جنگ روانی» نوشته «مایکل هافمن» نمایش داده شده است. دست شیطان، نشان خدای شاخدار و یک علامت سرّی جهانی می‌باشد. این علامت مانند نشان «ماسون»ی (گرفتن دست به سمت آسمان) یا دست دادن ماسونی، قرن‌هاست که به کار می‌رود. ممکن است جرج بوش مروج علامت و مفاهیمش در ایالات متحده باشد.

شعروادب

بحر گهر باز آ که بی تو خون دل از دیده تر کنم داغ فراق، بار دگر تازه تر کنم هر تیر ناله‌ای که برون آید از دلم آماج خویش کرده، به روی جگر کنم با اشک و گریه داغ دل از التیام یافت دل را شکسته، زخمی داغ دگر کنم گر دیده غیر روی تو را آرزو کند او را برون ز کاسه کنم، در بدر کنم آن قدر وسعت غم تو طاقتم گرفت هر روز طیلسان غرایبی به بر کنم آیا بود که تلخی هجران یار را شیرین، شب وصال، چنان نیشکر کنم آیا بود که از افق انتظار خویش از دیدن جمال تو دل را خبر کنم ما را نشان کوی تو حاصل نمی‌شود تا مرغ جان به کوی شما نامه بر کنم گامی اگر به چشم «پریشان» نهی به مهر دامن، ز اشک شوق، چو بحر گهر کنم محمد حسین حجتی (پریشان) بهار حضور صدای بال ملایک ز دور می‌آید مسافری مگر از شهر نور می‌آید؟ دوباره عطر مناجات با فضا آمیخت مگر که موسی عمران ز طور می‌آید؟ شراب ناب تبلور به شهر آوردند تمام شهر به چشم بلور می‌آید! ستاره‌ای شبی از آسمان فرود آمد و مژده داد که صبح حضور می‌آید چقدر شانه غم بار شهر حوصله کرد به شوق آن که پگاه سرور می‌آید مسافری که شتابان به یال حادثه رفت به بال سرخ شهادت صبور می‌آید به زخم‌های شقایق قسم، هنوز از باغ شمیم سبز بهار حضور می‌آید مگر پگاه ظهور سپیده نزدیک است؟ صدای پای سواری ز دور می‌آید ناصر فیض ستایش قصد سفر در شب آسمان داشت در دست خود، یک سبد کهکشانشان داشت در فصل مرطوب باغ نگاهش دامانی از لاله و ارغوان داشت او را نشانی، چه پرسى که از عشق در عمق پیشانی‌اش یک نشان داشت مثل محبت، دلش مهربان بود خشمی چو دریا اگر بی کران داشت ای کاش می‌شد بدانم به ناورد آن مرد ایمان چه در بازوان داشت؟ یا از چه رو گریه می‌کرد، وقتی سر در تنور فروزان نان داشت افسوس! او را ندانستم؛ افسوس! او را که در بیکران، آشیان داشت سهیل محمودی باغ سبز غزل دلم ز هجر تو در اضطراب می‌افتد بسان زلف تو در پیچ و تاب می‌افتد شبی که بی توام، ای ماه انجمن آرا! دلم ز هجر تو از صبر و تاب می‌افتد تو آن مهی که اگر مهر رخ برافروزی ز چشم اهل نظر، آفتاب می‌افتد تو آن گلی که ز پاکی، طراوتی داری که گل به پیش تو از رنگ و آب می‌افتد به یاد روی تو ای گل، عبور خاطر من به باغ سبز غزل‌های ناب می‌افتد اگر به گوشه چشمی نظر کنی، ای دوست! دعای خسته دلان مستجاب می‌افتد سیدمهدی حسینی خورشید زخم خورده بی تو چه تنگ می‌گذرد بر ستاره‌ها! خورشید زخم خورده روی مناره‌ها! گنجینه غریب خداوند، بر زمین! کی درک می‌کنند تو را سنگواره‌ها؟ عقل زمینیان به کمال نمی‌رسد خوابیده‌اند، یکسره در گاهواره‌ها تنها تو عارفی به اقلیم خویشتن مرعوب ژرفنای تو، ما بر کناره‌ها گسترده‌ای به روی زمین، خوان آسمان پر از شهاب‌های صریح اشاره‌ها در چاه اگر گدازه روح نمی‌چکد آتش گرفته بود، جهان از شراره‌ها پایان نمی‌پذیری و هر موج بر زمین می‌پاشد از کمال تو الماس پاره‌ها بر من ببخش، وصف تو ممکن نکرده‌اند ماییم و تنگنای همین استعاره‌ها. قربان ولیی دلالت باران بهاران را جدی نمی‌گیرد. چشمان من خیل غباران را. هرچند از جاده‌های شسته رفته، از این خیابان‌های قیراندود دیگر غباری بر نخواهد خاست؛ هرچند با آفتاب رنگ و رو رفته از روی این دریای سرب و دود، هرگز بخاری بر نخواهد خاست؛ اما، حتی سواد هر غباری نیز در چشم من دیگر معنای دیدار سواری نیست؛ این چشم‌ها از من دلیل تازه می‌خواهند! قیصر امین پور

شبهات‌های امام عصر (ع) و پیامبران الهی - ۳

سید محمد تقی موسوی اصفهانی اشاره: از امام صادق (ع) نقل شده است که می‌فرمایند: در آن هنگام آقای ما، قائم (ع) به خانه خدا

به پشت خود تکیه زده می گوید: «ای مردم هر آنکه می خواهد آدم و شیث را ببیند، بداند که من آدم و شیث هستم، و هر که می خواهد نوح و فرزندش سام را ببیند، بداند که من همان نوح و سامم و هر شخصی که مایل است ابراهیم و اسماعیل را ببیند، بداند که من همان ابراهیم و اسماعیل می باشم، و هر که می خواهد موسی و یوشع را ببیند، من همان موسی و یوشع هستم، و هر کس می خواهد عیسی و شمعون را ببیند، من همان عیسی و شمعون هستم، و هر کس می خواهد محمد(ص) و امیرالمؤمنین، علی(ع)، را ببیند، بداند که من همان محمد و علی هستم و هر که می خواهد حسن و حسین را ببیند، بداند که من همان حسن و حسین می باشم، و هر که می خواهد امامان از ذریه حسین را ببیند، بداند که من همان ائمه اطهار هستم؛ دعوتم را بپذیرید و به نزد جمع شوید که هر چه گفته اند و هر چه را نگفته اند، به شما خبر می دهم». ۱. این حدیث، دلالت دارد بر اینکه تمام صفات انبیای عظام و مکارم ائمه اطهار(ع) در وجود امام زمان ما، ارواحنا فدا، جمع است و از آن حضرت آشکار می گردد، همچنین آن حضرت فرموده اند: «سنت های پیغمبران(ع) و آنچه از غیبت ها برایشان واقع شد، در قائم ما اهل بیت نیز به طور کامل و صددرصد واقع خواهد شد... سپس خداوند عز و جل او را آشکار می کند و به دست او شرق و غرب زمین را فتح می نماید و حضرت روح الله، عیسی بن مریم از آسمان فرود می آید و پشت سرش نماز می خواند...». ۲. در قسمت قبل، شباهت های میان امام زمان(ع) و چند پیامبر بزرگ الهی را بررسی کردیم، اینک توجه شما را به ادامه آن جلب می کنیم. شباهت به حضرت اسحاق(ع): خداوند متعال، ولادت حضرت اسحاق(ع) را - پس از آنکه ساره از بچه دار شدن مأیوس شده بود - بشارت داد، و فرمود: زنش در حالی که ایستاده بود بخندید، پس او را به اسحاق بشارت دادیم. (سارا) گفت: آیا می شود من بزایم در حالی که پیرزنی هستم و این شوهرم پیر (مردی) است. همانا این چیز شگفتی است. ۳. به ولادت حضرت قائم(ع) نیز بعد از آن که مردم از ولادت ایشان مأیوس شدند، بشارت داده شد. چنان که عیسی بن الشیخ (یا مسیح) می گوید: امام حسن عسکری(ع) با ما وارد زندان شدند، من در حق ایشان معرفت داشتم، به من فرمودند: تو ۶۵ سال و یک ماه و ۲ روز عمر داری. کتاب دعایی همراه من بود که در آن تاریخ ولادتم نوشته شده بود، وقتی به آن نگرستم دیدم همان طور است که آن حضرت فرمودند، سپس فرمودند: آیا اولاد داری؟ عرض کردم: نه، دست به دعا برداشتم که: خدایا فرزندی به او روزی کن که بازوی او باشد، که فرزند چه خوب بازویی است، سپس به این بیت از شعر متمثل شده، و گفتند: من کان ذا عضد یدرک ظلّامته انّ الدلیل الّذی لیست له عضد هر که بازویی داشته باشد حقوق پایمال شده خود را به دست می آورد، ذلیل آن کسی است که بازویی نداشته باشد. به آن حضرت عرض کردم: آیا شما فرزندی دارید؟ فرمودند: آری به خدا سوگند برای من فرزندی خواهد بود که زمین را از قسط و عدل پر می کند، اما الآن فرزندی ندارم؛ سپس (به این اشعار متمثل شده) فرمودند: لعلک یوماً ان ترانی کأتما بنی حوالج الأسود اللوابد فان تمیماً قبل ان یلد الحصى؟ أقام زماناً و هو فی الناس واحد شاید که روزی فرا رسد تو بینی که فرزندانم همچون شیرانی در کنارم نشسته اند. ۴. به راستی تمیم پیش از آنکه فرزندان زیادی را به دنیا آورد روزگاری دراز در میان مردم تنها بود. شباهت به حضرت لوط(ع): لوط(ع)، فرشتگان برای یاریش نازل شدند. قالوا یا لوط إنا رسل ربک لن یصلوا إلیک. ۵. گفتند: ای لوط، همانا ما فرستادگان پروردگارت هستیم. هرگز - دست آزار - آنان به تو نمی رسد. حضرت قائم(ع) نیز: فرشتگان برای یاری آن حضرت فرمود خواهند آمد، و کنیز حضرت ابومحمد (امام عسکری) (ع) می گوید: وقتی سید - یعنی حضرت حجت(ع) - متولد شدند نور درخشنده ای دید که از آن حضرت آشکار شد و تا افق آسمان رفت، و پرندگان سفیدی را دید که از آسمان فرود می آیند و بال های خود را بر سر و صورت و بدن ایشان می کشند، سپس پرواز می کنند، وقتی به حضرت ابومحمد(ع) این مطلب را گفتیم خندیده، فرمودند: این ها فرشتگانی هستند، فرمود آمده اند تا به این مولود تبرک جویند، و این ها یاران او خواهند بود، هنگامی که قیام می کند. ۶. و همچنین از شباهت های حضرت قائم(ع) به حضرت لوط این است که لوط(ع) از بلاد فاسقین بیرون رفت، حضرت قائم(ع) نیز از بلاد فاسقین بیرون رفتند. شباهت به حضرت یعقوب(ع): یعقوب(ع)، خداوند - پس از مدتی طولانی - تفرقش را جمع فرمود. حضرت قائم(ع) نیز، خداوند پریشانی و تفرق آن حضرت(ع) را پس از

مدتی طولانی‌تر جمع خواهد ساخت. یعقوب (ع) برای یوسف آنقدر گریست تا این که چشمانش از اندوه سفید شد در حالی که خشم خود را فرو می‌برد. ۷ حضرت قائم (ع) نیز برای جدشان، حضرت حسین (ع) گریستند، و در زیارت ناحیه فرموده‌اند: به جای اشک بر تو خون می‌گیرم. یعقوب (ع) منتظر فرج بود و می‌گفت: لا تأسوا من روح الله إنه لا یأس من روح الله إلا القوم الکافرون. ۹ حضرت قائم (ع) نیز منتظر فرج می‌باشند، چنان که روایات فراوانی شاهد بر این معنی است. شباهت به حضرت یوسف (ع): یوسف (ع) زیباترین اهل زمان خود بود. حضرت قائم (ع) نیز زیباترین اهل زمان خود می‌باشند. حضرت یوسف (ع) مدتی طولانی غایب شد تا این که برادران بر او داخل شدند پس آن‌ها را شناخت در حالی که آن‌ها آن حضرت را نشناختند. ۱۰ حضرت قائم (ع) نیز از خلق غائب شده، در عین حالی که در میان آن‌ها راه می‌روند و آنان را می‌شناسند ولی آن‌ها ایشان را نمی‌شناسند. یوسف (ع) خداوند امرش را یک شبه اصلاح فرمود، که پادشاه مصر آن خواب را دید. حضرت قائم (ع) نیز خداوند متعال امر آن حضرت (ع) را در یک شب اصلاح می‌فرماید، پس در آن یک شب یاران حضرتش را از بلاد دور جمع می‌کند. امام باقر (ع) می‌فرماید: در صاحب این امر شباهتی (سنتی) از یوسف (ع) هست و آن این که خداوند عز و جل در یک شب امر او را اصلاح می‌فرماید. ۱۱ و از پیغمبر اکرم (ص) مروی است که فرمودند: مهدی از ما اهل بیت است، خداوند امر او را در یک شب اصلاح می‌کند. ۱۲ یوسف (ع) دچار زندان شد، و گفت: رَبِّ السَّيِّئِينَ أَحِبِّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ. ۱۳ در قائم (ع) نیز، مطابق حدیثی که از امام باقر (ع) آوردیم، چنین است: در صاحب این امر سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد (ص) هست... و اما سنت از یوسف، زندان و غیبت است. ۱۴ معنای این سخن آن است که دنیا با همه فراخی و زمین با همه پهناوریش برای ولی عصر (عج) زندان شده، به طوری که از ستم معاندین و مخالفتشان ایمن نیست، از درگاه خداوند متعال می‌خواهیم که فرجش را تعجیل و خروج ایشان را سهل گرداند. یوسف (ع) چند سال در زندان ماند. قائم (ع)، ای کاش می‌دانستم که چقدر در این زندان غیبت به سر خواهند برد و کی بیرون خواهند آمد. یوسف (ع) از خاص و عام خودش غایب شد و از برادرانش مخفی ماند و امر او بر پدرش یعقوب مشکل شد با این که مسافت میان او، خاندان و شیعیانش نزدیک بود. قائم (ع) نیز همین‌طور است. امام باقر (ع) در بیان شباهت حضرت قائم (ع) به جمعی از پیغمبران چنین می‌فرماید: و اما شباهت او به یوسف بن یعقوب (ع) غیبت از خاص و عام و مخفی بودن از برادران و پوشیده شدن امر او از پدرش یعقوب پیغمبر (ع) با وجود نزدیک بودن مسافت بین آن حضرت با پدر و خاندان و پیروانش می‌باشد. ۱۵ شباهت به حضرت خضر (ع): حضرت خضر (ع) خداوند عمرش را طولانی نموده، و این موضوع نزد شیعه و سنی مسلم است و روایات بسیاری بر آن دلالت دارد، از جمله: داود رقی می‌گوید: دو تن از برادرانم به قصد زیارت مسافرت کردند، یکی از آن دو از شدت تشنگی بی‌تاب شد به طوری که از الاغ خود به زمین افتاد، و دیگری نیز بر روی دست او افتاد، ولی از جای برخاست و نماز خواند و به درگاه خدا و پیغمبر و امیرالمؤمنین و امامان (ع) استغاثه کرد و یک یک آن‌ها را نام برد تا به نام جعفر بن محمد (ع) رسید، و شروع به التماس کردن و صدا زدن آن حضرت کرد، که ناگاه مردی را دید به بالینش ایستاده و می‌گوید: جریان تو چیست؟ ماجرای خود را برایش بازگو کرد. آن مرد قطعه‌چوبی به او داد و گفت: این را بین دو لب او (دوست از حال رفته) بگذار. همین کار را کرد یک مرتبه دید او چشمش را باز کرد و برخاست نشست و اصلاً تشنگی احساس نمی‌کند، و رفتند تا قبر مطهر را زیارت کردند. و چون به سوی کوفه مراجعت کردند، آن کسی که دعا کرده بود به مدینه سفر کرد و بر امام صادق (ع) وارد شد، آن حضرت فرمودند: بنشین، حال برادرت چگونه است؟ آن چوب کجاست؟ عرض کردم: ای آقای من وقتی برادرم به آن حال افتاد خیلی غمناک شدم و هنگامی که خداوند روح او را بازگرداند از خوشحالی چوب را فراموش کردم. حضرت صادق (ع) فرمود: ساعتی که تو در غم برادرت فرو رفتی برادرم خضر نزد من آمد، به دست او برای تو قطعه‌چوبی از درخت طوبی فرستادم. سپس آن حضرت به خادم خود رو کرد و گفت: برو و آن جای عطر را بیاور، خادم رفت و آن را آورد، حضرت آن را گشود و همان قطعه چوب را بیرون آورد، و به آن شخص نشان داد تا آن را شناخت، سپس دوباره آن را به جای

خود بازگرداند. ۱۶ حضرت قائم (ع) نیز، خداوند عمرش را طولانی قرار داده. بلکه از بعضی روایات استفاده می‌شود که حکمت این که عمر خضر (ع) طولانی شده این است که دلیلی بر طول عمر قائم (ع) باشد. حضرت امام صادق (ع) در روایتی طولانی فرموده‌اند: و اما بنده صالح خضر (ع) را خداوند عمر طولانی عنایت فرمود، نه به خاطر نبوتی که برایش تقدیر کرده باشد یا کتابی بر او نازل فرماید و نه آیینی که شرایع دیگر را نسخ نماید، و نه برای امامتی که بندگان خود را به اقتدای به او ملزم سازد و نه اطاعتی که بر او فرض فرماید، بلکه چون در علم خداوند تبارک و تعالی گذشته بود که عمر قائم (ع) در دوران غیبت طولانی خواهد شد تا آنجا که بندگان او باور نکنند و آن عمر طولانی را انکار نمایند، خداوند عمر بنده صالح (خضر) را بدون سبب طولانی ساخت مگر به علت استدلال به وسیله آن بر عمر قائم (ع) و تا اینکه دلیل و برهان معاندین را قطع نماید که مردم را برخداوند حجتی نباشد. ۱۷ امام رضا (ع) نیز فرمودند: خضر (ع) از آب حیات آشامیده پس او زنده است و نمی‌میرد تا در صور دمیده شود و البته او نزد ما می‌آید و بر ما سلام می‌کند، صدایش شنیده می‌شود ولی خودش دیده نمی‌گردد، و او هر جا که نامش در میان آید حاضر می‌شود، پس هر که از شما او را یاد کرد بر او سلام کند، او هر سال در مراسم حج حاضر است، تمام مناسک را انجام می‌دهد و در عرفه توقف می‌کند، و بر دعای مؤمن آمین می‌گوید: و خداوند وحشت قائم ما را در هنگام غیبتش به او به انس مبدل می‌سازد، و تنهائیش را به وسیله او برطرف می‌نماید. ۱۸ نام خضر (ع) «بلیا» است و برخی اسم‌های دیگر را گفته‌اند، علت اینکه «خضر» نامیده شده این است که بر چوب خشکی نمی‌نشست مگر اینکه سبز می‌شد و نیز گفته شده که هر گاه نماز بگذارد اطرافش سبز می‌شود، ۱۹ و گفته‌اند برای اینکه او در سرزمین سفیدی بود که به یک‌باره تکان خورد و سبز شد. در نجم الثاقب روایت شده که حضرت قائم (ع) به هر سرزمینی که بگذرند، سبز و پر گیاه می‌شود و آب از آنجا می‌جوشد، و چون از آنجا بروند آب فرو می‌رود و زمین به حال خود برمی‌گردد. خضر (ع)، خداوند متعال به او قدرت و نیرویی عنایت فرموده که به هر شکلی که بخواهد، درمی‌آید؛ چنان که امام صادق (ع) فرموده‌اند. ۲۹ حضرت قائم (ع) را نیز خداوند همین قدرت را عنایت فرموده، روایات و حکایاتی که بر این معنی دلالت می‌کند، بسیار است. حضرت خضر (ع) مأمور به علم باطن بود، چنان که به موسی (ع) گفت: إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا و كيف تصبر على ما لم تحط به خيراً. ۲۱ قائم (ع) نیز مأمور به علم باطن است. خضر (ع) وجه کارهایش آشکار نشد مگر بعد از آنکه خود فاش کرد. حضرت قائم (ع) نیز وجه غیبتش آن‌طور که باید مکشوف نمی‌شود مگر بعد از ظهور. خضر (ع) هر سال در مراسم حج شرکت می‌کند و تمام مناسک را انجام می‌دهد. حضرت قائم (ع) نیز هر سال در مراسم حج شرکت نموده و مناسک را به‌جای می‌آورند. که روایات مختلفی از معصومین (ع) بر این امر تصریح دارد. پی‌نوشت؟: برگرفته از: مکیال المکارم در فواید دعا برای قائم (ع). ۱. علامه مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۹. ۲. شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۴۵. ۳. سوره هود (۱۱)، آیه ۷۱ و ۷۲. ۴. راوندی، خرائج و جرائح، ص ۷۲. ۵. سوره هود (۱۱)، آیه ۸۱. ۶. شیخ صدوق، همان، ج ۲، ص ۴۳۱. ۷. سوره یوسف (۱۲)، آیه ۸۴. ۸. علامه مجلسی، همان، ج ۱۰۱، ص ۳۲۰. ۹. سوره یوسف (۱۲)، آیه ۸۷. ۱۰. همان، آیه ۸۸. ۱۱. شیخ صدوق، همان، ج ۱، ص ۳۲۹. ۱۲. علامه مجلسی، همان، ج ۵۲، ص ۲۸۰. ۱۳. سوره یوسف (۱۲)، آیه ۳۳. ۱۴. شیخ صدوق، همان، ج ۱، ص ۳۲۹. ۱۵. همان، ج ۱، ص ۳۲۷. ۱۶. علامه مجلسی، همان، ج ۴۷، ص ۱۳۸. ۱۷. شیخ صدوق، همان، ج ۲، ص ۳۵۷. ۱۸. همان، ج ۲، ص ۳۹۰. ۱۹. همان، ج ۲، ص ۳۹۱. ۲۰. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر، ۴۰۴. ۲۱. سوره کهف (۱۸)، آیه ۶۷.

بررسی تأثیر لابی صهیونیستی در انتخابات آمریکا

محسن محمد صالح / ترجمه: قیس زعفرانی تقریباً بر سر قدرت لابی یهودی صهیونیستی در ایالات متحده و قدرتش در تأثیر گذاری بر ساخت ثبات و امنیت و اتخاذ تصمیمات میان محققان و پژوهشگران اتفاق نظر وجود دارد، با اینکه تحقیقاتی نیز وجود دارد که

این زمینه گزافه‌گویی‌های بسیار نیز کرده‌اند. به هر روی تخمین زده می‌شود، یهودیان در آمریکا حدود ۵/۵ تا ۵/۸ میلیون نفر باشند. به عبارت دیگر ۲ درصد از جمعیت ایالات متحده را یهودیان تشکیل می‌دهند و اکثر آنها در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ به ایالات متحده مهاجرت کرده و از یهودیان اشکنازی اروپایی هستند. یهود خود به گروه‌های لاییک، اصلاح طلب، محافظه کار و اصولگرا تقسیم می‌شوند که در مورد بسیاری از مسائل و قضایای داخلی آمریکا دیدگاه‌های متفاوتی با یکدیگر دارند. همچنین از میانگین بالای حل و جذب در جامعه آمریکا برخوردار می‌باشند و پدیده ازدواج مختلط با غیریهود در میان ایشان به سرعت در حال گسترش است؛ به گونه‌ای که بیش از ۵۰ درصد ازدواج‌های یهودیان را ازدواج‌های مختلط تشکیل می‌دهد. به علاوه، ارزش‌هایی چون منفعت و سودجویی و لذت‌طلبی و افزایش تعداد همجنس‌بازان در میان ایشان به شدت در میان ایشان دیده می‌شود، با این حال مهم‌ترین لابی تأثیرگذار بر سیاست آمریکا و در انتخابات ریاست جمهوری هستند. کارشناسان و صاحب‌نظران به خوبی می‌دانند، وقتی سخن از اسرائیل و سیاست آمریکا در خاورمیانه پیش می‌آید، اکثر گروه‌های یهودی اختلافات خویش را فراموش می‌کنند و در قبال ایندو موضوع با یکدیگر متحد می‌شوند. قدرت یهودیان آمریکا از آنجا نشأت می‌گیرد که توانستند، صاحب درجات بالایی تأثیرگذاری شوند که چندین برابر جمعیت ایشان است. می‌توان چگونگی تحقق و به‌دست آمدن این موفقیت را در موارد ذیل خلاصه کرد: الف) یهود ثروتمندترین اقلیت جهان یهود از جمله ثروتمندترین اقلیت‌های جهان هستند، با این حال فقط بر ۱۰ تا ۱۳ درصد اقتصاد آمریکا حاکم هستند و نفوذ آنها به‌ویژه در صنایع سبک و مواد مصرفی متمرکز است. به همین دلیل قدرت آنها در اقتصاد نهفته نیست، بلکه در سیاست و تبلیغات سرمایه‌گذاری شده است. آنها تأمین‌کننده بزرگ‌ترین حملات انتخابات ریاست جمهوری آمریکا به شمار می‌آیند. به گونه‌ای که ۶۰ درصد هزینه‌های این انتخابات را به‌ویژه در حزب دمکرات تأمین می‌کنند و این قدرتی مساوی ۳۰ برابر جمعیت ایشان است و از آنجا که حملات انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بسیار سنگین و هزینه‌بردار است (صدها میلیون دلار) به همین دلیل هر کاندیدایی که خواهان بدست آوردن حمایت ایشان باشد، باید بتواند رضایت آنها را نیز جلب نماید. این موضوع بر کاندیداهای مجلس سنا و نمایندگان نیز منطبق است، اگرچه هزینه کمتری را در بردارد. به عنوان مثال در حزب دمکرات، بیش از ۶۰ درصد از اموالی که «کارت» و «کلینتون» برای حملات و تبلیغات ریاست جمهوری‌شان صرف نمودند، از آن یهود بود، همچنین از ۱۲۵ عضو مجلس ملی مالی حزب دمکرات در زمان ریاست جمهوری کارت (۸۱-۱۹۷۷) ۷۰ تن یهودی بودند و بیش از ۶۰ درصد اموالی که «نیکسون» (از حزب جمهوری‌خواه) خرج تبلیغات انتخاباتی خویش نمود تا در سال ۱۹۷۲ برنده انتخابات باشد را یهودیان پرداخت کرده بودند. تنها طی مراسمی که بازیگر معروف یهودی «باربارا استراسیند» در نیمه سپتامبر ۱۹۹۶ برگزار نمود، موفق شد، ۵/۳ میلیون دلار برای تبلیغات انتخاباتی کلینتون جمع‌آوری کند. در این جشن ۷۰۰ نفر شرکت کرده بودند که به این ترتیب سهم هریک ۵۰۰ تا ۱۲ هزار دلار تخمین زده می‌شود. ب) یهود قدرت انتخاباتی سازمان یافته یهود از شیوه رأی دادن در انتخابات آمریکا استفاده می‌کنند تا قدرت و تأثیر انتخاباتی خویش را افزایش دهند و از آنجا که سطوح سواد و تحصیل در میان آنان بالاست، بنابراین میزان مشارکت در انتخابات آنها نیز بالاست و به ۹۲ درصد می‌رسد، در حالی که میان عامه آمریکایی‌ها ۵۲ درصد است و این نسبت، میانگین انتخاباتی‌شان را دو چندان می‌کند. یهود بیش از هر اقلیت دیگری در شهرها تمرکز یافته‌اند، به گونه‌ای که این عامل باعث افزایش قدرت انتخاباتی آنان می‌شود. به عنوان مثال آنها ۱۶ درصد جمعیت شهر نیویورک و ۳۱ درصد کل جمعیت سفیدپوست آمریکا را تشکیل می‌دهند. در سیستم انتخابات ریاست جمهوری آمریکا هر کس در ایالت خود به پیروزی برسد، حتی اگر این نسبت پایین باشد، بر تمام آرای انتخاباتی ایالت دست می‌یابد. چون هر ایالت دارای کرسی‌هایی است که با توجه به جمعیت آن ایالت تعداد آن در مجلس مشخص و تعیین می‌شود. در این میان یهودیان در ایالت‌هایی تمرکز یافته‌اند که پر جمعیت‌تر و مهم‌تر است؛ مثل نیویورک، فلوریدا و کالیفرنیا و کافی است آنها به کاندیدای خویش رأی دهند یا تضمین‌کننده پیروزی کاندیدای خاصی در انتخابات ایالتی باشند تا وی تمام کرسی‌های

ایالت را از آن خویش نماید. به همین دلیل آرای یهود برای هر کاندیدایی حساس و مهم می‌شود. در بُعد عملی اکثر یهود (۷۰ درصد) آرای خویش را به صندوق‌های حزب دمکرات می‌ریزند، چون بیش از حزب جمهوری‌خواه به منافع اقلیت‌ها اهمیت می‌دهد. با این حال یهود در هر دو حزب جمهوری‌خواه و دمکرات از طریق عضویت فعال و کمک مالی به آنها و شبکه گسترده ارتباطی که با دوایر نفوذ و فشار دارند، دارای نفوذ و تأثیرند. در نبرد کاندیداها برای تضمین پیروزی کاندیدای حزبشان از همان ابتدا عملیات تصفیه و رد شدن از «فیلتر» برای هر کاندیدا درون هر حزب صورت می‌گیرد. به گونه‌ای که کسی در اولویت قرار می‌گیرد که هنگام رد شدن از این فیلترها به یهودیان آمریکا تعهدات بهتر و بیشتری را دهد و منافع صهیونیست‌های اسرائیلی را بیش از پیش مورد توجه قرار دهد. در آن زمان دیگر برای یهود چندان اهمیت ندارد که کدام کاندیدا در انتخابات پیروز شود یا به ریاست جمهوری دست یابد. چون تمام آنها از ابتدا از «فیلتر» رد شده‌اند. (ج) توان یهود در سازماندهی و شکل‌گیری یهودیان آمریکا از قدرت بسیار بالایی در سازمان دهی و شکل‌گیری گروه‌های فشار برخوردار هستند. به طور کلی یهود در سازمان‌ها و هیئت‌های فعال و مؤسسات مختلفی سازمان یافته‌اند و با هم جهت خدمت به مسائل بزرگ و مهم همکاری می‌کنند. به‌ویژه در مسائل مربوط به حمایت از رژیم صهیونیستی، این عمل از طریق بهره‌گیری از وسایل ارتباطی و فشار و قانع‌سازی و نفوذ و جذب کامل ذهنیت آمریکایی صورت می‌گیرد. یکی از دانشمندان مهم علوم جامعه‌شناسی می‌گوید: «محال است یهودی باشی و به یک جمعیت یهودی منتسب نبوده و یا در آن عضویت نداشته باشی». از جمله مهم‌ترین گروه‌های فشار یهودی «کمسیون امور عمومی آمریکا - اسرائیل» (ایپاک AIPAC) است که در سال ۱۹۵۴ تاسیس شد و حدود ۴۵۰۰ تن از شخصیت‌های بزرگ یهودی جامعه آمریکا را در بردارد. غیر از آن بیش از ۵۰ هزار نفر عضو دارد که سالانه و به‌طور منظم مبالغی را به عنوان کمک پرداخت می‌کنند و تخمین زده می‌شود، میانگین این کمک‌ها برای هر فرد سالانه بین ۲۵ تا ۵۰۰۰ دلار باشد. این سازمان هفته‌نامه «نیرایست ریپورتس» (Reports Near East) یا گزارشات خاور دور را منتشر می‌کند که دارای ضمیمه‌ای با عنوان «حقایق و دروغ‌ها» نیز می‌باشد و در آن به پیگیری مختصر جنگ اعراب و اسرائیل می‌پردازد و اکثراً منبع اصلی اطلاعاتی اعضای کنگره آمریکا را تشکیل می‌دهد. کمسیون هزینه ارسال ۴۰۰ نسخه رایگان هفته‌نامه را به اعضای کنگره و مسئولان بلندپایه کشوری و فرستادگان کشورها به ایالات متحده، برعهده می‌گیرد و دارای ساختار سازمانی بسیار فعال و قدرتمندی است. مشارکت مسئولان بلندپایه آمریکایی و دولتمردان و رهبران احزاب در گردهمایی سالانه ایپاک به امری معمول و پیش پا افتاده تبدیل شده است، به گونه‌ای که سعی می‌کنند، در دیدار با اعضای این کمسیون و دریافت حمایت و تأیید از اسرائیل و جلب حمایت این لابی یهودی بر یکدیگر پیشی بگیرند. غیر از سازمان‌های مذهبی و فرهنگی و اجتماعی و سایر سازمان‌های مردمی، حدود ۳۵۰ سازمان در آمریکا فعالیت می‌کند که با جنبش صهیونیسم در ارتباط بوده یا حامی و پشتیبان آن می‌باشند. از میان این سازمان‌ها حدود ۶۷ سازمان صهیونیستی سیاسی وجود دارد که عملاً و مستقیماً برای منافع رژیم صهیونیستی فعالیت می‌کنند. (د) حضور اطلاعاتی - تبلیغاتی و علمی قدرتمند لابی یهودی - صهیونیستی حضور اطلاعاتی و تبلیغاتی بسیار قدرتمندی بر بسیاری از دستگاه‌های اطلاعاتی و تبلیغاتی آمریکا دارد. این حضور یا به صورت تملک یا اداری یا نفوذ بسیار بالا در آنهاست. این موضوع عملاً در سه شبکه تلویزیونی «ای، بی، سی» (ABC)، «ان، بی، سی» (NBC) و «سی، بی، سی» (CBC) و مهم‌ترین شبکه‌های سینمایی آمریکا مانند: «فوکس»، «پارامونت» و «یونیورسال» قابل ملاحظه است. بجز آن، در ایالات متحده حدود ۷۵۰ روزنامه و ۶۷۰ هفته‌نامه چاپ می‌شود که لابی یهودی صهیونیستی در مهم‌ترین آنها نفوذ و یا تملک آنها را در دست دارد. از جمله این روزنامه‌ها می‌توان به «وال استریت ژورنال»، «دیلی نیوز»، «نیویورک تایمز» و «واشنگتن پست» اشاره کرد. افزون بر اینکه در دو هفته‌نامه مهم و معتبر آمریکا و جهان یعنی «تایم» و «نیوزویک» نیز نفوذ دارند. بی‌شک این دستگاه‌های تبلیغاتی و اطلاعاتی نفوذ بسیاری به‌ویژه در سیستم‌های حکومتی لیبرالی و دمکراتیک غرب دارند و از آزادی‌های بسیار موجود برای توجیه افکار عمومی و ادامه فشار و رسواسازی و انتشار فضاحت‌های

کسانی که منافعشان را برآورده نمی‌کنند، استفاده می‌کنند و دارای تأثیری بسزا و وحشتناک بر دولتمردان و سیاست‌مدارانی هستند که همیشه خواهان جلب رضایت آنان می‌باشند. غیر از این، یهود حضور علمی و فرهنگی گسترده‌ای دارند که بسیار بیشتر از جمعیت ایشان است. عامه یهودیان آمریکا دارای تحصیلات دانشگاهی می‌باشند و در تحقیقی که پرفسور «روبن اشتاین» انجام داد، مشخص گردید، از میان هر ۵۰۰ رییس و مدیر آمریکایی ۷۵ نفر آنها یهودی هستند و بالاترین میزان این میانگین در میان مدیران و رؤسای مراکز و سازمان‌های تبلیغاتی و اطلاعاتی مشاهده می‌شود. به گونه‌ای که حضور یهود در رده‌های بالای این سازمان‌ها به ۸/۲۵ درصد می‌رسد. افزون بر اینکه از میان ۱۷۲ تن از چهره‌های بارز فرهنگی جامعه آمریکا ۷۷ تن یهودی هستند، (۴۵ درصد) این سنت در میان اندیشمندان علوم اجتماعی بیشتر بوده و به ۵۶ درصد و در میان دانشمندان علوم انسانی به ۶۱ درصد می‌رسد و تمام این چهره‌ها حضوری فعال در توجیه فرهنگ و افکار عمومی و شیوه‌های تدریس و آموزش دارند. هـ) اتحاد مسیحیت صهیونیستی یهود از وجود ۷۰ درصد از مسیحیان آمریکایی که بر آیین پروتستان بوده، و به عهد قدیم یا تورات ایمان دارند و بسیاری از آنها از تأسیس رژیم صهیونیستی مطابق پیشینه‌های مذهبی حمایت نموده، و اکثراً با ظهور مسیح و وقوع نبرد آرمگدون و آغاز هزاره خوشبختی مرتبطاند، استفاده می‌کنند و تخمین زده می‌شود، جمعیت آنها به بیش از ده‌ها میلیون نفر برسد. قدرت راست مسیحی و «صهیونیسم غیریهودی» در میدان و عرصه سیاست و آمریکا در سال‌های اخیر به شدت افزایش پیدا کرده است؛ و پیروان آن حمایت از اسرائیل را فریضه‌ای مذهبی و اخلاقی برای خویش تلقی می‌کنند که بهای آن هر قدر هم سنگین باشد، باید پرداخت شود. از جمله چهره‌های بارز این جریان می‌توان به کشیش «پت رابرتسون» اشاره کرد که چندین سازمان تبلیغاتی تلویزیونی و رادیویی را در اختیار دارد و از تمام آنها برای تبلیغات صهیونیستی استفاده می‌کند. وی از جمله مهم‌ترین رهبران گروه‌های فشار به سود اسرائیل است. غیر از آن می‌توان از کشیش «جری فالول»، «فرانکلین گراهام» و پدرش «بیلی گراهام» نیز یاد کرد. بیلی گراهام کشیش رؤسای جمهور آمریکا از زمان ریچارد نیکسون در دهه شصت تا زمان ریاست جمهوری بیل کلینتون بوده است. اما فرانکلین پسر او، وظیفه پدرش را در قبال رییس جمهور کنونی آمریکا «جورج بوش» ادا می‌نماید. پت رابرتسون سازمان «اتحاد مسیحی» را تأسیس کرد و توانست از طریق این سازمان موفقیت‌ها و پیروزی‌های گسترده‌ای را درون حزب جمهوری‌خواه آمریکا محقق نماید. او و پیروانش در نیمه دهه ۹۰ در ۱۷ ایالت به پیروزی رسیدند و در ۲۴ ایالت دیگر بر انتخابات ویژه این حزب تأثیر به‌سزایی گذاشتند. از جهت دیگر، به قدرت رسیدن راست مسیحی با به قدرت رسیدن محافظه‌کاران نوین درون حزب جمهوری‌خواه از اواخر دهه ۸۰ همراه گردید و هر دو طرف در ساخت و شکل‌دهی مواضع و دیدگاه‌هایشان بر پایه‌های ایدئولوژیک و میل به رودرویی و عدم سازش و مدارا و نگاه سیاه و سفید به امور و به شمار آوردن خویش (آمریکا و اسرائیل) به عنوان «نیروهای خیر» در جهان اتفاق نظر دارند، که می‌بایست به رویارویی با «محور شر» بروند که قبلاً در اتحاد شوروی سابق نمود پیدا می‌کرد، در حالی که امروزه در «تروریسم» جهان اسلام قابل ملاحظه است. رهبران محافظه‌کاران نوین موفق شدند، جایگاه‌های مهمی را در ساخت و شکل‌دهی سیاست آمریکا به‌دست آورند. افرادی چون «پل ولفوویتز» و «ریچارد پرل» و «جان بولتون» از جمله این افراد هستند. دولت آمریکا به رهبری بوش نیز آرا و نظرات دو جریان محافظه‌کاران نوین و راست مذهبی را با جان و دل می‌پذیرد. بی‌شک با حضور این دو جریان دیگر لابی یهودی صهیونیستی نیاز چندانی به توجیه جهت تحقق اهداف و برنامه‌هایش ندارد، چون مواضع و دیدگاه‌های خود را با این دو جریان هماهنگ می‌سازد، به ویژه اگر این مواضع و دیدگاه‌ها در ارتباط با اسرائیل و یا سیاست آمریکا و خاورمیانه باشد. این نشان می‌دهد که چرا دولت جمهوری‌خواه بوش بر حمایت از اسرائیل تأکید می‌کند، با اینکه بوش در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۰۰ فقط بر ۲۰ درصد آرای یهودیان آمریکا دست یافته، در حالی که آلتگور بر ۸۰ درصد آرای آنان دست پیدا کرده بود.

عزیزالله حیدری اشاره: این صفحه، اختصاص به ارائه مطالبی دارد که از سوی خوانندگان عزیز موعود، ارسال شده است. هرچند، حجم این مطالب، و مختصر بودن مجال، امکان درج کامل آنرا از ما سلب نموده، اما بنا داریم تا از این شماره، ضمن تقدیر از بزرگوارانی که مجله را مورد لطف قرار می‌دهند، بخش‌هایی از مطالب آنان را به جمله موعودیان، تقدیم کنیم. به همین مناسبت، توجه شما را به قسمت‌هایی از مقاله آقای عزیزالله حیدری جلب می‌کنیم. تصویر نیاز به امام زمان(ع) در تمدن موجود روژه دوپاسکیه تازه مسلمان فرانسوی می‌گوید: شناسایی اسلام از آدمی زاده‌ای که مخاطب اوست دقیق و عمیق است و براساس این شناسایی است که مقام و موقع وی را در پهنه آفرینش و پیشگاه خداوند عالم تعیین می‌نماید. در هیچ تمدنی همانند تمدن جدید این گونه کامل و نظام‌وار از این نکته که «دنیای برای چیست؟» غفلت نشده است. ما از کجا آمده‌ایم، آمدنمان بهر چه بوده است به کجا می‌رویم و چرا باید رفت... در تمدن جدید انسان، به‌سان آدمکی کوک شده به حرکت درآمده و بند از بند گسسته است. طرفه آن که خود انسان ماشین این آدمک را کوک کرده، اما از مهار کردن جنبش نابسامان و حرکت شتاب‌گیرش ناتوان مانده است. در روزگار ما تار و پود مفهوم انسان، از هم گسسته است. مکتب‌تطورگرایی، از آدمی میمونی والا تبار و پیشرفته ساخته، آنگاه فلسفه پوچی و عبث‌گرایی گام به میدان نهاده است. تا باقیمانده هم‌سازی آدمی را از وی بگیرد و این چنین شده است. ۱. اما درباره جهان و شناخت آن نیز وضع نابسامانی در اندیشه انسان غربی، موجود است. دوپاسکیه در این باره، نیز می‌گوید: جهان در نظر انسان عصر جدید تنها در ساحت واقعیت خارجی خلاصه می‌شود و این ساحت را فضا و زمان تعریف و تحدید می‌کنند. در این نظرگاه جهان آفرینش، انبانی از پدیده‌هاست که فقط تجربه و آزمایش مؤسس براساس ضوابط و معیارهای کمی می‌توانند موجب دریافت معتبر آنها گردند. بدین ترتیب اندیشه فلسفی و علمی تدریجاً کلیه دخالت‌های مربوط به اصول متعالیه را نفی می‌کند و این امر را می‌پذیرد که عالم را تصادف اداره می‌کند. چنین مفهومی از جهان، شیوه رفتار آدمی زاده عصر ما را در طبیعت نیز معین می‌سازد. بر این اساس مردم عصر جدید، به طبیعت به‌سان امری می‌نگرند که می‌توان آنرا به میل خود در اختیار گرفت و به یاری آن نیازها و جاه‌طلبی‌ها و هوی و هوس‌های خود را برآورده ساخت. ۲. چنین است که بحران اکولوژیک و انسانی شکل می‌گیرد. به هر حال تمدنی که خود را انسان‌گرا می‌نماید، نظامی است که آدمی را تحقیر می‌کند و می‌فریبد و سرانجام نابود می‌سازد، و چنین است که نیاز به الگوی منجی پررنگ‌تر می‌گردد و انسان الحادی نیز به ایمان و الگوی رفتاری (امام) باز می‌گردد. علامه طباطبایی(ره) درباره آینده جهان این چنین می‌نویسد: بشر از روزی که در بسیط زمین سکنی گزیده، پیوسته در آرزوی یک زندگی اجتماعی مقرون به سعادت (به تمام معنی) می‌باشد و به امید رسیدن چنین روزی قدم برمی‌دارد، و اگر این خواسته تحقق خارجی نداشت، هرگز چنین آرزو و امیدی در نهاد وی نقش نمی‌بست. چنانکه اگر غذایی نبود گرسنگی نبود و اگر آبی نبود، تشنگی تحقق نمی‌یافت. از این رو به حکم ضرورت، آینده جهان، روزی را در برخواهد داشت که در آن روز جامعه بشری پر از عدل و داد شده و مردم با صلح و صفا زندگی نمایند، و افراد انسانی غرق فضیلت و کمال شوند، و البته استقرار چنین وضعی به دست خود انسان خواهد بود و رهبر چنین جامعه‌ای منجی جهان بشری و به لسان روایات «مهدی(ع)» خواهد بود. بحث در ظهور حضرت مهدی(ع) از نظر خصوصی علاوه بر آنچه گذشت، احادیث بی‌شماری دارد که از طریق عامه و خاصه (۶۰۰۰ حدیث) از پیغمبر اکرم(ص) و ائمه(ع) درباره ظهور مهدی(ع) و اینکه از نسل پیغمبر می‌باشد و با ظهور خود جامعه بشری را به کمال واقعی خواهد رسانید و حیات معنوی خواهد بخشید، نقل شده است. ۳. تصویر نیاز به امام زمان(ع) در متون دینی از آنجا که این نیاز در مرزهای فردی و جغرافیایی و نژادی محدود نمی‌شود و در فطرت و سرشت و همان ساختار آدمی ریشه دارد، به تمثیل شگفت و مناسب‌تری از نیاز به آب نمی‌توان روی آورد و چنین است که در تفسیر آیه: *قل أرأیتم إن أصبح ماء کم غوراً فمن یأتیکم بماءٍ معینٍ* ۴. [بگو، اگر آبتان در زمین فرو رود، چه کسی شما را آب روان خواهد داد؟] آب گوارا، به قائم آل محمد(ص) و ولایت

علی (ع) تفسیر شده است. به همین دلیل امام زمان (ع) آرمان همگانی هر دل باورمند است. چنانکه در دعای ندبه می‌خوانیم: بنفسی أنت من نازح مانزح عنّا، بنفسی أنت أمتیة شائق تيمنی من مؤمن و مؤمنه ذکر فحنا. جانم به فدای آن دور از وطنی که از ما به دور نیست. جانم به فدای کسی که آرمان و آرزو و تمنای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمن است (آنکه) یادش کنند و در فراقش بنالند. آری، او همان آب گوارا و سرشاریست که دست با تدبیر خالق هستی سرشت آدمی را به نیاز او مزین نموده و به همین دلیل به او می‌گوییم: «کی به سرچشمه سیراب کننده‌ات در آیم و سیراب شویم، کجا از آب فیض گوارایت سود بریم؟ که تشنگی امتداد یافته و به درازا کشید.» هوشمندی شیعه در انتخاب و اعتقاد به امام موعود (ع) شیعه با انتخاب امام که نه مافوق انسان بلکه انسان مافوق است، ۶ و منصور به نصرت الهی است، ۷ و در عین حال همان رهبری مورد نیاز - که از جنس خود بشر است - با همان غرائز، عواطف و احساسات، نیازها، علاقه‌ها که دردها را لمس می‌کند و بهترین طریق درمان را با تعلیماتش می‌دهد، ۸ بهترین الگو و اسوه را برگزیده است. حکومتی مطلوب و شامل، براساس گسترش تعقل و انضباط باطنی انسان. به این دو روایت بنگرید: وضع الله یده علی رؤوس العباد فجمع بها عقولهم و کملت به أخلاقهم (أحلامهم). از برکات موعود (ع) در جامعه عصر ظهور آن است که دست با برکت و پرمهرش را بر سرهای بندگان گذاشته، عقول را متمرکز ساخته و در نتیجه اخلاق و انضباط باطنی به کمال می‌رسد. ۹ و این نبوغ فکر و رشد روحی به گسترش حاکمیتی جامع و مقبول می‌انجامد. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: خلفا و جانشینان بعد از من دوازده نفرند که اول آنان علی و آخرینشان مهدی می‌باشد. وی (مهدی) زمین را با نور خدایی روشن نموده و حاکمیت او در تمام کره زمین در شرق و غرب گسترش خواهد یافت. ۱۰ این است، آن آب گوارا برای لب‌های تشنه و بغض‌های در گلو شکسته. در تفسیر ماء معین (آب گوارا) تأویلی دیگر نیز آمده است. امام باقر (ع) فرمودند: این آیه درباره امامی که قیام به عدل الهی می‌کند نازل شده و می‌گوید: اگر امام شما پنهان گردد و نمی‌دانید کجاست؟ چه کسی برای شما امامی می‌فرستد که اخبار آسمان‌ها و زمین و حلال و حرام خدا را برای شما شرح دهد. سپس فرمود: به خدا سوگند تأویل این آیه نیامده و سرانجام خواهد آمد. ۱۱ آری، در عصر تشتت آراء و عقول که به نام عقل و عقلانیت، انسان و انسانیت قربانی می‌شود، و از هویت خویش تهی می‌گردد، کار آن گرامی، تمرکز عقل آدمی و جهت‌یابی آن به قلّه رشد و عصر اخلاق و آرامش روح خواهد بود. زیرا ابزار آن یعنی تفکر سترگ اسلام و هیمنه حضور مسلط و قادر آنرا داراست. چنانکه آقای روزه دو یاسکینه با ژرف بینی و هدایت الهی دریافته است: «اسلام، دین حقیقت است و معنای وضع بشری را به انسان باز می‌گرداند. این وضع فقط در ارتباط با مطلق تبیین می‌شود و ناسخ پوچی و بیهودگی نیست. انگارانه دنیای جدید است. اسلام، آدمی را با خویشتن خود و با خلقت آشتی می‌دهد و بنابراین مؤثرترین داروی عصر ماست. ۱۲ مهدی موعود (ع) احیاگر و گسترش دهنده اسلام بر پهنه زمین و بازگرداننده همه بشریت به سوی قرآن و سنت است. ۱۳ پی‌نوشت‌ها: ۱. دوپاسکیه، روزه، اسلام و بحران عصر ما، ترجمه حسن حبیبی، صص ۱۷-۱۸. ۲. همان، صص ۳۷. ۳. همتی، محسن، امام زمان (ع) و ایرانیان، صص ۱۰. ۴. سوره ملک (۶۷)، آیه ۳۰. ۵. محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای ندبه. ۶. تعبیری از دکتر علی شریعتی در کتاب امت و امامت. ۷. محدث قمی، همان، زیارت عاشوراء. ۸. جمعی از نویسندگان، تفسیر نمونه، ج ۱۳، صص ۳۶۲. ۹. الکنینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۵، صص ۲۵. ۱۰. صافی گلپایگانی، لطف‌الله، منتخب‌الأثر، صص ۲۹۶-۲۹۲؛ نیز رک: ینابیع المودة، صص ۴۴۷. ۱۱. همان. ۱۲. جمعی از نویسندگان، همان، ج ۲۴، به نقل از تفسیر نورالثقلین، ج ۵، صص ۳۸۷. ۱۳. دوپاسکیه، روزه، همان، صص ۳۱.

آیا همه نشانه‌های ظهور اتفاق می‌افتند؟

یکی از انبیای قوم بنی‌اسرائیل، در شب اول ازدواج یک عروس و داماد، به پیروان خود گفت: فردا جنازه این دو را از خانه بیرون خواهند آورد. صبح فردا مردم در نهایت ناباوری دیدند که آنها نمرده‌اند. از آن پیامبر توضیح خواستند و او هم از خداوند توضیح

خواست. به او خطاب شد؛ مرگ آنها معلق بود، نه حتمی، و چون همان شب صدقه دادند، مرگشان به تأخیر افتاد. به مریدانت بگو اگر می‌خواهند مطمئن شوند، که قرار بوده اینها کشته شوند، بروند زیر رختخواب آنها، ماری را که قرار بوده قاتلشان باشد، ببینند. این همان بداء در مورد خداوند است که خداوند یک طرف قضیه را برای ما بیان کرده و طرف دیگر را نگفته تا جایگاه آن معلوم شود. سخنرانی حجة السلام و المسلمین سید ابوالحسن مهدوی موضوع صحبت، بحث نشانه‌های ظهور است که لازم است قبل از پرداختن به آن کمی درباره موضوع «بداء» سخن بگوییم. مسئله بداء و علم خداوند مسئله بداء از جمله مسایل بسیار مهمی است که در سه علم فلسفه، کلام و اصول فقه به طور مفصل، درباره آن صحبت شده است؛ ولی از آنجا که در زمره مسایل اعتقادی هم هست، صرفاً به همان اندازه که به عنوان یک عقیده می‌طلبد از آن مطلع باشیم، آن را با هم مرور می‌کنیم. کلمه بداء هم درباره انسان‌ها به کار می‌رود، و هم خداوند متعال، که دو معنای کاملاً متفاوت از همدیگر دارند. وقتی این کلمه را برای انسان‌ها به کار می‌بریم، منظور ما همان تغییر اراده است. مثل اینکه ما تصمیم جدی برای مسافرت داشته باشیم، و اندکی پیش از مسافرت بفهمیم این سفر خطر دارد، و رفتن به آن به صلاح نیست، و از رفتن پشیمان بشویم. در این حالت می‌گوییم که برای ما بداء حاصل شد؛ زیرا از باطن قضایا خبر نداشتیم و الا از همان اول چنین تصمیمی نمی‌گرفتیم. چنین معنایی هیچ‌گاه درباره خداوند متعال مصداق پیدا نمی‌کند، چون نمی‌توانیم بگوییم، نعوذ بالله، خدا نمی‌دانست کار ضرر دارد و بعداً فهمید، و تصمیمش عوض شد. بدائی که در مورد خداوند متعال استفاده می‌شود همان «اظهار پس از خفا» است که با مثالی آن را برای شما توضیح می‌دهم. یکی از انبیای قوم بنی‌اسرائیل، در شب اول ازدواج یک عروس و داماد، به پیروان خود گفت: فردا جنازه این دو را از خانه بیرون خواهند آورد. صبح فردا مردم در نهایت ناباوری دیدند که آنها نمرده‌اند. از آن پیامبر توضیح خواستند و او هم از خداوند توضیح خواست. به او خطاب شد؛ مرگ آنها معلق بود، نه حتمی، و چون همان شب صدقه دادند، مرگشان به تأخیر افتاد. به مریدانت بگو اگر می‌خواهند مطمئن شوند، که قرار بوده اینها کشته شوند، بروند زیر رختخواب آنها، ماری را که قرار بوده قاتلشان باشد، ببینند. این همان بداء در مورد خداوند است که خداوند یک طرف قضیه را برای ما بیان کرده و طرف دیگر را نگفته تا جایگاه آن معلوم شود. خداوند از ابتدا می‌دانست این دو جوان قرار نیست امشب بمیرند و تقدیرشان را با صدقه دادن عوض خواهند کرد، لیکن فقط نیمه اول مطلب بیان می‌شود، تا مردم قدر و ارزش صدقه دادن را در ادامه جریان بفهمند. این را هم بگوییم که صدقه دادن برطرف کردن نیاز فقرا و خیریه‌ها نیست، بلکه در واقع، ما نیازهایی از قبیل دفع بلا را از خود دفع می‌کنیم، و اگر چنین راه‌هایی برای برطرف کردن این نیاز نداشتیم، خود ما دچار مشکل می‌شدیم؛ نه فقرا و مستمندان. جریان تغییر قبله هم، از این دست بود و خداوند متعال، از ابتدا می‌دانستند که قبله جاوید مسلمانان، کعبه است، نه بیت المقدس؛ ولی چند سالی فقط لازم بود تا مسلمانان قدر و ارزش آن را بفهمند. آیه‌ای را که در ابتدای بحث خواندم، در همین رابطه است؛ آیه شریفه می‌فرماید: *يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ مَا يُرِيدُ* و *الْكِتَابُ ۱. خُذَا، هَرَجَةَ رَا بَخَوَاهِدْ، مَحُو يَا اَثْبَاتِ مِي كَنْدُ وَا مَّ الْكِتَابُ ۲، نَزْدَا اَوْسْت. يَعْني، خُذَاوَنْد اَنْجَه رَا بَخَوَاهِدْ، مَحُو مِي كَنْد، و يَا اَنْجَه رَا وُجُود نِدَاشْتَه، اَثْبَات كَرْدَه و بَه وُجُود مِي اُورْد. بَيْتِ الْمَقْدَسِ رَا كَه قَبْلَه بُوْد، اَز قَبْلَه بُوْدن مِي اَنْدَازْد و كَعْبَه رَا كَه تَا اَيْنِ زَمَانِ قَبْلَه نَبُوْد، قَبْلَه مِي كَنْد. بَعْد هَمْ دَر اِدَامَه اش مِي فَرْمَايْد: «اَمْ الْكِتَابُ» نَزْد خُذَاسْت؛ يَعْني خُذَا، هَمْه چيز رَا اَز اَوْلِ مِي دَانْد، و لِي چُون مَصْلَحْت نَيْسْت هَمْه اش رَا بِيَان نَمِي كَنْد. نَشَانَه هَايِ ظُهْرٍ مَعْمُولاً- نَشَانَه هَايِ ظُهْرٍ رَا بَه دُو دَسْتَه حْتَمِي و غَيْر حْتَمِي تَقْسِيم بَنْدِي مِي كَنْنْد و لِي يَكِ دَسْتَه بَنْدِي دِيْگَر هَمْ هَسْت، كَه اَنْ رَا دَر سَه قَالِب «وَعْدَه»، «وَعِيد» و «حَوَادِث» و وُقَايِع مِي كَنْجَانْد؛ و وَعِيد دَر عَرَبِي بَه مَعْنَا «تَهْدِيد» اَسْت، هَر چَنْد كَه مَا دَر فَاَرْسِي اَنْ رَا بَه مَعْنَا وَعْدَه و هَمْراه اَنْ بَه كَار مِي بَرِيْم. دَر زِيَارْت «آل يَاسِيْن» هَمْ اَمْدَه اَسْت: *وَالْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ بَهْمَا حَقٌّ*. و وَعْدَه و وَعِيد بَه اَنْدُو (بَهْشْت و جَهْنَم) حَقِيْقْت دَارْد. كَه وَعْد، بَه بَهْشْت بَرْمِي گَرْدَد، و وَعِيد، بَه جَهْنَم. نَشَانَه هَايِ اَز جَنْسِ وَعِيد، مَثَل اَنْهَائِي اَسْت كَه مَثَلًا گَفْتَه شُدَه، قَبْلِ اَز ظُهْرٍ، اَكْثَر مَرْدَم و دُوسُوم جَمْعِيَّتِ زَمِيْنِ مِي مِيْرَنْد. خُذَاوَنْد مِي خَوَاهِد بَه اَيْنِ وَسِيْلَه يَكِ پَاك سَازِي بَكَنْد تَا زَحْمْتِ اِمَامِ زَمَانِ (ع) كَم شُود. مَرگ و مِيْر اَنْهَا بَه سَه شَكْل*

مرگ قرمز، مرگ سفید و مرگ سیاه، که همان جنگ و بیماری‌های فراگیر و قحطی و از این دست مسایل است، خواهد بود. البته در این روایت، پس از وعیدها و تهدیدها، یک بشارت هم آمده است. راوی می‌پرسد، اگر بنا باشد از هر سه نفر، دو تا بمیرند که دیگر کسی روی زمین نمی‌ماند. حضرت به او چنین بشارت می‌دهند که: آیا تو نمی‌خواهی جزو آنها باشی که می‌مانند. که اینجا منظور از تو، شخص او نبوده و تو ی نوعی را، که همان شیعیان باشند، حضرت مدنظر داشته‌اند. و الا خود او، که الان بیش از هزار سال است که مرده. به هر حال، این دسته از علایم ظهور، حتمیت ندارند و ممکن است در آنها بداء حاصل شود، چون خداوند ارحم الراحمین است و لطف دارد؛ ممکن است بخواهد از اهل زمین به هر علتی که خودش بهتر می‌داند، عذاب را بردارد. به عبارت دیگر، ما اگر تا به حال گمان می‌کردیم که این تهدیدها محقق خواهند شد، ولی به واسطه‌ای مشمول رأفت و رحمت الهی می‌شویم، و هیچ کدام از آنها اتفاق نمی‌افتند. قسم دوم، علایم آنهاست که جنبه‌ی وعده‌ی مؤده دارند؛ مثل نجات مستضعفان، و ظهور خود امام زمان(ع). اینها هم، به جهت رحمت رحمانی و رحیمی خداوند، قطعاً اتفاق خواهند افتاد. در روایت هم حضرت روی این آیه تأکید کرده‌اند که: إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ. ۳. خداوند از وعده‌اش، هرگز، تخلفی نمی‌کند. و این تنها قسمی است که بداء در آن رخ نخواهد داد. و بالاخره، قسم سوم، آن دسته از نشانه‌هایی است که جنبه‌ی بیان حوادث و وقایع را دارد، بدون اینکه متن یا بطنش، بشارت یا تهدیدی داشته باشد؛ مثلاً در عصر یا صبح روز بیست و سوم ماه رمضان فلان حادثه اتفاق می‌افتد، یا ظهور در روز جمعه واقع می‌شود؛ که اینها هم، هیچ کدام حتمی نیست و ممکن است در آنها بداء رخ بدهد. حادثه‌ی ظهور، ناگهانی خواهد بود آنچه را تاکنون گفتیم در یک روایت گنجانده شده است: مثله كَمَثَلِ السَّاعَةِ؛ لا- يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً. مثل امام زمان(ع) مثل قیامت است که ناگهانی می‌آیند. «بغته» یعنی، ناگهانی و بی مقدمه. مثل زمان جنگ نیست که برای آن آژیر قرمز بزنند، تا افراد خودشان را آماده کنند. اینها را برای این خدمتتان عرض کردم چون خبر دارم کسانی هستند، به خصوص، در جلسات مذهبی ما، مرتب به دنبال این هستند که ببینند چند تا از علایم ظهور اتفاق افتاده است. روایات را هم به طور موردی نگاه می‌کنند، و نه جامع، که مطالعه کنند روایات دیگر در کنار اینها چه می‌گویند. آنچه که اهمیت دارد، این است که همه سعی کنیم پاک باشیم. این، وظیفه‌ی ماست. والا اینکه عده‌ای بگویند پنج تا از علایم ظهور اتفاق افتاده و سه تا نه؛ پس هنوز وقت داریم، حرف درستی نیست. برای چه وقت داریم؟ روایت که این را نگفته و برعکس دقیقاً همین را رد می‌کند، و می‌گوید؛ ممکن است در بقیه بداء رخ بدهد و به قول قرآن، هر چه را قرار بوده اتفاق بیفتد خداوند محوش می‌کند و یا برخلاف آن می‌گوید منتظر اینها نباشید؛ چون مثل قیامت، که به طور ناگهانی به سراغ شما می‌آید، و افراد غافلگیر می‌شوند، آقا هم همین طور ظاهر می‌شوند. یعنی اصلاً ممکن است حضرت در روزی غیر از جمعه ظهور کنند. از همین رو، وظیفه‌ی ما این است که خودمان را بسازیم و همیشه آماده باشیم. وظیفه‌ی انسان منتظر، پاک بودن است لذا اگر قرار است کسی استغفار و توبه کند، بسم الله در همین جلسه بکند. اگر می‌خواهد ادای دین کند، از جلسه که بیرون رفت، بلافاصله دینش را ادا کند. اتفاق نیفتادن برخی از نشانه‌های ظهور، دلیل و توجیه برای تأخیر هیچ کاری نیست؛ زیرا به هر حال، ممکن است در مورد آنها بداء رخ بدهد. در احوالات حاجی اشرفی مازندارانی آمده است که ایشان، هم مجتهد عالی‌مقامی بودند، و هم از نظر معنوی خیلی مقام بالایی داشتند. دکتری می‌گوید، من به مازنداران رفتم، به اشتیاق زیارت ایشان، چون تعریفشان را خیلی شنیده بودم و در آنجا، دو سه روزی که با ایشان بودم، ایشان را فوق آنچه که شنیده بودم، یافتم. این خیلی مهم است. معمولاً افراد عکس این هستند. یک مقدار که با کسی رفت و آمد و سفر می‌کنند، چیزهایی از آن شخص می‌بینند که از او دور می‌شوند. خدا رحمت کند آیت الله شهید مدنی را، این شخصیت معنوی، می‌فرمودند: من به هر کس نزدیک شدم، دور شدم، جز حضرت امام (ره) که هر چه به ایشان نزدیک شدم، نزدیک‌تر شدم. اینهایی که گوهرند، اینچنین هستند. وقتی انسان نزدیک می‌شود می‌بیند یک چیزهایی دارد که کسانی که دورند، اطلاعی ندارند؛ اگر بدانند هیچ فاصله‌ای از او نمی‌گیرند. این دکتر هم همین طور بوده است. می‌گوید، وقتی من دو سه روزی با حاجی از نزدیک رفت و آمد کردم، دیدم عجب گوهری است.

فوق آن چیزی است که شنیده بودم. بعد از این چند روز می‌خواستیم از مازندران بروم مشهد، زیارت کنم و باز بیایم خدمت ایشان. خدمتشان که رفتم ایشان یک نامه‌ای به من دادند و گفتند وقتی رفتی زیارت، این نامه را در ضریح بیانداز و جوابش را روزی که می‌خواهی برگردی، بگیری و بیاور. خیلی تعجب کردم، ایشان با این اطمینان می‌گویند جواب را بگیر و بیاور. بالاخره نامه را گرفتم، رفتم مشهد، آنجا نامه را در ضریح انداختم. روز آخر که می‌خواستیم برگردیم. در فکر بودم که جواب آقا را چطور برگردم و بدهم؟ یک وقت مکاشفه‌ای برای من پیش آمد، در آن مکاشفه، دیدم هیچ کس داخل حرم نیست، امام هشتم (ع) را دیدم، حضرت جواب حاجی اشرفی را در یک بیت شعر خواندند، و فرمودند، در جواب حاجی اشرفی به او این را بگو: آینه شو جمال پری طلعتان طلب جاروب کن تو خانه و پس میهمان طلب حاجی اشرفی از امام هشتم (ع) تقاضا کرده بوده، که چه کنیم تا خدمت امام زمان (ع) برسیم؟ ببینید حضرت وظیفه را چه چیزی تعیین می‌کنند. با یک بیت شعری فرمایند، وظیفه این است که خودت را بسازی، پاک باش. کسی که منتظر میهمان است، آماده است. وضع داخل منزلش به گونه‌ای است که مناسب وضع آن میهمان است. اگر هم رعایت نکرد، معلوم می‌شود، منتظر آن میهمان نیست. برایش فرقی نمی‌کند که بیاید یا نیاید. اما منتظر این چنین است. می‌گوید، حضرت این بیت شعر را خواندند، بعد یک مرتبه، وضع حرم به حالت قبلی برگشت. من فهمیدم که جواب سؤال حاجی اشرفی همین است. خدا رحمت کند، آیت الله میرجهانی را؛ یک موقعی خدمتشان بودیم. ایشان این قضیه را تعریف می‌کردند. البته این قضیه، در کتاب دارالسلام آمده و در بعضی کتاب‌های دیگر هم دیده‌ام که این جریان را نوشته‌اند. این دکتر می‌گوید، من بیت شعر را حفظ کردم و آمدم مازندران جالب است، می‌گوید قبل از اینکه شعر را برای حاجی بخوانم، در همان ملاقات اولی که با حاجی برخورد کردم دیدم حاجی دارد شعر را می‌خواند. نمی‌دانم ایشان از کجا خبر داشت. پی‌نوشت‌ها؟: نماینده مجلس خبرگان استان اصفهان. ۱. سوره رعد (۱۳)، آیه ۳۹. ۲. ام‌الکتاب، یعنی اصل کتاب، مادر کتاب، کتاب مادر یا کتاب مکنون یا کتاب مبین، لوحی یا کتابی است که امور عالم تا ابد در آن آمده است. ۳. سوره رعد (۱۳)، آیه ۳۱.

معرفی کتاب

یدالله (چرا ایالات متحده آمریکا برای اسراییل از منافع خود می‌گذرد؟) یدالله عنوان ترجمه کتاب داستان قدرتمند خداوند ۱، نوشته خانم «گریس هالسل» است که ابتدا توسط «محمد السماک» به عربی و اخیراً به وسیله «قبس زعفرانی» به فارسی برگردانده شده است. نویسنده این کتاب که پیش از این، کتاب پیشگویی‌ها و سیاست او را دیده بودیم، در این کتاب، در طی چهارده بخش، موضوعاتی مانند: واقعه آرماگدون و انتشار اعتقاد به آن، مفهوم دجال، جنگ‌های زمینه‌ساز نبرد نهایی (یاجوج و ماجوج)، سعادت مطلق و... را از منظر دین شناختی مسیحی بررسی کرده و در ادامه موضوعاتی چون: مسجد الاقصی در طول تاریخ، زمان انهدام آن و ایجاد هیکل (یهودی) بر فراز مسجد را نیز مورد توجه قرار داده است. نویسنده در بخش‌هایی از این کتاب نیز به بازگویی بخشی از گفت‌وگوهایی که در طول سفر خود به فلسطین اشغالی با کشیش مشهور صهیونیست، «فالول» داشته، پرداخته و در قسمت پایانی کتاب، نیز به دشمنی راست مسیحی با سامیان، رابطه راست مسیحی و یهود آمریکا و سیاست خاورمیانه‌ای آنان اشاره کرده است. در خاتمه این کتاب چنین آمده است: آنها خدای پیشین را می‌پرستند که فقط به دو ملت توجه دارد: یهودیان و مسیحیان... آنها می‌گویند پنج میلیارد انسان باقی‌مانده در محاسبات الهی جایی ندارند، به همین دلیل خداوند از ایشان می‌خواهد برای قربانی شدن در آتش آرماگدون پیش بیایند. آنها می‌گویند... خداوند از ما نمی‌خواهد برای صلح گام برداریم، بلکه خواهان آغاز جنگی هسته‌ای است که کره زمین را تخریب و نابود کند. علاقه‌مندان محترم، برای تهیه این کتاب، با مؤسسه فرهنگی موعود یا شماره ۶۶۹۵۶۱۶۷۸ تماس حاصل نمایید. پی‌نوشت: ۱. Forcing God's hand: why millions pray for a quick

پرسش شما، پاسخ موعود

شخصی به نام زین‌الدین علی بن فضل مازندرانی، در سال ۶۹۰ ق. از سرزمین «بربر»، طی سفری به اقیانوس اطلس، سه روز با کشتی در دل آب، در حرکت بوده، تا به جزایر روافض (شیعیان) رسیده است. در آنجا اطلاع می‌یابد که جزیره‌ای به نام جزیره خضراء وجود دارد که اولاد حضرت ولی عصر(ع) در آنجا زندگی می‌کنند. وی مدت چهل روز در همان محل اسکانش می‌ماند، و پس از چهل روز، هفت کشتی حامل مواد غذایی، از جزیره خضراء، به این جزیره می‌آید. ناخدای کشتی، او را با نام و نام پدرش، صدا می‌زند و می‌گوید، که مشخصات تو را به من گفته‌اند و اجازه دادند که تو را به جزیره خضراء ببرم جزیره خضراء واقامت گاه امام عصر(عج) دوست عزیز موعودی ما آقای مصطفوی، پرسیده‌اند که آیا جزیره خضراء واقعاً وجود دارد و دیگر اینکه آیا حضرت امام زمان(ع) در آنجا زندگی می‌کنند، همچنین ایشان از علت انتخاب آن محل و صدق یا کذب نقل اتفاقاتی که درباره آن مکان ذکر شده است، سؤال کرده‌اند. در جواب پرسش این دوست گرامی، باید بگویم موضوع «جزیره خضراء» به عنوان محل اقامت و زندگانی حضرت ولی عصر(ع) در عصر غیبت کبری، برگرفته از حکایتی است که عالمان صاحب‌نظر شیعه، درباره استناد آن، متفق‌القول نمی‌باشند؛ گروهی آنرا پذیرفته و در نتیجه معتقد به وجود چنین جزیره‌ای هستند و جمعی، آنرا از درجه اعتبار ساقط دانسته و به همین دلیل منکر وجود جزیره خضراء می‌باشند، در اینجا برای روشن‌تر شدن موضوع به بررسی این دیدگاه‌ها و اهم مستندات طرفین می‌پردازیم. نخست: دیدگاه موافقان این گروه از عالمان شیعه، نقل می‌کنند که شخصی به نام زین‌الدین علی بن فضل مازندرانی، در سال ۶۹۰ ق. از سرزمین «بربر»، طی سفری به اقیانوس اطلس، سه روز با کشتی در دل آب، در حرکت بوده، تا به جزایر روافض (شیعیان) رسیده است. در آنجا اطلاع می‌یابد که جزیره‌ای به نام جزیره خضراء وجود دارد که اولاد حضرت ولی عصر(ع) در آنجا زندگی می‌کنند. وی مدت چهل روز در همان محل اسکانش می‌ماند، و پس از چهل روز، هفت کشتی حامل مواد غذایی، از جزیره خضراء، به این جزیره می‌آید. ناخدای کشتی، او را با نام و نام پدرش، صدا می‌زند و می‌گوید، که مشخصات تو را به من گفته‌اند و اجازه دادند که تو را به جزیره خضراء ببرم. آنگاه او را به آنجا می‌برد. پس از ۱۶ روز دریانوردی، سرانجام به «آب‌های سفیدی» می‌رسند و ناخدا توضیح می‌دهد که این آب‌ها، مانند «سور بلد» (دیوار شهر) جزیره را احاطه کرده است و کشتی‌های دشمنان، هرگز نمی‌توانند از آنها بگذرند و به برکت وجود حضرت ولی عصر(ع) در آن غرق می‌شوند. بنا به نقل، سپس به جزیره خضراء می‌رسد و جمعیت انبوهی را با بهترین لباس‌ها و نیکوترین وضع مشاهده می‌کند. شهری بسیار آباد، با درختانی سرسبز و انواع میوه‌ها و بازارهای بسیار و ساختمان‌هایی مجلل از سنگ‌های رخام دیده، می‌گوید، شخص بزرگواری به نام «سید شمس‌الدین» که او را نوه پنجم امام زمان(ع) معرفی می‌کند، مسئول تعلیم، تربیت و اداره آنجا بود، و نایب خاص حضرت(ع) در آن جزیره، نیز بوده، از امام(ع) فرمان می‌گرفته، ولی حضرت را نمی‌دیده و تنها، هر صبح جمعه نامه‌ای به خط مبارکش در نقطه معینی گذاشته می‌شده، و در آن، آنچه تا یک هفته مورد نیاز بوده است، مرقوم بوده است. علی بن فاضل، طبق نقل، مدت ۱۸ روز، در آن جزیره اقامت داشته، و از محضر سید شمس‌الدین، خوشه چیده، و پس از آن، به او دستور رسیده که به وطنش بازگردد. علی بن فاضل، همچنین، آنچه را بنا به قول او، از سخنان سید شمس‌الدین، شنیده، در کتابی به نام الفوائد الشمسیه بیان داشته و ماجرای خود را به تنی چند از عالمان معاصر خویش بازگفته است. ۱. ناقلاذ حکایت این حکایت را فضل بن یحیی طیبی، نویسنده قرن هفتم هجری قمری، به تاریخ ۱۱ شوال، سال ۶۶۹، از زبان علی بن فاضل در شهر حله شنیده، و آنرا در کتابی با نام جزیره الخضراء گرد آورده است. این کتاب، از سوی عالمان زیر مورد توجه واقع شده است: - شهید اول، آنرا به خط خود نوشته، و خط او در خزانه امیرالمؤمنین(ع) پیدا شده است. - محقق کرکی، آنرا به فارسی برگردانده است. - علامه محمدباقر مجلسی، آنرا در بحارالانوار نقل کرده است. - شیخ حر عاملی، آنرا در کتاب إثبات الهداء درج نموده است. - وحید بهبهانی، به مضمون آن فتوی

داده است. - بحر العلوم، در کتاب رجال خویش، آنرا مورد استناد قرار داده است. - قاضی نورالله شوشتری، محافظت بر آنرا بر هر مؤمنی لازم داشته است. - میرزا عبدالله اصفهانی (افندی) آنرا در کتاب ریاض العلماء نقل کرده است. - میرزای نوری، آنرا در کتاب جنه المأوی و النجم الثاقب آورده است. البته، حکایتی نیز درباره محل اقامت حضرت امام(ع) از سوی شخصی به نام «انباری» نقل شده است. اما به دلیل آنکه وی، آنرا از شخصی مجهول نقل کرده است، به همان حکایت پیشین اکتفا می‌کنیم. ۱. براساس حکایت علی بن فاضل، حضرت امام عصر(ع) و فرزندان ایشان، در آن جزیره، در اقیانوس اطلس سکونت دارند، و همه ساله، در موسم حج، حج می‌گذارند و پس از زیارت آباء و اجداد طاهری نشان(ع) در حجاز، عراق و طوس، مجدداً به جزیره باز می‌گردند و اقامت غالب آن حضرت(ع) در همان جزیره است. دوم: دیدگاه مخالفان همان‌طور که قبلاً گفتیم، جمعی از عالمان شیعه حکایتی را که دلالت بر وجود جزیره خضراء دارد، و مطابق آنچه بیان شد، محل اقامت غالب حضرت امام زمان(ع) می‌باشد، دارای اشکال می‌دانند، و از آنجا که دلیل دیگری در دست نمی‌باشد، به وجود چنان جزیره‌ای قائل نیستند. اشکالات استناد این حکایت، از سوی این دسته از عالمان عبارتند از: ۱. علامه مجلسی(ره)، که این حکایت، از طریق نقل او در کتاب بحارالانوار به گوینده آن (علی بن فاضل) می‌رسد، در مقدمه بیان حکایت می‌گوید: «رساله‌ای مشهور به جزیره خضراء... سبب اینکه برایش باب مستقلی باز کردم، این است که آنرا در کتاب‌های روایی ندیدم.» آنگاه حکایت را از بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می‌کند، اما آنرا بدون معرفی راوی قبل از خود، و ذکر نام کسی که می‌گوید: آنرا در خزانه امیرمؤمنان(ع) یافته است» نقل کرده است. آنگاه حکایت، آغاز می‌شود که شخصی می‌گوید: «در خزانه امیرمؤمنان... متنی به خط شیخ فاضل فضل بن یحیی بن علی طیبی کوفی دیدم که در آن چنین آمده بود...» اما اسمی از کسی که آنرا باز می‌گوید، وجود ندارد. به علاوه، سید هاشم بحرانی، نیز، که معاصر علامه مجلسی است، گفته است: «یکی از مشایخ می‌گوید: به خط شیخ یافتیم...» با توجه به این، اسم و نسب و وضعیت فردی که حکایت را تعریف می‌کند، معلوم نیست. قطعاً، آن فرد علامه مجلسی نبوده است، زیرا ایشان تصریح می‌کند که تنها به نقل از رساله متداول بسنده کرده است و به دنبال صاحب رساله نگشته است تا وضعیت او را مشخص کند. به علاوه، عبارت علامه بحرانی نیز نمی‌رساند که از خود آن شخص شنیده است. لذا می‌گویند، چگونه امکان دارد که بحرانی آنرا ببیند، اما مجلسی که معاصر اوست، آنرا نبیند؟ ۲. تشخیص این فرد نامعلوم، که می‌گوید: «این خط، عین خط طیبی است» محل تردید و غیرقابل اعتماد است. زیرا طیبی، صد سال پیش از او فوت کرده بوده است. ۳. نسب علی بن فاضل، که در روایت، مازندرانی خوانده شده، با گفته خود او، درون نقل قول، تطابق ندارد و وی، خود را عراقی خوانده است. علاوه بر این، او خود را درون روایت، فردی بسیار فاضل و دارای فضایل برجسته و بی نظیری خوانده، در حالی که هیچ یک از معاصران وی، تأییدش نکرده‌اند و این نکته که تنها بعضی از افرادی که صدها سال، پس از وی آمده‌اند، مؤید او هستند، و ظاهراً تنها سند آنان برای این تأیید، با توجه به سیاق کلماتشان، نوشته دست خود اوست، صحت روایتی را که نقل کرده، غیرقابل اطمینان ساخته است. ۴. عدم ذکر نام راوی مذکور، در کتاب‌های رجال عالمان برجسته‌ای که معاصر وی بوده‌اند، مانند: علامه حلی و ابن داوود و اینکه هیچ نامی از او در این کتاب‌ها به چشم نمی‌خورد، اشکال دیگری بر اعتماد به صحت روایت است. در حالی که اگر این حکایت، صحیح باشد، بیان آن به گونه‌ای است که طبعاً می‌بایست معاصرینش را تحریک نماید تا آنرا در زمره دلایل امامت و حضور امام(ع)، در مجامع و تألیفاتشان بیاورند؛ زیرا مطالبی کم اهمیت‌تر از این را نقل کرده‌اند. بنابراین، یا عالمان رجالی مذکور، این روایت را دروغ و نادرست شمرده‌اند، و یا آنکه روایت را نشنیده‌اند، و یا آنکه اصولاً در زمان آنها چنین روایتی هنوز ساخته نشده بوده است! این وضعیت، به اعتقاد این دسته از علمای باعث تردید جدی درباره علی بن فاضل و روایت مذکور گردیده است. همچنین به عقیده این عالمان، این گفته علی بن فاضل، در روایت مذکور، که تصریح می‌کند، از اول تا آخر روایت خویش را در حضور طیبی و گروهی از علمای حله و اطراف آن که برای دیدار این شیخ (تشریف یافته) آمده بودند، نقل کرده است، با این که هیچ فرد دیگری جز طیبی (با کیفیتی که بیان شد)، آنرا نقل نکرده تطابق

ندارد؛ زیرا انتظار می‌رفته که مردم از نقاط مختلف برای دیدار با فردی که بر چنین مطلب مهمی یعنی محل زندگانی امام عصر شیعیان، آگاهی یافته، و به منظور تبرک جستن به او و شنیدن و نوشتن روایت، عازم محل اقامت او گردند و به علاوه، علماء نیز به ذکر نام او و داستانش در معاجم رجالی و سایر کتب، تبرک جویند. اشکالاتی، نیز بر محتوای این حکایت وارد شده است، که این مجال اقتضای بیان آنرا را ندارد. ۳ با توجه به مطالب یاد شده اظهار نظر صریح و قطعی در مورد وجود یا عدم وجود جزیره خضرا ممکن نیست و نمی‌توان به نظر نهایی در این زمینه رسید. در پایان بررسی دیدگاه‌های موجود در زمینه جزیره خضرا یادآوری نکته‌ای را لازم می‌دانیم و آن اینکه به طور کلی در مورد مطالب مرتبط با موضوع مهدویت و امام عصر(ع) و پرسش‌ها و مسائل گوناگونی که در این زمینه مطرح می‌شود، همواره باید به این نکته توجه داشت که اولاً آیا دانستن و فهمیدن این مطلب یا موضوع خاص بر ما لازم است یا خیر و ثانیاً دانستن آن تأثیری در میزان معرفت ما نسبت به امام عصر(ع) و نزدیکی بیشتر با آن حضرت می‌گذارد یا خیر؟ در صورتی که مطمئن شدیم دانستن مطلبی بر ما لازم است یا دانستن مطلبی بر میزان معرفت ما اثر می‌گذارد باید به دنبال آن برویم تا به خوبی از آن آگاه شویم، اما اگر اینگونه نبود نباید چندان در مورد دانستن آن مطلب یا موضوع خودمان را به در دسر بیندازیم و با مشغول شدن به آن از وظیفه اصلی مان در برابر امام زمان(ع) غافل شویم. علاقه‌مندان می‌توانند برای آشنایی بیشتر با دیدگاه قائلان به وجود جزیره خضراء به کتاب جزیره خضراء و تحقیقی پیرامون مثلث برمودا، نوشته ناجی النجار، ترجمه علی اکبر مهدی‌پور و برای آگاهی از دیدگاه دوم، به کتاب جزیره خضراء؛ افسانه یا واقعیت؟، نوشته علامه سیدجعفر مرتضی عاملی، ترجمه محمد سپهری و دیگر آثاری که به صورت تحقیقی به این موضوع پرداخته‌اند مراجعه کنند. اقامت گاه‌های امام زمان(ع) در مورد اقامت گاه حجت خدا، آنچه مسلم است، این است که آن حضرت(ع) همه ساله در موسم حج به زیارت خانه خدا تشریف می‌برند و در مراسم حج شرکت می‌کنند، ولی انبوه حجاج ایشان را نمی‌بینند و یا می‌بینند و نمی‌شناسند. اما در غیر حج، دلیل قاطعی بر اقامت آن بزرگوار، در مکان معینی نداریم، و تنها اشاراتی در برخی از احادیث وارد شده است، که قسمتی از آنها عبارتند از: ۱. سرزمین‌های دور دست در توفیق شریفی که در سال ۴۱۰ ق. از ناحیه مقدسه، به افتخار شیخ مفید، صادر گردید، با خط مبارک حضرت صاحب‌الامر(ع) آمده است: ما در سرزمین دوردستی سکنا گزیده‌ایم که از جایگاه ستمگران به دوریم؛ زیرا خداوند مصلحت ما و شیعیان مؤمن ما را در این دیده که تا حکومت دنیا در دست تبهکاران است، در این نقطه دور دست مسکن نمایم. ۲. مدینه طیبه هنگامی که از امام حسن عسکری(ع) می‌پرسند، اگر حادثه‌ای برای شما روی دهد، کجا از فرزند بزرگوارتان سراغ بگیریم؟ می‌فرمایند: «در مدینه». ۳. حضرت امام صادق(ع) نیز، هنگام سخن از غیبت کبری، فرمودند: «چه جایگاه خوبی است، مدینه». ۴. دشت حجاز ابراهیم بین مهزیار، توسط فرستاده امام زمان(ع)، از طائف می‌گذرد و به دشت حجاز که «عوالی» نام داشته، هدایت شده و در آنجا به محضر آن حضرت(ع) مشرف می‌گردد. امام زمان(ع) در این تشریف مبارک می‌فرمایند: پدرم با من پیمان بسته است که در مخفی‌ترین و دورترین سرزمین‌ها مسکن گزینم تا از تیررس اهل ضلالت در امان باشم. این پیمان مرا به این ریگزارهای عواملی (دشت حجاز از نجد تا تهامه) انداخته است. ۴۷. کوه رضوی؟ امام صادق(ع) درباره کوه رضوی؟ می‌فرمایند: از هر درختی، میوه‌ای در آن هست. و چه پناگاه خوبی است برای شخص خائف، و چه پناهگاه خوبی. صاحب این امر را در آن دو غیبت است، یکی کوتاه و دیگری طولانی. ۵. کرعه مرحوم مجلسی در تذکره الائمه، از کتب اهل سنت نقل می‌کند که حضرت مهدی(ع) در غیبت کبری در قریه‌ای به نام «کرعه» اقامت می‌نمایند. ۶. جابلقا و جابلسا میرزای نوری می‌گوید: اخبار بسیاری هست که از نظر معنی متواترند و دلالت دارند بر اینکه در مشرق و مغرب زمین، دو شهر، به ترتیب، به نام‌های «جابلقا» و «جابلسا» وجود دارد که اهل آنها از انصار حضرت صاحب‌الامر(ع) هستند و در محضر آن حضرت(ع) قیام می‌کنند. ۱۰. امام حسن مجتبی(ع)، نیز در خطبه‌شان در برابر معاویه، به نام این دو شهر، اشاره نموده‌اند. ۱۱. ۷. بلد مهدی(ع) علامه ملسی، از یکی از عالمان اهل سنت نقل می‌کند که، «بلد مهدی(ع) شهری است نیکو و محکم، که بنا کرده آنرا مهدی فاطمی و

برای آن قلعه‌ای قرار داده است.» ۱۲. ۸. بیت الحمد امام صادق (ع) فرمودند: برای صاحب این امر، خانه‌ای است که به آن «بیت الحمد» گفته می‌شود. در آن خانه چراغی است که از روز ولادت آن حضرت (ع) روشن است. این چراغ خاموش نمی‌شود تا روزی که با شمشیر، قیام نماید. ۱۳. پی‌نوشت‌ها: ۱. روایت، به نقل از تحقیقی پیرامون جزیره خضراء و مثلث برمودا، ناجی النجار، ترجمه علی اکبر مهدی پور. ۲. در منبع پیشین، که از قائلان به وجود جزیره خضراء می‌باشد، حکایت انباری را با استناد به همین دلیل، نقل نکرده است. ر.ک: همان، ص ۵۴. ۳. عاملی، سیدجعفر مرتضی، جزیره خضراء، افسانه یا واقعیت، ترجمه محمد سپهری. ۴. طبرسی، الإحتجاج، ص ۴۹۷. ۵. شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۱۳۹. ۶. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۵۷. ۷. شیخ صدوق، کمال‌الدین و تمام النعمه، ص ۴۴۷. ۸. علامه مجلسی، همان، ج ۵۲، ص ۱۵۳. ۹. نهاوندی، علی اکبر، العبقری الحسان، ج ۲، ص ۱۳۴. ۱۰. میرزای نوری، النجم الثاقب، ص ۳۰۰. ۱۱. ر.ک. سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۴۵. ۱۲. نهاوندی، علی اکبر، همان، ج ۱، ص ۵۸. ۱۳. نعمانی، غیبت، ص ۱۲۶.

شاهراه بی قرارها

طاهره رفعت حاج علی درب مغازه را بست و کرکره را پایین کشید و رو به آسمان کرد و خدا را شکر کرد و راه خانه را در پیش گرفت؛ در میان راه تمام فکر و ذهنش مشغول حساب و کتاب‌ها بود. پس از اینکه به خانه رسید به طرف حوض آب در میانه حیات منزل رفت و دست و رویش را در آن شست و پس نگاهش به انعکاس چهره ماه افتاد که درون آب حوض می‌لغزید. و دوباره دلش هوای مولایش را کرد. آهسته زیر لب زمزمه کرد: مولاجان، ای ماه درخشان دل تاریکم کجایی و پس آهی کشید و به طرف اتاق رفت. حاج علی، عمری را در بازار سپری کرده بود و مردی کاسب بود. با چهره‌ای متدین و با تقوا، و آن روز پس از انجام حساب و کتاب‌ها متوجه شده بود مبلغ قابل توجهی سهم مبارک امام (ع) بدهکار است. بنابراین تصمیم گرفت در اولین فرصت به نجف اشرف برود تا هم زیارتی از امیرالمؤمنین کند و هم در محضر علمای شیعه سهم و حقوق شرعی خویش را بپردازد. پس از انجام کارها متوجه شد مبلغی دین شرعی باقی مانده که باید بپردازد و تصمیم گرفت در حالی که به تازگی به کاظمین آمده بود، دوباره به نجف بازگردد و دین خویش را بپردازد. آن روز عصر هوای کاظمین طوری دیگر بود. آسمان نیلی رنگ بود و گرد تاریک شب آهسته بر چهره روشن آسمان پاشیده می‌شد. حاج علی اسباب و لوازمش را جمع کرد و در دستاری پیچید و پس از زیارت وداع از دو امام گرانقدر، امام کاظم (ع) و امام جواد (ع) بادل‌ی سرشار از اندوه وداع، به راه افتاد تا به بغداد بازگردد. در دلش غوغایی به پا بود. گویی ملجأ و پناهگاهی او را به سوی خویش می‌خواند. به یاد مولایش افتاد و اشک درون چشمانش حلقه زد. به آسمان نگاهی کرد؛ آسمانی که هنوز هم نور در آن راه داشت و ظلمت بر آن چیره نگشته بود. دردی غریب پشت پلک‌هایش سنگینی می‌کرد. چشم‌ها را برای لحظه‌ای بست و فرو چکیدن قطره‌های عشق را روی گونه‌ها انتظار کشید و ناگاه تمام دردی که در سینه داشت، به صورت شبنمی بر گونه‌اش فرو چکید. هنوز به میانه راه نرسیده بود که از دور سیدی را دید، با عمامه‌ای سبز، با نوری آسمانی و چهره‌ای دلنشین و خالی بر گونه که از جهت مقابل می‌آمد. با هر قدم که به او نزدیک‌تر می‌شد نگاه سید مشتاق‌تر می‌شد. او که بود که چنین دلنشین لبخند می‌زد و بر او نگاه می‌کرد. هنگامی که از دور به سید سلام کرد و سید پاسخ او را گفت و دست برای مصاحفه گشود و با حسی سرشار از دوستی، او را در آغوش کشید. چه معطر بود دین این سید و چه حسی داشت هنگامی که حاج علی در آغوش او بود. که همه درهای ماتم بر روی او بسته شده بود و شادی در خانه پر مهر قلبش آرام آرمیده بود. سید او را که چنان مشتاقانه به سید نگاه می‌کرد، آرام از آغوش بر گرفت و بوسید و صدا زد: «حاج علی! کجایی! چرا شب جمعه در کاظمین نماندی؟» حاج علی گفت: «آقا جان! کار داشتم، نتوانستم.» سید فرمود: «چرا، می‌توانی برگرد.» و پس از گفتگویی کوتاه فرمود: «شب جمعه است و شب زیارتی. برگرد تا به کاظمین برویم.» حاج علی با اینکه می‌دانست کار دارد اما در

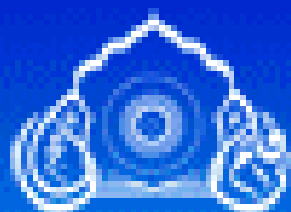
برابر دستور سید، دل را خاضع او ساخت و به دستور او برگشت و در همان حال، سید دست چپ او را در دست راست خویش نهاد و حرکت کردند. مناظر بسیار عجیب بود و زیبا. در طرف راست، نهری مملو از آب زلال و سفید جاری بود و در کنار آن خیابانی مستقیم و انواع درختان لیمو، نارنج، انار و انگور که میوه‌ها بر شاخه‌های آنان آویزان بود. و از همه آن‌ها عجیب‌تر حسی بود که در دل حاج علی او را به خویش می‌آورد. چه دست گرم و دلنشینی داشت این سید و چه همراه شدن با او شادی بخش بود، گویی که در عالمی خارج از عالم مادی هستند و تمام اینها یک رؤیاست. در همان حال بود که حاج علی با خود می‌اندیشید، بی‌گمان این سید گرانقدر، مقامی والا دارد که صورتش در آن تاریکی شب می‌درخشید و چهره ماه را در ذهن او متجلی می‌کرد. پس تصمیم گرفت تا از فرصت پیش آمده کمال استفاده را ببرد و شروع به سؤال کرد. سؤالات بسیاری در رابطه با دوستان امام علی (ع) و شیعیان مولا پرسید و سید با کمال آرامش و با متانت خاص و با حوصله به تمامی آنها پاسخ می‌گفت. زمان در گذر عالم معنا بود و هر چه بیشتر می‌گذشت کوتاه‌تر به نظر می‌رسید. حاج علی، حالی متفاوت داشت و در دل آرزو می‌کرد که این لحظات هیچ‌گاه به پایان نرسند. سؤالات حاج علی بسیار بود و آنهایی که مرتبط با او نبود و در رابطه با دیگران بود، بدون پاسخ می‌ماند و سید از جواب گفتن اعراض می‌نمود. پس از مدتی که در ذهن حاج علی ثانیه‌هایی بیش نیامده بود به دو راهی‌ای رسیدند به سمت شهر، یکی راه سلطانی و دیگری راه سادات و آن سید بزرگوار میل کرد به راه سادات. حاج علی گفت: بیا از راه سلطانی برویم و آقا فرمودند: نه از راه خود می‌رویم. و حاج علی با تبعیت از سید و همچون انسانی شیفته و مسحور، به دنبال او رفت. هنوز قدمی چند نرفته بود که در صحن مقدّس نزد کفشداری رسیدند. در رواق مطهر سید مکث نفرمود و اذن دخول نخواند و داخل شد و دم درب حرم ایستاد رو به حاج علی کرد و فرمود: زیارت کن. حاج علی پاسخ داد: سرورم! نمی‌توانم بخوانم. و سید شروع به خواندن کرد تا حاج علی به تبعیت از او بخواند و شروع کرد و فرمود: «أَدْخِلْ يَا اللَّهُ. و آنگاه فرمود: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ... تا به حضرت عسکری (ع) رسید و مکثی کوتاه کرد و فرمود: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ؛ و آنگاه رو به حاج علی کرد و فرمود: «حاج علی! امام زمانت را می‌شناسی؟» حاج علی که با آمدن نام مولایش، دوباره به یاد درد نهفته در سینه‌اش افتاد، با اندوهی از حسرت پاسخ داد: «آری! سرورم، چرا نمی‌شناسم». فرمود: «پس بر امام زمانت سلام کن!» ناگهان چیزی در دل حاج علی فرو ریخت نگاهی ملتسانه به صورت پر مهر سید کرد، چشمانش در تالّو قطره اشکی می‌درخشید و با دلی پر از اندوه زیر لب زمزمه کرد: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ، يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ» و ناگاه قطره اشک با انعکاسی از نور برگرفته از صورت پر مهر سید، آرام آرام بر گونه حاج علی غلتید و راه را برای سیل اشک باز نکرد. سید تبسمی کرد که همان تبسم مانند آبی بر آتش، این دل شوریده را آرام کرد. و فرمود: و عَلَيْكَ السَّلَامُ و رَحْمَةُ اللَّهِ و بَرَكَاتُهُ. پس وارد حرم شدند و ضریح مقدس را بوسیدند. حاج علی در حال و هوایی فرو رفته بود که گویی نور مولا بر قلبش تابیده شده و رها و فارغ از جهان و جهانیان در احوال خویش سیر می‌کرد. و کاش هیچ‌گاه از این حال و هوا بیرون نمی‌آمد؛ این آرزویی بود که حاج علی در دل می‌پروراند و ملتسانه از خداوند می‌خواست که از این سید گرانقدر، گرچه او را نمی‌شناخت، جدا نشود. پس از بوسیدن ضریح مقدس، سید رو کرد به حاج علی و فرمود: «زیارت کن.» حاج علی در پاسخ گفت: سرورم، نمی‌توانم بخوانم. سید با نگاهی آرام پرسید: من برایت بخوانم؟ و حاج علی که در دل آرزوی چنین پرششی از جانب سید را داشت با شادمانی پاسخ داد: آری. و شروع کردند به خواندن زیارت امین الله: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينِ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ» و بغض، راه گلوی حاج علی را بست «... و حَجَّتَهُ عَلِيٌّ عِبَادَهُ...» و حاج علی را در حال خویش فرو برد. به راستی چه شبی بود آن شب برای حاج علی و چه لحظات پر برکتی بودند. چراغ‌های حرم روشن بود و بوی گلاب فضای حرم را عطر آگین کرده بود. و نور مهتاب از ادامه لابه‌لای شیشه‌های پنجره نزدیک در حرم، آرام بر سر و صورت زوار پاشیده می‌شد. گویی ملائکه نیز حسرت می‌خوردند به آن لحظات دلنشین. صداها درهم می‌پیچید و در فضا گم می‌شد، و تنها صدایی که در گوش تکرار می‌شد، صدای دلنشین سید بود که فرمود: «و عَلَيْكَ السَّلَامُ و رَحْمَةُ اللَّهِ و بَرَكَاتُهُ.» حاج

علی، سجاده‌اش را کنار صف نمازگزاران پهن کرد و متوجه سید شد که به صورت انفرادی به نماز ایستاده. به طرف سید رفت. صداها هنوز درهم و گنگ بود و صدای پاسخ نامفهوم سید در گوش حاج علی می‌پیچید و تکرار می‌شد. بلند و بلندتر. با نگاه آخرین، تمام زوایای زیبا و دلنشین سید را به خاطر سپرد. نگاه آرام و متین و لبخند همیشه دلنشین آقا را. آنگاه به سختی و با صورتی خیس از باران عشق دل پر مهرش از آقا نگاه برگرفت و به صف نمازگزاران پیوست. در هر رکعتی که می‌گذشت، بیشتر به صحبت‌های سید پی‌می‌برد. نوری که فضای حرم را آسمانی می‌کرد. صورتی با رنگ خدایی، عطری آغشته از بهترین عطرها، بهشت، و ناگهان در رکعت آخر نماز بود که هر چیز در ذهنش خلأهای غفلت را پر کردند. نماز با صدای مکبر به پایان رسید. حاج علی سراسیمه و بدون هدف، به دنبال گمشده‌ای گشت که در عالم خاکیان نمی‌دیدش. نفس‌ها تندتند می‌شد و بغض سنگین راه گلویش را بسته بود. دوان دوان به هر طرف گمشده‌اش را جستجو می‌کرد. او مولایش را دیر شناخته بود و این تنها حسرتی بود که بی‌تردید تا ابد رهایش نمی‌کرد. به صحن مبارک آمد و نگاهی به آسمان کرد. آسمان، چه تیره و تار به نظر می‌آمد. با نگاهی که آسمان سیل اشک را رها کرد و زیر لب زمزمه کرد: «السَّلامَ عَلَیکَ یا صاحب الزَّمان.» و ناگهان، صدایی در اعماق وجودش پاسخ داد: «و علیک السَّلام و رحمه الله و برکاته». و این صدایی بود که بعد از آن حادثه، تا زمان مرگ در گوشش می‌پیچید زمانی که حاج علی به آقایش سلام می‌کرد. و این همان ندایی است که همیشه در گوش جان عاشقان ظهور در پاسخ سلامشان به مولایشان می‌پیچد و عشق را تجلی می‌کند. پی نوشت?: براساس تشریفی از کتاب: کرامات الصالحین.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه‌های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزارهای علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید

نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... (د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر (ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و (و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) (ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خود کار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... (ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... (ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه و فائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۹۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰ IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب الی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

